

خزارها شکر بر لطف عمیم و فضل خداوند کریم

که این نسخه نامی صحیفه کرامی معروفه است تا بعد از آن

قدس سر السامی که اکثری از اخوان زمان و

بیشتری از طلب دوران فقید این عدم دستیاب

آن متأسف بر جرما از شباس العارضا بین

متلف میمانند با تمام نام و تصحیح الاکلام جامع

صوری معنی موهوبه عبدنی صاحب طبعم قدوسی

سپاسگواران دارالاماره کنگره در شهر اصفهان

۱۲۸۵۲	ذخیره
۱۳ و	فصل
	کتاب

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بعد از انشای صحائف ثنا و محبتِ بَلَدِ اللّٰهِ اَنْزَلَ عَلٰی عَبْدِهِ الْکِتَابَ
و پس از ادای وظائف درود و تحیتِ عَلٰی اَفْضَلِ مَنْ اَوْقَى الْحَاکِمَةَ
و فصل الخطاب نموده می آید که هر چند این کینه بر اسرارِ صناعتِ انشا
اطلاع نیافته و بر آثارِ منشیانِ فضیلت اتما بقدم اتباع نشا فته اما چون بظهور
حکم وقت و اقتضای حال رقیه چند که در مخاطبه ارباب جاه و جلال و مجاوبه
اصحاب فضل و کمال اتفاق افتاده بود و بمعیارِ طبع سلیم و ذهن مستقیم بعضی
از اجله صحادیم تمام عیار می نمود درین اوراق بسمع کرده شد و ترتیب

وانه آمد شاید که بدین وسیله بر خاطر مقبلی عبور افتد و بطور برضی
 صاحب دلی سرمایه جمعیت و حضور کرده و قَسْنَا اللهُ بِصِدْقِ النَّبِيِّ
 فِي جَمِيعِ الْأُمُورِ وَهُوَ سَجَّانُهُ عَلِيمٌ بِمَا فِي الصُّدُورِ

* رقعہ ہائیکہ بدرویشان مخدومی ارشاد بآبی خواجہ عبد اللہ *

* مَدَّ اللهُ تَعَالَى ظُلَالَ اِرْشَادِهِ نُوْشْتَه شَدَه * نَظْم *

ہر چند راہِ ذرّہ بی راہ و روی نیست * کونخوش را وجود ہند پیش آفتاب

تا در ہوای او نکند عرض حالِ خویش * از فیضِ عام او برود روشنی و تاب

وظائفِ نیاز و شکستگی و صائفِ شوق و دبستگی بر زمین بوسِ خاویان

آن در گاہ و ملازمانِ آن آستان کہ پناہ صادقان و منزل گاہِ راستان است

بموقفِ عرض رسانیدہ می شود و التماسِ بالتفاتِ خاطرِ فیاض کہ واسطہ

دولتِ دینی و دنیوی و رابطہٴ سعادتِ صوری و معنوی بہت می رود

ظاہر بہت کہ این نیاز مندِ مخلص را بجز ظلِ عاطفتِ کرمیازہٴ معتکفانِ آن بہتان

پناہی نیست و بغیر سایہٴ مرحمتِ باریافتگانِ آن دولتِ خانہٴ آرام گاہی نہ

* بیت *

ای خاکِ درت کعبہٴ اربابِ ارادت * گر روی بسوی تو نیارم بکہ آرام

اِطْنَابٌ مُوجِبٌ سَبَامَتٍ وَابْرَامٌ مُثْمَرٌ فَرَامَتٌ سَلَامٌ اَللّٰهُمَّ
 وَتَحْيَاةُ وَرَحْمَةٌ وَبَرَكَاتٌ عَلَيْكَ اَوَّلًا وَاخِرًا وَظَاهِرًا وَبَاطِنًا

* رِقْعَةٌ اٰخِرَى * نَظْمٌ *

سَقِيًّا لِاَيَّامٍ مَضَّتْ مَعَ حَبِيْرَةٍ * كَانَتْ لِيَايِيَهُمْ اَفْرَاحًا
 اَمَّا عَلَيَّ ذَاكَ الزَّمَانِ وَطَيْبِهِ * اَيَّامٌ كُنْتُ مِنَ الْعُيُوْبِ مَرَّاحًا

* نَظْمٌ *

يا دانه روزی که در سخنان منزل داشتم * جام می بر دست و جانان در مقابل
 قصه کوتاه از شمول فیض سیر می فروش * بود حال هر تمنائی که در دل داشتم
 نیاز و افتقار و عجز و انکسار به یقین عرض رسانیده می شود ملتفت آنکه دور
 ماندگان در مانده را با کلید فراموش نگه دارند و گاه گاهی در اوقات حضور

در مجلس شریف بگوشه خاطر بگذرانند * بیت *
 ای بهرم وصل حاضر غایب از دستگیر * زانکه دست حاضر از غایب کوتاه
 زیاده ابرام شرط اوب نیست سلام الله ورحمته علیه اولا و آخراً

* رِقْعَةٌ اٰخِرَى * نَظْمٌ *

سَلَامٌ عَلٰی عَمَّا كَفَى مَنزِلٍ * يَهْجَلُ مَنْ فَاوَقَّ كَلَّ اَلَا نَامٌ

سَلامٌ عَلٰى طَائِفٍ كَثِيْرَةٍ * بِطَوَافِيْهَا تَمَّ حَجُّ الْحِكْرَامِ

تکلف در ابلاغ تحت و سلام و تصلف در اظهار شوق و غرام که شیوه

اهل ناموس و شیمه ارباب نام است لاجرم خاطر فخر و راقدم برین

رضت ندارد * ع * دیوانه چه در اندر و سشش عقل و سداد *

توقع آنکه گاه کاهی در زمین بوسی عبث علیّه علی قطنها تجف النجیّه

حق نیاز مندی گذارند و دور ماندگان در مانده را از گوشه خاطر فرو نگذارند

* قطع *

ای مرغ شاخسار عنایت که دم بدم * از گلشن فارس دست نگهت وصال

خوش می پری بلند فراموشیت مباد * از حال تا که بت پریم شکست بار

مراوات حاصل و عادات متواصل باد و انت سلام و الا کرام

* رفته بخیر *

اَبَقَا كَمَا اَللّٰهُ تَعَالٰى اِلَى يَوْمِ الدِّينِ وَلَا نَسَا كَمَا اَخْلَا كَمَا الْحَبِيْبِ

المشتاقین چون قلم برداشتم و اندیشه گماشتم که حرفی چند

از معجزه مکاتباتی که ایران بایران نویسد و دوستداران بدو

فرستند بنویسم حکایتی جز شکایت فراموشی خدمتش در دل ^{نکست}

و قصه جز غصه بی التفاتی وی بر خاطر نگذشت نه بر کز نامه فراموشان کننم را
 نام می برد و نه بر شمع خامه خام طمعان بی سر انجام را پیغام میفرستد نمیدانم
 موجب آن تجاهاکل از مقتضیات طریقه محبت و و در دست یا تماشای از اضا^{عت}

بصاعت کاغذ و مداد * رباعی *

کی داشتم آن گمان که شادم نکنی * کاری چو زمانه بر مرادم نکنی
 با آنکه بیادت گذرانم همه عمر * عمری گذرانی تو که یادم نکنی
 مضمی ما مضی التماس آنکه برخلاف گذشته پیوسته بنوشته این کینه را مشرف
 دارند و از احوال ملازمان عبده علیه حضرت مخدومی ارشاد بانی ولایت علاوی
 آدام الله ظلال ارشاده علمی مقارن المحبین والمؤمنین
 آنچه در وقت کنجد اعلام فرمایند باشد که خاطر شکسته را بان تسلی حال

* رباعی *

نی دولت آنکه دیده رویش نگر * نی قوت پاک ره بکوشش سپرد
 ای کاش رساند سخنی قاصد از * تا یک دو نفس بگفت و کوشش گذرد

و السلام * رقعہ محسره *

سلام الله تعالی و رحمته و برکاته علیکم تحیات مبارکات و دعوات

طبیات که منبعت از کمال اختصاص و غایت اخلاص است مطالعه نموده و شوق
و عزم بقبیل انبیا شریفه که اشرف مطالب است تصور فرموده بنیاز مندی
این کمیند را بسائر عزیزان بتخصیص فلان برسانند و چون این فقیر از ان جعفر است
که نامش در ان حضرت برده آید یا از سلک ملازمان شمرده شود

* رِبَاعٌ *

نگویمت که سلام بان جناب رسان * نیاز ذره مسکین بافتاب رسان
ولی درود و چشم زهر رسیده من * بنجاک مقدم آن شاه کامیاب رسان
دولت و جهانی و سعادت جاودانی محصل باد

* رِقْعَةٌ خَسْرَةٌ *

* عَجَبْتُ لِمَنْ يَهْوَاكَ كَيْفَ اصْطَبَا دُرَّةً *

* وَمَنْ شَاقَهُ ذِكْرُكَ كَيْفَ قَوَّارَةً *

* رِبَاعٌ *

هر دیده که روزی بحالت نگرست * چون از توجرد با نذر چرخ خون نگرست
هر چند که بی نوزیستم سپهر انم * زان کس که رخ تو دیدد دور از تو نگرست
از ان وقت باز که این بی دست و پای را دولت پای بوس شریف دست داده

و بعد بدست برد فراق از پای در افتاده بکلی همت و تمامی همت
 متوجه آنست که پروچی که توان سَجَاعًا عَلَی الْوَجْهِ لِأَمْشِيًا عَلَی
 الْقَدَمِ رَوَى اِقْفَارِ خَاكِ اَنْ آستان ساید و سِرِّ اِقْفَارِ بَرِ آسمان عزت
 و شوکت فرساید اما آن نه کمپانی است که در وجه هر روی اندوی نشیند

و نه توتیانی که چشم هر خواب آلودی بیند * بیت *
 آن خاک در که سر من اهل بصیرت است * حاشا که کحل دیده بر لبی بصر شود
 معذرا جابشول کرم بی انتهای مزیدی بالیم قبل استحقاقا
 آن است که شاهد این امنیت عن قریب قناع غربت و امتناع بک شاید
 و از برای تو غیب علی احسن الوجوه جلوه جمال نماید * رباعی *
 که شاخ صبوری بر آید چه عجب * و رحمت دوری بر آید چه عجب
 چون دل که خلاصه وجود است انجا * تن نیز اگر بر آید چه عجب

* شعر *

اخذت فوادیه وهو بعضی مما الدن * بصرکم لو کان عندکم الكل
 اطباب از مدی گذرد و ظل عالی بر مفارق ادانی و اعالی ابدال آباد ممد و باد

* رقعہ حشر *

با شمه سبجانہ اطہار شوق و عزام تقبیل تراب اقدام خدام سدره مقام
قدوہ انام و لمجاہ خواص و عوام مدد اللہ ظل جلالہ الخیر فیما
نہ حد این فقیر مستہام است لاجرم کلمی آن مقالہ کردہ روی در قبلہ تضرع

و ابتہال آورده میگوید * بیت *

نامہ شوقم دران حضرت مخوان نام نمبر * زانکہ می رسم بران سمع شریف ای کون
چون شوی سیراب فیض موج آن بحر جیات * تشنگان تپہ حرمان را بنجاظر بگذران
* رقعہ آخر *

بعد از عرض نیاز مندی و شکستگی و شرح تعلق و دل بستگی بزین بوسی محکم
و موقف منیف خادمان آن آستانہ و ملازمان آن دو تہخانہ عرض داشت آنک
جناب مخدومی ترک مجاورت کعبہ جان بودل کرده اند و روی مسافرت
در کعبہ آب و گل آورده و چون قدر نعمت قرابت را بعد از زوال دانستہ اند
و قیمت دولت صحبت را بعد از ارتحال شناخته منعمین این رباعی را

عمری بشکیب می ستودم خود را * در شیوہ سبیری نمودم خود را
چون ہجر آمد کدام صبر و چشکیب * الہینہ اللہ از نمودم خود را

و در زبان ساخته میل مراجعت نمودند و بصوب انجراط در سلاک

عزیزان حریمت معاودت فرمودند شک نیست که گرد این کشور را باستین
 کرم از چیره حال ایشان خواهند افشانند و زنگ این خجالت را بصیقل عنایت از
 آینه ضمیر ایشان خواهند زد و در این کساحی بنا بر فرموده ایشان واقع شد و الله

* قطع *

چهار اسبهار که رخشنده مرا * سپارش بخورشید انور نویسید
 همین رفعت قدر او بس که خود را * در آن حضرت از ذره کمتر نویسید
 حق تعالی نزدیکان را از بی بهرگی دوران محفوظ دارد و دوران را از بهر مندی
 نزدیکان محفوظ و آسلاّم و الاکرام * رقعۀ آخری *

نیاز و دل بستگی و عجز و شکستگی بموقف عرض رسانیده می شود شوق و غرام
 پامی بوس سخاوتیم کرام زیاده ازان است که بتقریر زبان و تحریر بیان بیان
 توان کرد مجمل احوال این جانی آنکه گشتی خراسان در کرداب است و اصحاب
 گشتی در غایت اضطراب * بیت *

گر شرطه همت عزیزان بوزد * یکن که بس حل نجاتی برسد
 سابه تکاریم و معالی بر مفارق اکاریم و اعالی ممد و دبار * رقعۀ آخری *
 بعد از عرض نیاز بلسان اختصار و ایجاز معروض بنجاردان آن آستانه و ملازمت

آن دو تختانه آنکه خدمت مولوی گرم نموده بودند و تشریف قدوم شریف از راه
فرموده و بالاخره چنان معلوم شد که سفر ایشان با اجازت نبوده و از آن حرکت
بسیار پشیمان و شرمزده و پریشان و پرآکنده اند حالاً عزم مراجعت جزم کرد
توجه بان جهت آورده ازین مجبور مستهام ببالغه تمام توقع اعتذاری و تمسک
استغفاری میدارند * نظم *

کرده در گردن بصد خجالت روی * عذر میخواهم زجرم او و سب
پیش فضل عام آن شاه کرام * عذر ما باشد فضولی و آسلا
* رقعۃ احسن * نظم *

آورده صبا نامه مشکین رحمت * شدرو مننه جان تازه زرشح قلند
من مرد جواب او نیم یک مرا * انداخت درین ورطه کمال کرمه
بعد از عرض نیاز عرض داشت آنکه داعی را آن داعیه بود که عن قریب
در سلک زمین بوسان آستان ولایت آستیان کاذا کنه
قِبْلَةُ لِتَوَجُّهَاتِ أَرْبَابِ الطَّلَبِ وَالْعِدْقَانِ انظمام یابد اما بواسطه
برودت هوا و شدت سرما در توقف افتاد امیدواری بعنایت حضرت بار
عز شانه آنست که در اوایل بهار این سبزه امید میدین گیر و این شکوه و غمرا

شکفتن پذیرد زیاده ابرام شرط ادب نیست مراد انت دو جهانی حاصل *
 سعادت جاودانی متواصل باد والسلام والاکرام * رقعہ آخری * رباعی
 هر چند دم طناب تدبیرند * بر خاک درت خیمه امید دزد
 باوی بچسب طناب تدبیر مرا * از هم بدر و خیمه هم در شکند
 نزدیک بود و دور نمی نمود که دوران را دولت پای بوس نزدیکان
 دست دهد ناچار توان کرد * بیت *

فرشته است برین بام لاجورد انزود * که پیش آرزوی عاشقان کشد دیوار
 رجا بکرم الهی و فضل نامتاسی و اثنی است که وصول بخنده الامنیة
 قبل حصول المینیة میسر کرد * بیت *

می رود بنده در مانده ولی تا نبرد * نیست امکان که درین راه بجائی برسد
 حق تعالی نزدیکان را از محنت مفارقت دوران دور دارد و دوران را از
 دولت مواصلت نزدیکان مرور و السلام رقعہ آخر
 حق سبحانه و تعالی اظلم رفت و سایه عاطفت حضرت سلطنت شکاری حلافت
 پناهی را بر مفارق عالمیان مدو و دارا و دارکان دولت را در مستقر عمرت
 توفیق رعیت پروری و محبت کسری رفیق گردانار و بعد چون کلفه

شریفه مشتمل بر نوازشش رعایا و استیلاست عموم بر ایا و منطوی بر دارگ
 و تلافی ناپاکان و قمع و قلع بی باکان بسمع جمع فقیران شکستان سید
 همه یکدل و یک زبان دست تضرع و ابتهاج بر داشته بر عای دوام دولت
 اشتغال نمودند و می نمایند بجای و اثنی است و امید صادق که بیمن این
 نیت و برکت این عزیمت روز بروز فتح های تازه و نصرت های بی اندازه
 بظهور پیوند و عرواست زنیوی و سعادت اخروی بحصول انجامد * مشهوری
 حق زشایان بغیر عدل نخواست * آسمان و زمین بعدل بیاست
 سلطنت خیمه ایست بس موزون * کیش بود راستی و عدل ستون
 گزینا شد ستون خیمه بجای * چون بود خیمه ستون بر پای
 یارب این خیمه سعادت مند * زین ستون تا بحشر ابد بلند

زیاده ابرام شرط ادب نیست توفیق و سعادت زیادت باد

* رقعہ آخری * نظم *

شای شاه جهان ذکر شب شیمان باد * دعای دولت او روز صبح خیران باد
 به طرف که کشد تیغ یک سواره چو مهر * سپاه خضر چو انجم زیم کریران باد
 چون نواز شنامه که از فتح آن نسیم ظفر می و زید و از نشر آن شمیم نصرت میدید

افتادگان کوی نیاز را از خاکِ مذکرت برداشت و کلاه کوشنده قدر و منزلت
 شان باوجِ بعزت و کرامت افراشت روی تضرع و اقبال بسجدهاتِ شکر گزار
 نیازند و زبان حال و مقال بوظائفِ منت و سپاسداری کشوندند * قطعه
 شکر خدا که شام میزد زما را * صبح طرب ز مصلح عز و شرف دید
 برناو کبریا که کشادند اهل راز * از بازوی نیاز همه برده رفت رسید
 رجا پنجاتِ لطف الهی و رشحاتِ فضل نامتناهی آنست که هر روز از شاخه
 فتح غنچه مراد دیگر چیره کشاید و از جویای ظفر نوال مقصود دیگر سبزی نماید * قطعه
 هر طرف هست او رای سفر خواهد کرد * نضرت نماید رفیق سفرش خواهد بود
 هر یکا صولت او کوس دعا خواهد آفت * فتح بر فتح ظفر بر ظفرش خواهد بود
 ظلِ رافت و سایه عاطفت ابد الایام و مکود دبار

* رقعۀ اُمّیة * نظم *

نامه کز جانان رسد منشور اقبال من است * مهر او بر نامه نقش لوح امان من است
 ذره سان جانم هوادار است آن خوشبیدار * بکیک ذرات عالم شاگرد حال من است
 چون عنایت نامه هایون مثنوی از از دیار دولت روز افزون خاک نشینان
 آستانِ عجز و نیاز را مفرار گردانیده و کلاه کوشنده قدر و منزلت شان را باوج عزت

و ذرّه کرامت رسانیده همه یکدل و یکزبان روی نیاز بر زمین و دست دعا
بر آسمان بوظائف دعا گوئی و مراسم دولت خواهی قیام نمودند و در جابلطف
کریم الهی و اریق است و امید از شرافت نعم نامتناهی صادق که عن قریب فتح
نازه و نصرت های بی اندازه دست داده عنان عزیمت مستقر دولت معطوف کرد

* قطع *

امید و ارچنانم که منعطف کرد * عنان عزم بزودی مستقر جلال

رسد شکار کنان شاه باز دولت شاه * تدویر نصرت و تبهوی فتح در چنگال

و آسلاّم و الاکرام * رقعہ حسنہ * نظم *

باز صبح طرب از مطلع امید و امید * نجات نظر از گلشن اقبال و زبید

نامه بسته سر آمد بر او دل من * حاصل نامه مرادی که دلم می طلبید

فتح ناکرده چون نافه سر آن نامه هنوز * بمشام دل و جان رایحه فتح رسید

هرگز بود پر از گوهر اخلاص و درون * چون صدف شد همه تن کوش چون مرقه

چون لطفه شریفه منبری از فتح قریب و نصرت جدید خاک نشینان شاه راه انتظار

رسید مژده آن فتح را سرمایه هر فتوح ساخته و مرهم خاطر همه مجروح شناخته زبان

حال و لسان مقال بشکر گزاری همین متعال کشاوند * قطع *

مَدِّ اَحْمَدُ كَمَا اَنْ تَقْسُ كَخَاطِرِ مِخْوَانِ * اَمَّا اَخْرَجْتَ بِرُؤْيُ تَقْدِيرِ بَرِيءِ
 خَارِ بِرِ كَيْفِ كَبَدِ حَزَاهِ بَرَاهِ تَوْعَدِ * خَشَجِي كَشْتِ كَبَزِ وَرَجْرَجِ اَوْ مَخْلَبِ
 حَاسِلِ دَعَايِ مَخْلَصَانِ دَوْلَتِ خَوَاهِ وَخَلَاصَهُ دَعَايِ دَعَا كَوِيَانِ
 بِي اَشْتَبَاهِ اَنْتِ كَمَا هِرُوزِ غَتَحِي نَوَابِكِ مَخَالِفَانِ مَمْرُورِي نَمَائِدِ وَنَمْتِ تَازِهِ
 بِاَفْتَرِ مَعَانِدَانِ مَنْتَضِرِ حَمْرِهِ كَشَائِدِ * بَيْتِ *
 وَبِيدَمِ حَامِي اَز اَخْلَاصِ كُنْدِ هَمْرُ وَاوِ * سَوِي تَوْفَاتِحُ فَاتِحِ اَبْوَابِ مَرَادِ
 ظَلِّ رَافَتِ وَسَايَةِ عَاطِفَتِ اَبْدَالِ اَبَادِ مَدِّ وَاوِ

* رِقْعَةُ اٰخِرَى * نَظْمِ *

چنْد بُو سَمِ دَسْتِ وَا پَايَكِ دِيَارِ رَا * فَرَحِ اِنْسَانِ عَمْتِ كِي اِيَمِ دَوْلَتِ دِيَارِ
 يَارِ اَكْرَطْعِنِ فَرَاهِ شَكَارِ يَمِ زِدِ دَوْرِ نَيْتِ * زَانِكِ بَا يَادِشِ فَرَامِشِ كِرْدِه اَمِ نَحِيَارِ
 خَوَانْدِي طَوَا بِرِ غَمِ بِي اَوِ وِلِي چُونِ مَرَا * نَامِ اَشِ تَعْوِيذِ جَانِ طَلِي كِرْدِه اَمِ طَوَا رَا
 اَمْنَعَانِ مَضَاعِفَهُ اَنْ مَلَا طَفَهَ وَ مَعَا طَفَهَ كِه اَز مَخْوَايِ نَامِه عِنَايَتِ اَمِيْرِ مَطْمُونِ
 صَحِيْفَهٗ مَحَبَّتِ اَنْكِيْرِ بَجَائِدِ شَوْقِ وَ ذَائِقَهٗ ذَوْقِ كَشِيْدِه وَ چَشِيْدِه شَدِ نِيَا زِ وَا رِ قَتَا
 وَ عَجْزِ وَا نِكْسَارِ بَوَقْفِ عَرْضِ رِسَائِيْدِه مِي شُوْدِ شَوْقِ وَ اَرْزِ وَا مَنْدِي بَدِ وَا رِسْتِ بُو
 خَدَا وَنْدِي زِيَادِه اَز اَنْ هَسْتِ كِه بَقَرِيْرِ زَبَانِ وَ تَحْسِيْرِ نِيَانِ نِيَا تَوَانِ كِرْدِ

* قطع *

دیده ام آزار ازان رخ دور نخواهد ولم * تاوید بیری بشرح دوری آن آزار را
 لیک نازک باشد آن خاطر ندانم چون کنم * درج در کفایت کم درودل بسیار را
 ایزد تعالی مجفوف فضل و امتنان اولیای آنحضرت را حسب الامکان از مکاره
 مصون و از مکاره مومن در مقرر دولت و مستقر جاه و حشمت برادر او شعله
 بنده جامی و دعای او که بر ناید روست * خدتی زین بدو عا کو بیان خدمت کار
 چون مراد نامرادان آمد او همواره باد * بر او او مدار این کنبند و کار را
 و السلام و الا کرام * رقعده الحسنة *

* ربابه *

ای باد و استانی ازان دلستان بیار * جان را نوید و لخشوی جاودان بیار
 چون شد صحیح اقامت آن شاه جان مجرب * مروی حدیث از لب آن شاه جان بیار
 عمان شوق و آرزو مندی بر کاب بوسی حضرت خداوندی که همواره فتح و
 فیروزی در کاب جاه و جلال او باد و لجام سعادت و پیروزی در کف در بیان اول
 او آنچه ان از دست رفته که باز روی غایت و توانائی و نیروی مصابرت و
 شکیبائی امسیاک آن توان کرد لاجرم گستاخی نموده تسلی خاطر مشتاق

و تسکین حرارت اشتیاقی را هر چند منتهی از طرفی از آن و مطری چند منتهی
بشطری از آن نگاشته خامه نیاز و اختصاص و رقمزده قلم افتقار و اختصاص مسکود

* قطعه *

چو لبسته نیست همچو دوات * که چون خامه با او کشایم زبان
کنم نامه را محرم راز خویش * نسیم راز دل با وی اندر میان
هر روزه در یوزه درویشان دل ریش و همیشه اندیشه دولت خوانان
اندیش بزور گاه و اهب العطیات علم الاطلاق و مبتدی بالنعیم
قبل الاستحقات آنست که لایزال دولتیان مجیم عز و اقبال آن حضرت
از طوارق حدیثان مصون و از بوارق ملوان مامون در سایه رایت نصرت شعاع
سرافراز دارد و از صدای کوس ظفر آثار کوش جهان پر آواز مینماید و موجوده و السلام

* رقعۀ حسنہ * نظم *

صبا از مروی آید فدایش با دجان من * که میگوید حدیث مروی از جلال جهان من
ز جانان نامه بل که مسیحا نسجه دارد * پی در در دل بیمار و جان ناتوان من
نامه که از عنوان آن نفحات صبح سعادت فایح و صحیفه که از مضمون آن لمعات
آفتاب بر عنایت لایح منتهی از انتظام سلک جمعیت زمین بوسان است مجلس جان

و مشعر باز در یاد موادِ حشمتِ بار یافتگان بارگاهِ دولتِ روز افزونِ مشام امید
 محرومانِ کلبه فراق را معطر ساخت و دیده انتظارِ مجوسانِ زاویه اشتیاق را منور
 کردانید * قطعه *

مِثتِ ایزد را که از نزهتِ لطف و جمال * خاطرِ عمیده را سرمایه شادی رسید
 از سرِ اَبستانِ شاهِ کشورِ جاه و بلال * تخمه زیندانی و منشورِ آزادی رسید
 آنصافِ مضاعفه آن معاطفه و ملاحظه که از فخرِ ای آن مطالعه افتاد و جزو شکستی
 و شوق و دبستی بموقفِ عرض رسانیده میشود و تخفیفِ تصدیع را برین دوستی
 اقتضای کرده می آید * قطعه *

امیدوار چنانم که فیضِ فضلِ الهی * همیشه کام ده شاهِ کامران باشد
 بقدرِ دولتِ او خلعتی بی آید * که عطفِ دامن او ملک جاودان باشد
 و آن سلام و الاکرام * رِقْعُ اَخْرَجَ رِبَاعِی *

قاصدِ مرقصه آن دلستان رساند * مروری حدیثی از لب آن شاهان رساند
 دل را امیدِ خرمی پایدار داد * جان را نویدِ پیغمبری جاودان رساند
 عنایتِ ای تازه و نوازشهای بی اندازه که از ملازمانِ حضرتِ خلافتِ پناه
 مظهرِ اوصافِ الهی و مقدرِ اللطافِ نامتناهی اند نسبت با مخلصانِ دعاگوئی

و دعا گویند یکدل و یکروی بظهور می پیوند و هر آینه زابطه امتداد دولت
 و واسطه از دیار جاه و شمت خواهد بود * **مثنوی** *
 چو شانان خاطر درویش جویند * مزید قدر و جاه خویش جویند
 فروغ تاج شاه معدت کیش * بود از کوه ارض خلاص درویش
 ز درویشانی چو حرفی میگذارم * نه پنداری که قصد خویش دارم
 من و لاف چنین بیببات بیببات * قوی شمرنده ام از نفی و اثبات
 بس است این جا هم از درگاه ایشان * که باشم خاک بوس راه ایشان
 حق سبحانه و تعالی اولیای آنحضرت را روز بروز فتح ما و نصرت های
 کونا کون روزی کنار و ساعه فساعه بردولتها و سعادت های
 روز افزون فیروزی داد **بِحَمْدِ وَالِهِ الْكَرَامِ**
 * **رقعه آنس** * **نظم** *
 چنین که یار مراد روی خوب در خوی نکوست * عجب مدار که گردن دشمنان همه است
 ز چشم و عنقه و آبر و چه حاجتش بسپاه * چو کشور دل و اقلیم جان خراست
 نایب فخر از مصالحه متضمن مصالح جمهور انام و صحیفه مشعر بموافقتی موافق
 مرافقی کافه خواص و عوام از ساحت فتحیم جاه و جلال و معسر دولت و اقبال

حضرت خلافت پناهی سلیمان دستگامی اعز الله تعالی انصاریه و ضاعفه
 مملکه و اقتداره بخاک نشینان آستان نیاز و افتقار که آناء المیل و
 اطراف النهار بدعا کوفی در اوم دولت و خیر خواهی ارکان ملک و ملت
 می گذرانند رسید و کلاه کوشه قدر و منزلت شان باوج عزت و کرامت
 رسانید میگرد و نیز بان بوظائف شکرگزاری پیام نموده و قواعد عدالت و
 سپاس داری کار فرموده میگویند * قطعه *

خسرو قاعده عدل فزون کن که ز عدل * عرصه ملک تو هر روز فزون خواهد
 فتح و نصرت ز خدا خواه که بی منت خلق * مدعی کرم شیریست ز بون خواهد
 لایزال دولت موافقان در معرض از باد باد و کردن مخالفان
 در ربه خضوع و انقیاد * برقعہ شیری *

ملاحظه فرمایند منی از انتظام امور ملک و ملت و التیام مصالح دین و دولت
 بدعا کوبان مخلص و دولت خوانان مخصوص سید زبان ثنا و دست بدعا کاشان
 که هر شکرگزاری سفند و لبان خیر خواهی گفتند مشنوی *
 شکر خدا را که بعون ازل * شد بجا جنگ و خدمت بدرا
 منی اقبال دین کهنه دیر * غلغلہ انداخت که الصبح خیر

آنکه زدی دم ز شقا و شقاق * می سپردم راه وفا و وفاق
 این همه خاصیت عدل است و داد * وین همه فن زیند تو از عدل زاد
 معدت شاه گرامین سان بود * فتح ممالک همه آسان بود
 باو بقا شاه جهان را بجام * تا بود امکان بقا و السلام
 * رقعۀ اُمّی *

عنایت نامه موجب سربلندی و مثر سعادت مندی منبری از توجیه لوی
 نصرت شعاری بجانب این دیار بخلصان دعا گوئی و دعا گوین یکله ویکروی
 رسید خلوت سرای دل رارفت و روبر داده و دیده امید بر شاخه
 انتظار نهاده نغمه غم خانه و سراق و ترانه ویرانه اشتیاق ایشان باین است
 * نظم *

مبارک ساعتی کان چه بشهر ما کند منزل * ز وصلش سرفراز دجان باقباش بنار دل
 چه حاجت اختیار سعاد از برای او * که ساعت را سعادتها شود از تقدش عاقل
 در مطاوی عنایت نامه استفسار از آن معنی که چهارشنبه آخر صفر بآن ایشتهار
 یافته است رفته بود همانا از انشا همان تواند بود که بعضی از مفتیان آیت
 و یوم تحسیر مستحکم که در کلام مجید واقع شده است چهارشنبه آخر صفر

فرود آورده اند و پوشیده نماند که نخست آنروز نسبت باصحاب شقاوت و شقاوت
 که کافران و بدکیشان اند زیرا که نکبت و نکال و هلاک و استیصال ایشان در آنروز
 بوده است اما نسبت با ارباب و فو و وفاق که انبیا و متابعان ایشان اند در غایت
 مبارکی و فرزند کیت چه کمال قوت غلبه و نصرت ایشان در آنروز بوده است

* مصراع *

بر دست مبارک است و بر دشمن شوم * چهارشنبه صفر امسالین برادر
 صفر پارس است رجای واثق است که همچنانکه در آن شنبه دخول درین شهر و کتبت
 بر ملازمان آنحضرت مبارک و میمون آمد درین چهارشنبه نیز فرخنده و همایون باد

* قطع *

ببند کوشش ز بی دانشان که قدر ترا * فراغت است ز حکمی که هر فضول کند
 باختیار منجم چه حاجت است آنجا * که آفتاب بمرج شرف نزول کند
 حق سبحانه و تعالی دولتی از حد ادرک افزون و سعادت از احاطه انجم و اخلاک
 بیرون روزی کند و آسلا م * رقعہ الحشر * نظم *
 آمد مرغی بر کبکلی در منفار * بروی خطی باز سنبل کرده نگاه
 مضمون خط آنکه ای خزان دیده کیا * خوش باش که از تو یاد کرد و ایر بهار

رشحاتِ اقللام و بيرانِ عالی مقامِ سده سدره آئين لاذال منکما بشفا
 الملوک و السلاطين که در چشمه حیات لب تشکان وادي حران و سرای
 نجات بر تشکان بوازي بعد و بجران است و این یوم و اسعد ساعته
 باین فتح حقیر البضاعت رسیده روضه جان را خضر قی تازده و حدیقه جان را انصافی
 بی نازه بخشید حصول این دولت و وصول این سعادت و تکالیف شکرگزاری و
 مراسم شکر و سپاس داری بجا آورده شد و تخفیفاً للابرام و تخاشیا عن
 إعطائک الکلام بر دعا اقتضای کرده آمد * ربابی *
 بتراج و ران شاه جهان سرابا * برفق زمانه سایه کسرتابا
 آوازه بندی و شاهی تاهت * مابنده و شاه بنده پرورابا
 والسلام والاکرام * رقعده شکر * مثنوی *
 بنام ایزد زهی منشور شاهی * بایرادش دعا گویند مباحی
 بنام بنده در قید غم بند * خط آزادی آمد از خداوند
 عنایت نامه هایون بانواع عنایا مشحون در اشرف ساعا و اطیب اوقا
 خاکساران وادي خرق و بادیه پیمایان بوازي اشتیاق را پیست *
 سزالت باوج عزت افراشت * بدست مرحمت از خاک برداشت

بایستی که این فقیر بخود چون خامه قدم از سر ساخته جواسب نامه بودی بلکه بخود قدم
 از سر شناخته طریق ملازمت پیروی اما بواسطه مجزوبی آفتابری و بی قدری
 بی اعتباری خود را در معرض این مقصد بلند و مطلب آرجمند نمیدارد و الاغایات
 شوق و نزاع و جذبات تعطش و التیاع برین بوسی عتبه سپهر مرتبه در مرتبه است
 که بجزوف مرکبه و عبارات مرتبه شرح توان داد در جای واثق است که عن قریب
 حجب عزتخانه کطیفه مستقیمین این امنیت و مفضی بفرغت و امنیت از هجوم
 شدائد آحران و هجوم از کسین بطون ظهور آرد و مشتاقان آرزو مند را پیش ازین
 در مضیق دوری تکنای مجبوری نگذار و انده علم ما پیشا که قدیر سخن دراز
 کشید و نوشت با قامت دعا و نیاز انجامید قلع و قمع اصحاب شقا و شقاق
 عَلَايَا الطَّرِيقِ مِيسْرًا وَ حَالِ اِرْبَابِ و غَاوِ و قَاقِ
 عَلَا اَحْسَنَ الِوَجُوْدِ مَقْدَرًا وَاكْرَامًا
 * رَقْعَةٌ حَسْرَةٌ *

بعد از تجدید وظائف محبت و تمهید قواعد معذرت خامه عنبر افشان و میران
 عظیم القدر کبیر الشان که با نامل شریفه رنجه فرموده اند و فراموشان
 زاویه جنول را بر شححه قلم یاد آورده * مشبنوی *

دعائیکه نبود بداعی مضاف * ز عجب و زیا بل که خلاص صاف
چو فانی بود بنده در دعا * نه اخلاص کف دران فی ریا

بود خواهشی از شوائب سلیم * درو تا هست از قدرِ عظیم
نثارِ محمّم جاہ و جلال و معسکرِ عز و اقبال میکرد و همواره از حضرت و اہب العطاء
بحکم اسرع الدعاء اجابۃ دعوۃ غائب لغائب بادل حاضر میل خاطر کارگان

دولت بر عایت رعایا و برات ساحتِ ہمت از ظلمتِ ظلم برایا کہ سعادت دینی
و دینی با کمال آن متوسط است و جمعیتِ صوری و معنوی بعدم خلال بان مشروط
مسالت میروم و بسج اجاب مسموع باد و بعز استجابت مشفوع و السلام

* رقعہ انش * مثنوی *

دعائیکہ رب نار سیدہ * نوید فاشجبنا لہ شنید
تھیاتی کہ با آن هست روشن * چراغ از عهد حیوا باحسن
ہر صباح و مسا ہما شمال و صبا بموقف عرض بار یافتگان محمّم جاہ و جلال
سعاتمان معسکرِ عز و اقبال رسانیدہ می شود و چون شرح آرزو مندی و
خلاص از تو ہم تکلف و ریاضاری نیست و اظهار افتقار و اختصاص جز بقاعد
ظاہر بیان خودنمای جاری فی لاجرم سدا آن باب کرده شد * مثنوی

بمنزیک سلیمان باشد از مور * حدیث شو و اخلص از ادب دور
 پیش خور که اصل روشنائیست * هوا داری ز ذره خود نمانیست
 جز این معنی نشاید از کداسے * که گوید در دل شبها دعائی
 واک سلام * رقعہ اُحمر * قطعہ *

آسیب صرصر اجل از ناگهان رسید * بر نارسیده میوه از شاخسار ملک
 یارب مباد سایه سحر و جلا از جاه * تا نفع صور منقطع از جو یارب ملک
 اجر و مشوبت ارباب مصیبت جز بقدر شدت و صعوبت آن نمیتواند بود و آشنید
 مصائب و أصعب نواب مفارقت اولاد که قرۃ العین و ثمرة الفواد اند
 رجا بشمول کرم الهی و عموم نعم نامتناهی آنست که اجر و مشوبت آن حضرت درین مصیبت
 امتا در دولت این جهانی باشد و از دین سعادت جاودانی واک سلام و الاکرام
 * رقعہ اُحمر * رابع *

اندخبری که میرسد محمل دوست * بر سوختگان بسخت گوی دل دوست
 هرگز نبود آرزوی خسته دلان * زان پیش که نزدیک رسد محمل دوست
 شوق و غرام مشتاقان مستهام بجاک بوی سده جاه و جلال و عقبه عز و قبال
 آن حضرت نه در آن درجه است که بر شمع خامه شرح توان داد یا در طی نامه شرتوان کرد

لاجرم سیدان باب کرده بمراسم دولت خواهی و وظائف دعاگوئی قیام می نماید

* ر ب ا ع *

بر تاجوران شاه جهان سر بادا * بر فرق زمانه سایه کستر بادا

آوازه بندی و شاهی تاهست * بانبده و شاه بنده پرور بادا

و السلام * ر ق ع ا ش ک * قطعه منظومه *

آواز ره قاصدی با او نواز شنامه * سویی درویشان شاه کام بخش کامیاب

چون رسد منشور عزت ز شما قدر و جاه * خاکیا نرا جز دعا گوئی چه یارای جواب

هر کجا بر اندیشه بادش علی رغم حسود * فتح و نصرت هم عنان اقبال و دولت هم کلاه

* ر ق ع ا ش ک * قطعه *

شرف نامه ز آفتاب بلند * سنوی ذره بی سرو پار سید

ز تشریف آن مکرمت ذره را * سر مخبر بر چرخ و الار سید

چون عنایت نامه همایون مثنوی از از دیار دولت روز افزون خاک شینان

آستان عجز و نیاز را سرافراز گردانید و کلاه کوشه قدر و منزلت شان با وج عزت

و ذروه کرامت رسانید همکنان بکیدل و کیزبان * چه مصراع * روی نیاز نیز نیز

و دست و عابر آسمان * بوظائف دعاگوئی و مراسم دولت خواهی قیام نمودند

نمودند و مینمایند حضرت سیمین میان مجبض فضل و ایشان اولیای آن حضرت است
 حسب الامکان از مکاره و مصون و از مکائد مامون و مقرر دولت و مستقر جاه و
 مدار او بالنسبه و اله الامجاد

رقعه آخری بجناب حضرت سلطنت شعاری در حین حبس نوشته شده

* مشنوی *

خردمند اگر جایز ندان کند * ز طبع خوش آنرا گلستان کند
 چو در فحش ببطره یافت دل * چه غم دارد از قبض کیمشت گل
 برای جهان ارای و ضمیر مشکل کشای پوشیده نخواهد بود که چون نعمت عالم
 تبدیل حرفی نعمتی شود و نعمت آن بتغیر و منعی محنت صیقل زده آراوه شود
 باقبال آن دل خوش ناپاید کرد و با بر آن خاطر شوش ناید زد * مشنوی
 باقبال چه غم از آن کار نیست * که باقبال او غیر از بار نیست
 چو باقبال او رنگ از بار نیست * خوش آنکس که باقبال او روی
 درویشان دل ریش دولت خوانان نیک اندیش همواره دست نیاز
 برداشته اند و تمامی هست و نعمت بر آن کاشته که عن قرب بهوم عنایت
 بی علت سقیب القلوب همه که ورت ما مفضی بصدق و صفا شود و بکثرت

مکرمت بری از قلت مفرج الکروب همه خصوصتها منقضى محبت و وفا کرد * مشنوی
 خوش آندم که این جنگ و این داوری * شود سرسریاری و یآوری
 کهن دوستان را باقبال و کام * شود تازه عهد و وفا و السلام
 * رقعہ اخبر *

بعد از عرض نیاز بسان اختصار و ایجاز معروض آنکه این فقیر میخواهد که خود را
 پیوسته بنوشته بر خاطر خطیر بگذراند و همواره در کاغذ پاره جوهر اخلاص را بظرف
 گلیبا اثر برساند اما چون هر قاصدی راه بدین مقصود نمی تواند برد و هر طالبی
 طریق این مطلوب نمی تواند سپرد این معنی جز گاه گاه صورت نمی بندد و از سر
 غیب دیدیر ظهور می یونند * قطعه *

ترک ارسال قاصد و نامه * شیوه پوششند اگر نیست
 لیک سوی سریم عزت تو * باد را جای و مرغ راز نیست
 امیدواری چنان است که عن قریب قریب مجیب عزت شاه کفینه انگیزد که جواب
 قاصد و نامه از میان بر خیزد و دولت ادراک ملاقات شریف و استماع مقال
 لطیف علی ایمن فال و احسن حال میسر کرد * نظم *
 وقت آن آمد کزین نیلی حصار * روی بنامی عیان خویش میدوار

بپه امید را روشن کنی * تنگ نای عیش را گلشن کنی
 غلصان و روستانت شاد کام * دست بوسندت بخدمت و اسلام

* رقعۀ نائیکه بارکان دولت نوشته شده * رباعی *

اندم که قمار اتفاقِ سفرت * تا بگو که کنم کپی بخاطر کذرت

ار مرغ پر دسوی تو یا باد وزد * خواهم که در هم بنامه برد دست

ون قلم برداشتم و اندیشه بر کاشتم جز اعتذار رقعهای مشتاق که درین چند روز

واقع شده معنی در دل نکشت و صورتی بخاطر تکذبت اگر چه این نیز خالی از غم

صدیقی نیست و اوقات شریف را بی شائبه تصحیح * بیت *

ر بنام پیش تو آن ناله در دست بود * و بر بخواهم عزیز آن در دست بود

مراد است دنیوی و عبادت اخروی محصل با و اسلام

* رقعۀ احسن * نظم *

حیاتی که چون از دل بر آید * همه روحانیان را جان منزاید

شمیم آن درین فیروزه منظر * و طبع قدسیان دارد منظر

په صبا و مسا با صحن کعبه کاوشنا منبعت از کمال محبت و در لامصوبه شمال و صبا

معروض میکرد چون تکلف در شرح شوق و اخلاص از تو بستم سمیعت

در باره کاری نیست و مبالغه در اظهار نیاز مندی و اختصاص خبر قساعده ظاهر
بنیان خود ناجاری نه لاجرم از محبت آن برگشته و بساط آن در نوشته میگوید

* نظم *

جز این کاری مبادت گاه و بگاه * که در ظل ظلیل دولت شاه
خط خط خود از دل بر تراشی * برای حق پناه حلق باشی
و السلام * رقعہ اشکر * قطعہ *

شدنی خامه و لم را ترجمان * بشنوا زنی چون حکایت میکند
باز زبان تیز و چشم اشک بریز * از جدائی ناشکایت میکند
حکایت تمامی ایام فراق و شکایت توالی آلام اشتیاق پیش از آن است که
بعد کاری و عواست و مان بسته و وقتیاری قلم زبان شکسته در طول این نامه
عرض آن مقدر و باشد یا در طی این صحیفه نشر آن میسور لاجرم سید آن با
کرده التماس میروود * مشنومی *

ایا باوصبا گرمی تو آسینے * نیاز من بان حضرت رسائی
در آن ساعت که بی تشویش اغیار * در آن فرخنده مجلس باشدت بار
رضه ۰ بوسه به خطه که داننے * ز ۰ بوسه ۰ عاکه ۰ ۰ رساله ۰

دولتی از آنها مصلحت و سعادت از انقطاع مأمون میسر باد بالنبی و آله

الامجاد و انشدتم * رقعہ اشکر * مشنوی *

سلامی کرده از سین تیز دندان * کشاده عقدا از رشتہ جان

سلامی از کند طره لام * دل صاحبان آورده در دم

سلامی خوشتر از فردوس اعلیٰ * ایف در وی کشیده قد چو طوبی

بزیر آن آلف از چشمه میم * عیان در پای طوبی عین کشیم

تحفه صحبت شریف و پرہیز مجلس منیف گردانیده معروض آنکہ چون خدمت

مولوی را شوق رکاب بوسی عنان گیر شده بود خود را بر ختر اک اوستن

واجب نمود آیا بواسطہ موانع و وقایع در آمدن توقف افتاد لاجرم این قصه

مשוב رساله کہ تجدید تحریر پیوستہ بحضور فرستاده شد اگر مصلحت داند

بعضی بایون رسانند و الا * بیت *

صریحہ مقبول مل پاک تست * بایش از صفحہ ادراک نشست

دولت عاجل مفضی سعادت اجل بر وجه اکمل میسر باد و محصل السلام

* رقعہ اشکر * قطعہ *

نی کلک تو طفل معنی را * بنات حسن پرورده

غزوة صبح اطروشه شام * رشک رخسار نو خطان کرده
 قصه کوتاه شب دراز مرا * پاره پاره بروز آورده
 صحیفه شریفه مشهور بفتون معانی و عبارات لطیفه نزدیکان دور و دوران
 نزدیک بحضور اشرف ساخت در صورت هر خطی خطی روی نمود و از عکس هر حرفی
 فرجی پر توان باخت از شوک شکوه غنچه های شکر و نثار دمانید و از خار گل کله های
 محبت و دعا بشگفانید آری * بیت *

کر لطف تو بگذرد بخارستانها * خارستانها شود بهارستانها
 حکایت کله و شکایت بنا بران واقع شد که ایشان از رقعۀ این فقیه تصور کرده اند
 و در تحت تفسیر بر آورده و الا * مشنوی *
 ناید از تو چنان معامله * که کسی را در آن رسد گله
 نیست از تو بجز گله گله مند * زانکه لطف تو اش ز سنج بکند
 حق سبحانه و تعالی همواره در نظیر رفت خودشان دارد و بآفت نظر
 بخودشان نکند اراد و آلام * رقعۀ احسن *

بعد از رفع اخلاص بلسان افتقار و اختصاص مرفوع آنکه درین چند روز از نتایج
 فکر خیر اندوز غزلی جدید بخلصان قدیم رسید نکته دانان سخن و روشیرین زبانان

نظم کسره تقدیر جواد مظلوم آن را گوشوارده سمیع قبول و تسلیم بلکه حاصل کردن حضور
 و تعظیم ساخته طریق تتبع آن برداشتن در معانی بیع بر لوح بیان گذاشتند
 نیز در فتح کمان تکامل و رفع همت تساهل را با آنکه * بیت *
 زیران در قیاس خرد و دانان * نیاید چو دست طبع جوانان
 کوهری چند از خوی خجالت گرد کرده در صدف ارادت پرورده و برشته دقیقه
 محبت فراهم آورده تحفه سداک صحبت و هدیه نظم جمعیت میگرداند * هشتوی
 رشته این نظم که کوهر ناست * نیست که هر بلکه صدف پاراست
 زیور اخسرنزد شاه را * باد که بنده در گاه را
 همیشه ریاض سخن از زحمات طبع کوهر بر نشان تازه باد و فضای جهان از
 نعمات نظم دلاویز نشان پر آوازه و السلام والا کرام
 * رقعۀ آخری * معاً باسم سلام علیک که بیت *
 لاف شوق تست در ستم یک در غم دراز * که چه فرساید زبان یک شمه نتوان گفت باز
 بعد از تبلیغ سلام بلسان تمجید و ابهام معروض آنکه چون نامه مشتمل بر معانی نام
 که نامزد این کنام زاویه فقر و انکسار شده بود رسید دیده را نور و سپیده را سرور
 اتحق هر یکی را در بهار رونق غنچه یافت که از شکفتن آن باغ طبع خندان شود

شوار و نافه دانست که از شکافتن آن دماغ خرد و عطر افشان کردنی بی میوه
 درجی دیدم لطیف و مکنون * از درج کعبه بقیمت افزون
 مکنون دروی درمی نسفته * در بسته کلید آن نهفته
 دلها شده خون ز فکر پیوست * نایافته بر کشادش دست
 بانای این جواهر خرفی اما شامل کوه آیدار و در مقابل آن لای صدی
 لیکن حامل بلوی شاهوار و رسک نیاز و شکستگی و رشته تقاضی و دبستگی
 نظام داده بموقف حضور فرستاده و آن این است * معاتبتم سلطان حسین
 کرد زلفت سرگشی باروی خوبای عشوه کرد * آفتابی جلوه ده هر سو بقانونی فکر
 * معاتبتم سلطان حسین جلد ملکه *

ای زیر سزای کجبت ماه تمام * قوس قزح بر آوج خور کرده مقام
 یون و خرم کسوی تو سرگشته مقیم * گل پیش می روی تو آشفته مدام
 امیدواری چنان است که اگر زیور حسن و جمال را نشاید عجزه عین الکمال
 را در خور آید * بیت *

بهر چند صدف شکسته و خوار بود * این بس که مقرر در شهر بود
 مشکل هر معما بالتفاوت طبع لطیف شان حل باد و معمای هر مشکل با تمام

فاطمه شریف شان منحل و السلام

* شرح ابیات معناییه *

نسطیه چند سطر در آخر این رقعہ برای شرح ابیات معناییه مناسب مینماید تا فرین
 را در کلفت نیندازد و چون اشعار تعبیہ در اصل بر دو گونه باشد یکی آنکه بجز تحصیل
 مادہ امی چیزی دیگر از آن منظور نبود و از مضامین شعری و محاسن نظمین دور باشد
 دوم آنکه با غرض تعبیہ از حلیہ معنی شعری و محسناتش چنان آراسته باشد کہ بی
 تنبیه فرین کسی بسوی تعبیہ نشاید و این قسم اشرف و الطف است و پیدا که اشعار
 آبدار معناییه این رقعہ از قسم ثانی است نہ از قسم اول بنا بر آن اولاً شرح معنی شعری
 آن نموده ہر معنی را حاصل بسبیل مجمل میکنم بی تعرض بہ بیان اعمال معنایی از تحصیل
 و تمییدی و تسہیلی و اقسام صریکی کہ این معانی بر آنها اشتمال دارد چہ در شرح
 ہر یکی سلسلہ سخن بطول میکشد پس معنی شعری شعری معنای اولین یعنی لاف
 شوق آہ کہ مشتق از آوہ سلام علیکم است چنین باشد کہ لاف اشتیاق لغای
 تو درین من است کہ ہوارہ بر زبانم جاریست ولیکن چنان بی پایان بہت کہ درند
 عمر دراز بارہ از آن در تقریر نمیتواند آمد ہر چند در نیاب زبانم بفریاد و چون حرف
 اشتیاق را نسبت بہ مخاطب غالباً از خود برتر دیدہ بنا بر آنرا بہ لاف

تعبیر نمود اما باعتبار معنی معنائی که ازان ماده مذکور باستنباط در آید این است که
لفظ لاف چون در میان لفظ سم در آمد صورت سلامم ازان پدید آمد و همچنین هرگاه
لفظ لیک در میان لفظ عمر یعنی در میان عین و میم رفت صورت علیکم ازان
ظهور گرفت پس مجموع سلامم علیکم شد و چون بر ماده مقصوده حرف ف و ر که
بمجموع آن لفظ فر باشد زائد آمد و بطریق تحلیل لفظ فر باشاره لفظ ساید که دلالت
میکند بر نفی (یعنی لفظ فر ساید) دور شد ماده سلام علیکم باقی ماند اما معنی شوی
شعرهای دوین یعنی کرد زلفت آه که مشتمل بر ماده سلطان حسین است چنین است که
زلف باروی نیکوی تو سرگشتی نموده یعنی بر آفتاب رو تو پریشان شده آزار از
چشمان مشتاقان پنهان ساخت و آنان را در ظلمت کده حیرت انداخت اکنون
ای عشوه گر بر حال سیه بختان بجشای و آفتاب چهره خود را از هر دو سوی روی خود
بطرزی دیگر و خوب جلوه ده و بنای اما معنی معنائی آن این است که شاعر از زلف
بطریق استعاره حرف سح که علامت سرطان است مراد گرفته و انگاه بطریق تلمیح
سرطان ازان اراده کرده و از کاف لفظ سرگشتی بطریق تحلیل معنی مثل خواست
و حاصلش اینکه زلف یعنی سرطان لفظ سر را مانند شیئی ساخت و چون مصحف
شیئی استی باشد حرف ل که بحساب جمل عددش شش است ازان اراده نموده

موردی صورت از لفظِ سَرَطَانِ شَکْلِ لَطَانِ پدید آمد و هرگاه ماده لَطَانِ
 با روی لفظِ خُوبِ که خ باشد هم شود و با اشاره لفظِ عَشْوَه که نقطه آن پنهان ^{کرد}
 صورت لَطَانِ حِ حِ حاصل آید و از لفظِ آفتاب بطریقِ تلمیح سِ مراد است که
 علامتِ شمس باشد و چون سین در و طور دارد یکی مسمانی که س باشد
 دوم اسمی که سین بود و هرگاه آفتاب یعنی سینین بر دو طرف ماده لَطَانِ حِ
 جلوه کر شود (یعنی در اول مسمانی و در آخر اسمی) ماده مقصوده یعنی سلطان ^{حسین}
 صورت گیرد اما معنی شعری هر دو شعر معمایِ سومین یعنی ای زیر سر راه که
 مشتمل است بر ماده سلطان حسین خَلْدِ مَلِکَه چنان است یعنی ای آن کس که
 زیر شب زلفِ کجّت رویتو ماهِ تاهمی است که چون بدر تابان است و ابروی
 خمدارت قوسِ قرمزی است که بر مهر چهره تو نمایان است که دل عاشقان ^{بشیتانی}
 تمام در خم کیسویت قیام می ورزد و کل با وجود لطافتِ روی خود در مقابله
 ماهِ روی تو پریشانی دارد پس حاصل معنی شعری وصفِ محاسنِ
 مدوح باشد اما باعتبار معنی معمانی حاصلش اینکه شاعر بر طریق ^{بکلی}
 از زلفِ سَرَطَانِ اراده نموده و از ماهِ تمام که عبارت از سنی روز باشد حرف
 آن که عددش سنی است مراد گرفته و هرگاه بجای زیر سر لفظِ سَرَطَانِ که حرف

تخف و مهدی و مبلغ فومودی میگرد شرح لغزش بر شیخ زلال و حال
 ندر زبان لال حال و مقال نیست لاجرم از آن تقاضا نموده بر دعای متفکرین
 بر تمنا اقتصار می رود * قطع *

شیخ فتح شاه صف شکن را * آقایم جهان بادا مسلم
 پی هر فتح عالم را سکونی * میسر باد هم چون لفظ عالم
 همیشه در دل حسا و ملکش * چون نوک سین سنان با باره نغم
 و آت نام * رقع حرمی * و عایک بدایت آن مضموم مع الشوق و التفرام و
 نهایت آن ممد و الیوم القیام و العین بینهما معنونه الی الاحیایة
 من الملائک العالم بصورت نیازتار بساط جرات و انبساط میگرد و میل و شغف
 پیل شرف ملاقاتیش از آنست که بفرغ غشیات و غدوات در اعمال ادوات قلم
 و دروات ادای شمه از آن تولد کرد لاجرم همان قصد و نیت از صوب آن
 امنیت معطوف داشته باین رویت مرفوع میگرد * قطع *
 زیرک آنکس که در خرابه دهم * در کنجینه ای راز زند
 جاه کوتاه زیر پا نهند * دست در دولت و راز زند
 لایزال نهال روضه امید برومند بار و شاخ دوح سعادت باوید آن پونه

وَأَسْلَامٌ وَالْأَكْرَامُ * رَقْعَةُ أَحْسَنُ *

بعد از عرض نیاز و اخلاص بلسان محبت و اختصاص معروض آنکه قریب سلطان صاحب قدرت و مجال قبول سخن دران حضرت نعمتی بزرگ است و شکر آن نعمت صرف اوقات و انفاس است بمصالح مسلمانان و رفع مفاسد ظالمان و عونان و اگر نگاه عمیاد باشد طبع لطیف را از محرم آن شغل کرانی حاصل آید و خاطر شریف را پریشانی روی نماید تحمل آن کرانی را در کف حسنات و زنی عظیم خواهد بود و مصابرت بران پریشانی را در جمعیت اسباب دخلی تمام * مثنوی *

راحت و زنج چون بود کدران * رنج گش هر راحت دکران

زانکه باشد بمریخ امید * رنج تو تخم راحت جاوید

حق سبحانه و تعالی توفیق دست گیری از پای افتادگان و پای مردی عنان

دست دادگان زیادت گرداند و آسَلَامٌ وَالْأَكْرَامُ

* رَقْعَةُ آخِرَى مُشْتَلٍ بِرَعْمِيَةِ سَلَامٌ اللهُ عَلَيْكُمْ *

سلامی که چون بلسان رمز از اصول و مبانی آن نکته گویم جز ولای ازلی در رسم نیست

و چون بمشام ذوق از وصول بمعانی آن شمه بویم از هموم ابدی ترسم نی با فائحه

اخلاص مقرون بغایت تذلل و اقبال و مصحوب بنهایت توجبه بدولت اتصال

مجلس شریف و بدین مجلس مُنیف میگرد و داغ دل سوخته از فراق در اثنای
 علم آتش اشتیاق روشن تر از آنست که در شرح و بیان آن بکاغذ دوروی
 و خامه دوزبان احتیاج افتد * **قطعه** *

بی تو میش از حدِ شبت جامی را * محنتِ بجز در دشتِ شتاقی
 شمه با تو گفتم و رفتم * **قصر علی ما سمعته الباقی**

لاجرم طی آن بساط نموده و زبان انبساط گشوده انهامی رود که چون درینولا
 ورقی بلکه بر اهل محبت و ولا سبقتی مشغول بنکته چند که در اثنای شرح آخرین
 قصیده برده که بی شک کوی سبق از اولین و آخرین برده رونموده و مملو باطن
 از جند که بران کتاب لطافت انساب * ع * چون قطره شبنم که چکد بر گل سیراب *
 تازگی افزوده مطرح بر تو اندیشه گشت و شرح عقل فکرت پیشه آمد الحق مغزی دقیق
 که بدقیق نظر موی شکاف شکافه بودند و بقوت مناسبت چون موی در هم با
 عقل باریک بین رامیان آن و موی فرق نهادن دست نداد اما چون موی
 بفرق نهاد و بر عبارت پاک که نفییم در آک از بجز خاطر کوم هر بار کوم و آراست
 کرده بودند و با لباس تفکر سفته و در سگب انتظام آورده از آن تا جوهر آید و لالی
 شاهوار تفاوتی چندان ندید لاجرم از آریب و شاج جان و زینت همائل

چنان گردانید توجیه خاطر شریف با استنباط این نوع غرائب و بدائع با وجود
 کثرت شواغل و موانع علامت آنست که خدمت ایشان از تفرقه ظاهر جمعیت
 باین مانع نمی آید و ازین معنی امیدوار گشته مسألت می رود که حق سبحانه و تعالی بجمعی
 کرامت فرماید که این جمعیت در جنب آن محض تفرقه نماید و السلام و الاکرام

* شرح معما *

نیست که اوائل این رقعہ نیز با فادہ معنی نثری مشتمل است بر مادہ سلام اللہ علیکم
 اما باعتبار معنی محتاج بشرح نیست اما بطحاظ معما این است که چون لفظ ولا بعد
 حذف و اوش بطریق عمل اسقاط بقریه لفظ از پی که دلالت میکند بر عدم
 الابداد در میان لفظ مسم آید مادہ سلام از ان صورت بند و بر گاه بطریق عمل
 اتقادی از فاتحه لفظ اخلاص الف مسامی و از غایت هر یک لفظ تذل و لفظ
 ابتهال لام مسامی و از نهایت لفظ توجیه نامی مسامی گرفته شود مجموع حروف یعنی
 (ال ان) مادہ اسم اللہ باشد و از لفظ داغ بطریق تراویف لفظ گی که در عربی
 مرادف داغ است مراد گرفته و همچنین از لفظ دل قلب و از قلب بطریق اشتراک
 معنی معکوس اراده نموده پس هر گاه داغ دل یعنی لفظ گی و ازون که یک باشد
 در میان لفظ علم یعنی میان لام و میم در آید مادہ علیکم از ان پدید آید و حال مجموع

(سلام الله علیکم) باشد * رقعده اشرف *
 بعد از ادای وظایف و دعای مقرون با حاجت سَمِعَ اللهُ لِمَنْ دَعَا مَرْفُوعٌ أَنْكَبَ
 تازی قاصدی رسید و قصیده تازه رسانید * قطعه *
 چو حرفی چند خواندم زان قصید * دل خاصانش اندر قید دیدم
 در آن اشیا چو شد چشم بصیرت * کشاوه جمله دلها سپید دیدم
 هر چند از مطلع تا مقطع در هر بیت و صراع * بیت *
 بر عت خاطر تا نذ سباهی * بحر سرفی فرو شد چون سیاهی
 بیچ نقصانی جز آنکه دفع عین الکمال را در حسن کلام و لطف مقال کوشیده بودند
 و از هیچ چیزی ساخته این ناقص الباس اوصاف کمال پوشانیده نظر اندر
 در نیاید آری * بیت * مشاطه چو چهره بتان آراید * از نیل خطی کشد بی رفع کند
 از فحوی آن چنان مفهوم شد که خدمت ایشان را از اوت اقبال قید مقصود
 و اعراض از نمودنای بی بود مناکب شده است بحمد الله علیهم اجمعین اما اگر
 چنانچه در تغیر امور صوری و ترک اشغال غیر ضروری چون تلاطم مزاج شریف
 عزیزان نیست مبالغه زورده در نمی ماند هیچ جا نیست که مقصود ظاهر نیست
 و جمال ظهورش را جز کمال ظهور سائرین * مشنوی *

کز بهر جانی جمال خود نمود * وَهُوَ مَعَكُمْ أَيَّمَا كُنْتُمْ بِهِ بَدْرٌ

ماهی اندر جوی آبست آبجوی * مینزد بر چشم و گوشش آب جوی

گر شود از آب که هم آب * وارد جاننش زیندر حجاب

حق سبحانه و تعالی بکنانرا از حقیقت قرب بمقصود آگاه گرداند و دست همت از

نمودنای بی بود کوتاه و آسلا م * رِقْعَةُ الْحَسَنِ

بعده رفیع السلام الی المجلس العالی و الموقف المنخفض بالکرام و المعالی

معروض آنکه بر چندین شکسته هنوز از ملامت و غرامت قصیده پیشین نرسیده اما

چون نفس شوم از سعادت ترک عادت محروم و بسباحت بحر شعر و سیاحت

قیافی قوافی معتاد کشته و طریق غزل که بی توجه صستی بعضی از مظهر صوری

چاشنی نمیدهد بالکلیه اسدا و یافته گاه گاهی تشحید خاطر را بکسب غائب و حاضر را

بیتبع بعض قصاید عام الفوائد که منطوی بر سن کلام الهی و حدیث نبوی

و مشتمل بر فصاح و کشف فصاح فرورفتگان در قاذورات دینوی و بازماندگان

از لذات کمالات معنویست اشتغال نموده می آید جماعتی که از ان ندکلای

و در ان نقائص از خود بر خود گواهی دارند تصور آن میسکنند که غرض

از ان تعمیر و تشنیع و توبیخ و تقصیر است ایشان است حاشا و تم حاشا

* نظم *

خارباوشته که خون ریخت * چون در او صاف خود زبان برآست
نیست حاجت که در حرم چین * به بجایش زبان کشد سوسن

فقیریکه خود را هزار بر ثقیل از ملاقاتِ صوری هر گران بر گران کشیده و با بود نابود
خود در زوایه غمبول و حرمان آرمیده قبله طلب وی نیستی است که بر کز روی
نه بید و وجهه قصه وی نابودی که گردد وجود بران نه نشیند وی را چه طاقت بگم
در گوشه نشسته و ابواب دخول و خروج بر خود بسته تصویر صورت خیالی جمع بر پیشانی
واحصار اشباح مثالی ایشان کند و از ان نشانه بر سازد و داستان محبت و ^{تجربت}

* نظم *

آز که دل از صبح کسان تنگ بود * با هیچ کسان کجا هر تنگ بود
و از آنکه ز فخر این جهان تنگ بود * با تنگ جهانیا چه آنک بود

و معجزه درینو لا بوزن و قافیة قصیده که بخودت فکرت افضل المقدمین خاقانی
شروانی صورت اختراع یافته و الملاح الماخرین خسرو و غوی خذوا النعال ^{نعال}
در طریق اشباع آن شافیه می چند گفته شده بود بخدایت فرستاده شد امید است
پیشتر ضالمیوط کرد و از حسن اسفا مخطوط و الزعاع ^{بها} الغیب آفرین

اَلْاِحْبَابِ بِالْمَرْيَبِ وَالسَّلَامِ وَالْاِكْرَامِ * رَقْعَةُ اُخْرَى * مَشْنُوئِي *
 بکاک تو گفت نامه گای کاو حرام * صدقه خوش بروم آورده ز شام
 گری پای تو در میان نباشد نرسد * بهجوران راز جانب دوست پیام
 چون رقعۀ شریف بخط و عبارت لطیف متضمن رباعی * بیت *
 بیان وجودت و حسن بیان فرد * کزان خوش تر تصور کم توان کرد
 بهطالعه این ضعیف رسید از هر مصراع بر دل مخزون و سینه مجروح در تفرقه مستند
 کشت و ابواب جمعیت مفتوح نازده شوق وصال اشغال است و داعیه سفر مقتضی
 بدولت اتصال اشکمال پذیرفت خاطر چنان میخواست که عنقریب امضای
 این نیت و تحقیق این اُمنیت کرده آید اما بواسطه تاوی ایام روزه و تضام^{عُف}
 ضعف هر روزه موهبۀ این مُراد بعید افتاد حق سبحانه و تعالی بکلمان را توفیق
 مصالح دینی و دنیوی رفیق گرداناد و السلام * رقعۀ اُخْرَى *
 بهایون نامه چون یار دل بر * برو از غمب تر بسته زیور
 خط مشکین و نظم جان فزایش * چو کیسوی مُرّصع در قفایش
 در اظیب لغوات و اشرف ساعا مونس خلوت بهجوران و مایه سعادت بهجوران
 * مشنوی *

گهی پرده ز روی کشتادند * ز شوقش بوسها بر روی داوند

گهی سوی قفایش دست بردند * ز عقد کیسوش کوه شمر وند

در مقابله هرگز شمه از آن شاید غیبی که بر نصد پایکی و بی عیبی جلوه ظهور نمودند هر از

تعلق و دل بستگی و نیاز مندی و شکستگی بموقف عرض رسانیده میشود ^{تجارت} ^{تجارت}

عزای طاله المفضیة الی اللآله برین رویت اقتضا کرده می آید * نظم *

بود واثق رجای من که واسب * ز محض و هب در باغ مکارب

چنانش در بر آرد شاخ امید * که باشد میوه اش اقبال جاوید

* رقعہ حسنہ *

رقعه مشتمل بر قطعه بمیزان لطافت سنجیده بل که کاغذی * مع *

قطعه جوهر سیراب در رو پیچیده * بطنان عور و زوینگان دورعت و معلول ^{فنت}

* بیت *

از غایت تعظیم نشاندم او را * بر حلقه چشم چون نکین در خاتم

جواب آن بر لوح اخلاص بخامنه اختصاص هر قوم کشت و بدعای حسن عاقبت

و سعادت خاتمت محتوم آمد قرین اجابت ابد بالنبی و الله الامجاد و السلام

* رقعہ حسنہ * قطعه *

زهی کرده از شوق شد باز طبیعت * همایین قدسی هوای تدروی
 ز مژوم فرستاده مطلع خوش * کز اهل سخن مثل آن نیست مژوم
 الحق مطلعی است که انوار لطف ذکا از معانی آن طالع و آثار حسن او از عبارات
 آن لامع اگر چنانچه گاهی توجه خاطر با تمام آن پردازند و پر تو اندیشه بر تکمیل آن
 اندازند شک نیست که بیت القصیده نظم آیام و و اسرلة العبد شهور و اعوام
 خواهد بود حق سبحانه و تعالی از هر چه نباید معنون دارد و از هر چه نشاید نام و اسم

* رَقْعَةُ شَرِيفَةٍ *

بعد از عرض نیاز و عرض آنکه چون موصل رقعہ شریف عزیمت مراجعت نمود
 این فقیر خواست که در جواب آن کلمه چند بنویسد هر چند کرد و خاطر نفور از رسوم
 عادی و تکلفات رسمی گشت از معانی فکری و سمائی جز این رباعی بنیاطر کند

* رباعی *

کی باشد و کی که از جدائی بریم * و ز تفرقه منی و مانای برهیم
 در بحر فنا و نیستی مرقه شویم * و ز خود بیسنی و خود نمانی برهیم
 حق سبحانه و تعالی تو فقیق کرامت و خرق عادت مفضی بهر دولت و سعادت
 رفیق گردان و آت سلام * رقعہ شریف *

بعد از رفع نیاز مرفوع آنکه چون از رثحاتِ صحابِ فضل و افضال آن جناب
سادات شاداب گشتند اصحابِ نشان کم شده بسانِ تعطش و تشوق گفتند

* بیت *

چو تشنه که کند آب در بیابان گم * نشان کم شده خوشین همی جویند
اگر ترا هم اشفاق و مکارم اخلاق کار فرموده دران باب اهتمام فرمایند حاکم اند
لایزال مجلس شریف مجمع رفقا و مرجع فقرا باد * نظم *

بر کنارِ درجده نور از یار و مجور از دیار * دارم از اشکِ جگر کون دجله خون در کمان
چون سواد دیده ام در یا کند بغداد را * سیل چشم اشکبارم که شود با دجله یار
و عالی بجز اجابت قرین از مشاهد مقدسه آئمه مهتدین و مسألتی بشرف
استحبابت همراه از مزاراتِ مبرکه اولیا الله تحفه مجلس شریف و هدیه موقوف
مُنیف میگردد شوق و نزاع و تبحر و التیاع بدریافت سعادت ملاقات
که اعتراف مطالب و اجل مراد است پیش از آن است که با مدارج نامه زبان
و اعداد نامه سخن گسته از عهد ادای آن تفضلی توان نمود لاجرم
عنان بیان از آن صوب مطوف داشته معروض میگردد که بعون عنایت
بی علت حضرت عزت احوال فقر که رفقای و جلسای خضر اند بر هیچ سلاست

و منہج استقامت گذرانت و از ہم در غدغہ و فکرانی کہ موجب تفرقہ باشد و
 پریشانی بر کران انشاء اللہ تعزیر مجاری احوال دولت خوانان آن حضرت
 نیز بصورت اجمل و معنی اکمل واقع باشد این رقعہ تصریح و ابہام متصف شود
 و حین ارتحال از بعد از جانب حرمین شریفین زادہا اللہ شرفاً صورت تحریر یافت
 والسلام * رقعہ منظرہ *

ای نامہ و قاصد توبی قیسل * از وحی نشانی کوی و جبریل
 ز انفاس نفس توبہ باب * انفاس مسیح زندگی یاب
 قاصد ز تو نامہ رسانید * جان راز غبارِ غم رسانید
 نامہ کہ مایہ آمانی * آئینہ شاہد معانی
 در رویش از ان ضمیر انور * حمد شاہد معنوی ممتور
 وز نظم بیع پاک روشن * پشتش بزرگو کھد فرین
 اخلاف جواهری کہ چیدم * زان نظم بکوش جان کشیدم
 شوق و شغف نیاز مندی * خالی ز خیال خود پسندی
 عرض دل سزا در طبع خرم * کردیم و کلامناہ تمہ

* رقعہ اشعار منظرہ *

تخت مجلس رفیع شریف * میفرستم سلام بلکه سه لام
 کشته با هم یکی دو لام نخست * مانده باقی سوم سه حرف تمام
 بر همین نکته رقعہ را کردم * مختصر و آسان و الا کرام

* شرح تعمیم این رقعہ *

پوشیده نماند که یقین اولین این رقعہ منظومہ مشتمل است بر تعمیمی باوہ لفظ و دعا
 بدین صورت که بطریق اعمال حسابی از سه لام چون دو لام اولین مسامی گرفته شود
 عدد مجموع هر دو شست باشد که عدد بین مسامی است چه عدد اول (ا) است
 عدد (س) با لفظ هم هم گشت ماده لفظ هم از آن صورت گرفت پس مراد از آن
 بطریق کنایه عطار دواز عطار و بطریق تمبیج دال مسامی یعنی (د) گرفته شد
 زیرا که هم بالفتح در عربی مراد ف تیر است در فارسی که آنرا از کمان گذارند و آنرا
 مشترک لفظ تیر در فارسی یکی عطار و است که علامتش در رقوم تقوی دال مسامی
 اما لام سوین از سه لام چون اسمی گرفته شود که عبارت از سه حرف (ل) (ا) (ا) است
 باشد عدد هفتاد و یک از آن هم رسد و مراد ازین عدد بطریق اعمال حسابی
 (ع) است که عددش نیز هفتاد و یک است چه عدد (ل) (ا) (ا) است و عدد (ا)
 یک و عدد (م) (ا) (پ) (ل) و مجموعش هفتاد و یک شد و همچنین عدد (ع) (ا)

بنقاد و عدد (۱) یک و مجموعش نیز هفتاد و یک است پس حرف دال مسما

هر گاه بالفطر جامع آید ماده لفظ در عاقل گردد

* رُقْعَةُ الْحَسَنِ مَنْظُومَةٌ *

کردی اکرام مخلصان سلام * وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَالْاِكْرَامُ

خام کرد آرزوی آنکه کند * درج در نامه شرح شوق غمزه

چون ندید آن حدیث را پایان * ساخت کوه مخمخافه الا برام

* رُقْعَةُ الْحَسَنِ *

کفایت ای بکام دوستان کام نهاد * بخر سه صبح طره شام نهاد

نی نی که ز بعد خور بر صفحۀ نور * مرغان اولی اجنحه را دام نهاد

کتوب مرغوب منبی بر قواعد اخلاص و صحبت و منی از شواهد اخصاص و مودت

فِي آيَمِنِ حَالٍ وَالْكَرَمِ سَاعَةٌ بَيْنَ ذَلِيلٍ قَلِيلٍ ابْضَاعَةٌ رَسِيدٌ بِسَطْرِي

بشتری از مواجب حرمت و تعظیم و هر حرفی بطرفی از مراسم عبودیت و تسلیم مقابل

لشتن و چون تکلف در مراسلات داب منشیان و در بیان است نه شیوه شکستگان

و فقیه این ازان را اعراض نموده میگوید * بِمِيتِ *

خس را یار بادت که تا میتوانی * بنیک و بد خلق نیکی رسانی

وَأَسْلَامٌ * رَفْعُهُ أَحْسَنُ *

لَا زَالَ مَجْدَ الْكِبْرَاءِ وَمَجْدًا فِي إِعَانَةِ الْفُقَرَاءِ بعد از رفع تحت
 و تسلیم مقرون بلوازم توقیر و تعظیم مرفوع آنکه مسموع افتاد که اندک عارضه
 عارض کشته و بحمد الله سبحانه بخیر گذشته می باید که شکر آن را اکثر اوقات
 بی شائبه غرض و مطالبه عوض بکار سازی مطلوبان و مهم پروازی هموما گذرانند
 و آنرا وسیله حصول نجات دینی و دنیوی و واسطه علو درجات صوری و معنوی و نهند

* بیت *

بِرْمَزِ عَمَّ نَسِيمِ نِیکو کاری * تا نام برایت بنیکو کاری

وَأَسْلَامٌ * رَفْعُهُ أَحْسَنُ *

نَسِيمِ هَبِّ مِنَ الْكَفِّ نَجْدٍ * وَأَوْقَدَ فِي الْحَشَانِ نِیرَ از وجد

وَكَرَّمَ مَنَابِزَ أَهْلِ الْيَمَنِ * كِتَابًا مِّنْ ذَوِّ عِزِّ وَمَجْدٍ

اضعاف الطافی که فراموشانرا بان یاد کرده اند و از خاطر فرستگانرا بنماظر آورده و طائف

و عاکوفی و مراسم رضاجوی موقدی میگردود و تحاشیا عزالاطناب فی الکلام

الْمُضَى إِلَى الْمَلَکِ وَالْأَبْرَامِ * ع * برو عا اختصار می افتد *

حق سبحانه و تعالی بکنانرا از هر چه نباید نگاهدارد و از هر چه نشاید در پناه و اسلام

* رَقْعَةُ خَشَكِ *
 اَحْيِي وَاَنْبِي قِصَّةَ الْبَعْدِ وَالنَّوَى * اِلَّا اَجْلِبِ الْمَخْفِيُّ بِالْمَجْدِ وَالْعَلَى
 استماع چنان افتاد که جزوی مرضی واقع بوده و بزودی صحتی کلی روی نموده
 الْمِنَّةُ لِلَّهِ وَالْاِحْسَانُ * قَطْعُ *
 تَبِ ضَعْفٌ وَمَرِيضَةٌ صَحَّتْ * كَرِيْمٌ مَحْبُوْبٌ يَكْتُرُ بِرُؤْيِ
 بِي تَبِ رَمَانْدَكَانِ هَجْرَانِ رَا * زَانِ خَيْرُ جَانِ وَوَدَلِ بَغْرِ سُوْيِ
 حَقُّ سِحْرَانِ وَتَعَالَى هَكْمَانِ رَا زَارِضَةً اَمْرَاضِ صُوْرِي وَمَعْنُوِي مَصُوْنِ دَارِادِ
 وَازْغَالْمَةُ اَعْمَاتِ دِيْنِي وَدِيْنُوِي مَامُوْنِ وَاشْطَامِ * رَقْعَةُ اَحْرِي *
 لَا ذَالَ كَالصَّلَاةِ عِمَادِ الدِّيْنِ وَكَالصَّوْمِ جَنَّةِ اَهْلِ الصِّدْقِ وَالْيَقِيْنِ
 ساعات بطاعات مقرون باد و اوقات بخیرات و مبرات مشغون * رِبا عَمِي
 كَفْتُمْ كَرَمِ سِرِّ زَوْعَا حَرْفِي چَنْدِ * بِرْعَادَتِ اَهْلِ سَمِ بَاهِمِ پِيُوْنِدِ
 دَلِ كَفْتِ كِه اِبْرَامِ نَهْ شَرْطِ اِدْبِتِ * بَسْ كِنِ كِه بِيْنِ دَعَابِ سِنْدِ سِنْدِ
 وَاشْطَامِ * رَقْعَةُ خَشَكِ *
 لَا زَالَتِ الْاَفْلاَكُ حَوْلَ مَرْكَزِ اِرَادَتِيهِ دَائِرَةٌ وَالنُّجُوْمُ فِي اَصَابَةِ
 سَمِ سَعَادَتِهِ حَائِرَةٌ * رِبا عَمِي *

گفتم که جواب نامه جان پیوند * بر لوح بیان رقم زخم حرفی چند
 دل گفت که از تکلف عادت و رسم * بگذر که همین دعا بسندت بسند
 * رقعۀ حسرت *

خاطر شریف از تقیید مظلومات مجازی مطلق باد و اوقات عزیز باستغراق در مقصود
 * حقیقی مستغرق * رباب *

چون یافت بجان زاوه کلکت پیوند * زان خط مسلسل خرد افتاد به بند
 گفتم که جواب آن نویسم دل گفت * بس کن که همین دعا بسندت بسند
 * رقعۀ انشیری *

سَلامُ اللَّهِ تَعَالَى وَرَحْمَتُهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ * قطعہ *

آفتاب از طارم عزت چو سازد زوره را * پایۀ قدر و شرف عالی بشرف خطاب
 در جواب آن خطاب از زوره عقل خرد پنا * هیچ شمار و صواب الا تقاعد از جواب
 اسباب دولت این جهان مقرون به وجهات معادات جاودانی میسر بار
 بِالنَّبِيِّ وَآلِهِ الْأَمْجَاد * رقعۀ حسرت *

بجای جناب نقابت قباب ایالت ایاب مخدومی اعظمی الکی الکی الکرسی الذی
 يَقْصُرُ الْبِیَّانُ عَنْ أَنْ يَحِيطَ بِالْقَابِ بِبَلِّ الْأَقَابِ مَطْرُوحَةً دُونَ

سُدَّةً بِأَبِيهِ مَدَّ اللَّهُ تَعَالَى ظِلَّالِ أَفْضَالِهِ غِيَاثًا لِلدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
وَمُغِيثًا لِلْإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِينَ * * * نَظْم * *

دعای تو که بربنا رسیده * نوید فاستجبنا له شنیده
تجارتی که با آن هست روشن * چراغ از عنده حیوان باحسن
مبلغ و مویدی میگرد بعد معروض آنکه چون مجاری احوال این جانی
بِحمدِ اللَّهِ الْمُفْضَلِ الْجَوَادِ مُسْتَدْعِي اِقَامَتِ مَرَامِ شُكْرِ وَتُسْتَجِيبِ اِحْتِ
وظائف اعماد است اعیان ملک و ملت و ارکان دین و دولت علم الدوام

وَالْإِسْتِمْرَارِ فِي مَقَامِ تَرْصُدِ وَانْتِظَارِ
که از او چاه و دولت چو خورشید ^ن ^ن ^ن * بفر طلعت فرخ خراسان را بیارائی
رجا بر اسم اشفاق و مکارم اخلاق و وثق است که باسعاف این مقصد و انجام
این مراد بر آئالی این بلاد تفضل خواهند نمود و منت خواهند نهاد و ظلّ عالی
مکدی الايام واللیالی بر مفارق اکاریم و عالی ممد و باد

* * * جَوَابِ مَكْتُوبِ سُلْطَنَتِ شَعَارِي حَسَنِ بَيْكِ * * * نَظْم * * *
لَقَدْ هَبَطَتْ وَرِقَاءُ ذَاتِ تَجْبَرٍ * الْفَقْرُ أَهْلُ الْفَقْرِ مِنْ قَصْرِ قَبْصِرِ
صَحِيفَةٍ نَجَّحَ عُلُقَتِ بِنَاهَا * بِفَضْلِ مَوْفَرٍ وَأَعْتِنَاءِ مَوْفَرِ

شجاعتِ اَقلامِ دیرانِ عالی‌مقامِ سدهٔ سیزدهٔ آئین و عتبهٔ سپهر تکمیلین پادشاه جهان
 پناه شهریار معدلت شعارِ سُلطانِ الغزاةِ و المجاهدینِ قهرمانِ الطغاةِ
 و المعانِدینِ کَازالتِ رَاياتِ نُصرتِه مَنصُوبَةٌ فَوْقَ السَّماءِ وَايَا
 دَوْلَتِه مَکْتُوبَةٌ عَلی النَّوَجِ البَقَاءِ * قَطْعُهُ *

مُعزِّدینِ حَسَنِ بنِ عَلی بنِ عُمَرَ * کَرِوستِ مُستَظَمِ امْرُوزِ امْرِ حَجِّ وِغزَا
 چو کشت بادید آباد از و بجای سموم * وز در ز یک بیابان نسیم روح افرا
 گهی که پای در آرد پی غزا بر کاب * برایل کفر شود صورت غزاش عزا
 ز طوقِ طاعتِ او هیچ صاحبِ افسر * نمانت نکر که ندادش به تیغ تیز سرا
 جهان ز حادثه گویش در آمان که ز خرم * به بست راه و رحم بر سپهر جاوش را
 بعهدهٔ مدتش نیست ظلم کیشان را * جز آه و ناله جز آه الاله خیر جزا
 مشعر باستخلاصِ احرامیانِ بیتِ ائمه از تو هم در از دستِ احرامیانِ دور از راه
 و منبری از توجه عساکر عالم که جهان ستان بعزم غزای کفار نوامی که جستان رو چشمه
 جانِ لب تشنگانِ بادیه شوق را بحالِ کعبه مراد حضرتی تازه داد و صدقهٔ جانان
 جگر فستگانِ مکرهٔ جبار و اجتهاد در انفرقی بی اندازه بخشید تکلمان بدل هم زبان
 * ع * روی نیاز بر زمین دست و عابر آسمان * و خائف و عاکف

او کردند و مراسم شکرگزاری بجا آوردند لایزال برکات اقدام طائفان حرم
 بیت الله الحرام و میامین اعلام غزوات نصرت انجام بر قلع و قمع عدوات ملت
 اسلام محمد طال و معد انجارج امان طازمان فحیم جاوه و جلال معسکر عزو قبائل
 بالنسبی و آله الاحقاد * جواب مکتوب ملک التجار بجانب بند

* نظم *

تالقی بر قومونا من صحنی هند * وهب نسیم سحره من ربی انجد
 فخر شیم ذاک البر و امسیت فی جو * من شیه عن الرج اصحت فی
 کنت بهن اعز زول صحیفه * مکرمه من ذروه العز و انجد

* رباعی *

به هدی آمد فرو تاج کرامت بر سرش * نامه اقبال و دولت بسته بر بال پرش
 نامه چون نافه چین بسته سر کز بوی آن * نیت بوی نجامشام دل جو بکشادم
 نوز و القلم و ما یسطرون که جوهر زو امر کونا کون که تا کنون در خزانه غیب کنون
 و در کنج نامه لایب مخزون بود بوساطت قلم سعادت رقم در سبک اظهار ورشته
 اشهار نظام یافته زیور جمال نامه میمون و حلیه کمال صحیفه همان آمد الی
 قیام الساعه و ساعه القیام دتره التاج انرا ع الکلام و لو اسطه لعقد

لیا یوم وایام بل که گشت نمای همه کرواتان صوامع قدس و مجلس آرا می گشته

پروازان مجامع انس خواهد بود * قطعه *

کتاب کعبه الدرر جوده نظیره * یکه و کسبک الطاق واسطه العزم

فلما ظلمت انتم عنه و بعدت * خطوط را چنین علی صفیة الومر

علا الکتب و قوا حث صار مرقعا * بتوقع فردی العلیة و الرفاء

ششم *

زان کرامی نام هر سطر ی چون کوه کوه است * سجده و قدسیان از عنقه ای کوه کوه است

شاخه است معنی ای مستور است * ناطقه مشافه و از زرد که هم به یورش

نوع و س مجله فکر است هر حرفی از آن * کوه خامه جامه از شمشیرین و پیرش

چون رخ خوبان که ترای جان نظر * داده تو بیخ خدا و نری جمال و پیرش

اعنی حضرت منحصه اند که منزه از هر کمالات و منزه از هر نقایس

المکارم المرتبة الملكية الذی صحیح اول الکرم من نوار اشواقه تمیزش

و قلوب ذوی المیم من نوار اشواقه شست مرق خداوند کار خواص نوع

انسان خدا جان عوام فضل احسان * نظم *

کریم و حیدر شایع بالبراهرة * و یا جوده السحاب المظیر و یا جوده

نَكْرَةً سَأَلَ بِحُرِّيَّةِ ضَيْقِ عَيْشَةٍ * يَعِشُ بِمَا يُؤْتِيهِ فِي عَيْشَتِهِ

* غَدَاكَ مُحَمَّدٌ مُحَمَّدًا وَعَلَى السَّلَامِ الْوَسْرَى *

* مَدِ اشْتَقُّ فِي الْقَابِ بِاسْمِ مُحَمَّدٍ *

* قَطْع *

آفتابِ فضلِ کز آغازِ دورانِ آمدت * بر مرادِ او مدارِ چرخ و سیرِ اخترِ کسب

شیر و اقلیمِ در ثانی که می بایست * عقل را تعلیمِ درس از خاطرِ نشورش

رست و لنگ بخش گوید و لکنش **لَكَ** * ملک بخشی نیست دور از دستِ بخشش

بِجَاهِ الْخَالِقِ وَالْبَلَدِ وَالَّذِينَ عِيَاثُ الْإِسْلَامِ صَفِيَّتُ الْمَسْأَلِيزِ آدَامِ

بِجَاهِ تَعَالَى ظَالِمِ جَلَالِهِ عَلَى الْمُعْتَرِفِينَ بِفَضْلِهِ الْمُفْرَقِينَ مِنْ أَفْضَالِهِ

بِجَهْدِ بِيْزِهِ بَعْدَ زَيْنِ ویده را در تفرقه خانه ناسوت مشاهده جمال روز افزون و بطن

غمره غرایِ همایون دست نداده اما چون جان محنت رسیده در جمعیت آباد ملکوت

در وحدت سرایِ لاهوت دم محبت و واد زوره و قدم بکانکی و اتحاد نهاده

* شَعْر *

بِأَنَّكَ أَفْرَقْتَ مِنْ حَيْثُ حَسِبْتَ بِيْضَهُ * فَأَزْ غُرَابِ الْبَيْنِ فِي صَدِّ الصِّدِّ

فَأَزْ وَاحِنًا كَأَنَّكَ بِمَوْجِزِ وَحْدَةٍ * مَقْدَسَةً عَزَّ وَصَمَّ الْقُرْبِ وَالْبَعْدِ

* قطعه *

گر چه هرگز چشم ظاهر کحل بیانی نیفت * راستان او که دانم ز اوج کیوا برزش
 عمر با پرواز کرده جان عرشی آشیان * در هوای طاق ایوان و رواق منظرش
 و این سابقه محبت و اختصاص * چون از ازل است تا بابد خواهد بود *

* شعر *

وَمَا أَلَقْتُ الشُّوقَ نَحْوَ جَنَانِهِ * مِنَ الْمَمْدَادِ جِوَانِ يَكُونُ الْوَالِدُ

در عشقش که از ازل خیا ط فطرت دوست * بر قدم من عطف دامن با حسیب محشر

خدایات مسکینه السّمات و مدحیات و زردیه الفوجات مقبّس از شرائف اوقات

از الله فی ایام دهر که نفعات فتعروضوها که بصاعت مزجات متوطنان

کنعان حریان و مزارعت مہدات تنگستان بیئت الاخران هجران تواند بود

مرقوم و معروض میگردد و از حضرت معبود سعادت و پیبود اولیای آن

فدا شد وجود مسألت می رود و چون از ریامبر است امید اجابت می باشد

* شعر *

هَذَا يَا النَّحَايَا كُلُّ يَوْمٍ وَكَلِمَةٍ * إِلَى بَابِهِ الْحَاوِي لِكُلِّ الْمَوَدِّعِ

* رقعہ محبت * بیت *

میفرستم از دور و در چشم خود هر دم درود * برقیامت و یار و خاکبوسان در کشت
 میل و شغف بنیل شریف دست بوس خدام سده سده مقام نوران در چشم
 که بر شیخ خامه شرح آن تواند داد و یا در طی نامه شعر آن توان کرد * شعر
 تباریح اشواقی الیه شد پدید * کاشوا و اصحاب الجحیم الخلد

* بیت *

آرزوی من بجای پای او افزون بود * زار زوی غرقم در آتش مجلد و کوشش
 ازان وقت باز که توفیق واجب التوفیر منی از التفات خاطر خطیر بجانب این فخر
 سمت تحریر یافته مطرح اندیشه عقل و خیال و مطرح نظر آمانی و آمان خیر استعدا و تقبل
 آمان شریفه و استر فاد بحصیل فوایل منیفه امر و کیر نیت * شعر
 الا ارضه یصبو فوادیم * کما کان یصبو قلب بشر الیه

* قطع *

جای آن دارد که آرم روپندان با آن شد * بندر شک دروم از عکس جمال انورش
 ملک او بند است و من آن بشیر عشق این کین بود * عمره سوای هند اندر دل غم پرورش
 و چون بتجدید درین ایام دیگری از بار یافتگان آن استان رسید و نوید مرید التفات
 رسانید و بطریق آن شهود عدول از هر جنس گزراید لواجح شوق و تخش بدریافت

بیر یافت شرف ملاقات متوقّف شد و در واعی سلوک طریق مفصّلی با وراک دولت

مواصلت تا گذشت * شعر *

اتّانّی وفلّ الّبر من عنده وقد * تو قد نادر الشوق من ذلک الوعد

* بیت *

زاتش غم سوخت دل خواهم یادش ببردیم باشد آمیزد بجاک کوی او خاکسترش

آنا بواسطه تراحم علائق و تراکم عوائل که از ان جمله مراقبه اوقات کهن سالی است

شکسته احوال که بحکم انجمنه تحت اقدام امهاتکم * مصرع

مصاحبت نیست که از مرقدش بزارم * این نیت بعل نرسید و این امنیت محصل

* شعر *

تکرید

* قصدت انخر اطمی فی مقیمی بلاد * *

* قصدت عوادیر الدهر عن ذلک القصد * *

* بیت *

ما ویرایم از خاک درش دارد جدا * وای فرزندی که زبان خصم باشد مادرش

با این همه امید چنان است که حضرت مسبب الاسباب جل شانّه سببی که متضمن

نیل این دولت متکفل اوراک این سعادت باشد مهبیا دارد و معبر گردانند

* شعر *

وَلَا يَأْسُرُنِي أَنْ يَرْفَعَهُ اللَّهُ بَيْنَنَا * وَيَفْتَحَ يَوْمًا بَيْنَنَا سُبُلَ الرَّشَدِ

* هیت *

چشم میدارم که پیش از بار بستن زین رباط * بار من بندد فلک روزی بعزم کشورش
 اطناب باشهاب کشید و اشهاب باطل و اشعاب انجامید ریاض حنت حضرت
 دولت و نصرت از جو بار فضائل و فواضل حضرت عزت در مراتب طراوت و نصرت
 ابد الابد در ترقی و از دیار بار محمد و آلِهِ الْأَمْجَادِ وَصَحْبِهِ الْأَجْيَادِ

* شعر *

لَقَدْ طَالَ مَا أَدْرَجْتَهُ فِي صَحِيفَتِي * نَادِمٌ عَادَ الْإِقْبَالُ بِالرَّدِّ
 يَأْتِيهِ إِلَهُ الْعَالَمِينَ بَقَاءً * وَيُخْرِجُهُ عَزْجِيَّةَ الْحَصْرِ وَالْعَدِّ

* قطعه *

مختصر مانم سخن گزار بود حرف و موت * نیست ممکن خلعت مدعی که افتد در خورش
 بر سر رشوکت و اقبال با بدالایزال * بخت در ساز و سعادت یار و دولت یار

وَأَسْلَمَ * این رباعی بر عنوان آن نوشته بود *

يَا أَيُّهَا الصَّحِيفَةُ الْمَرْبُورَةُ * فِي طَيْبِكَ قِصَّةُ الْهَوَى الْمَسْتُورَةِ

ز نهانه که آوری مرا پیش نظر * لَوَصَّرْتِ بِنَظَرَةِ الرَّضَا مَنْظُورَةً

* جواب مکتوب دیگر * نظر *

اَتَانِي كِتَابٌ فَاحِ مِنْ شَرْطِيهِ * نَيْمٌ وَدَارِي فِيهِ بَرْدٌ اَوْ اَمِي

فِي كُلِّ لَفْظٍ مِنْهُ عَايَةٌ مِنْي * وَفِي كُلِّ مَعْنَى مِنْهُ كَنَهٌ مَرَامِي

* نظر *

رسید نامه ربانی ز شهر یار کرامت * بنام کم شده نامی رساند نامه نامی

نه نامه درج لطافت که درج بود آنجا * جوهر نیر و فضل و کرمست بد تمامی

چون عرائس معانی آبکار که نفائس معالی افکارند بعد از تمثیل بصورت خیالی و تشکیلی

باشکال مثالی جوهر زوایا حسن عبارات و لآلی متلالی لطف استعارات راز پوری

سرور و حلی و شاح و آفریده از خلایق مجال خود و خطوط و سطوح غالبه رنگ عنبر فانی

كَالْبَدْرِ فِي الدُّجِيِّ وَالشَّمْسِ فِي الغَمَامِ جلوه کری نمودند هر یک از قوای جسمانی

و مدارک روحانی حقی دیگر یافتند و بهره هر چه تا متر گرفتند با بهره از مشاهد نقوش قلبی

و صوررقمی آن اطراف و اکناف حقیقه حقه را منبیل و ریحان و بنفشه و شمرا ^{۶۰}

کاشت و از باران سحاب شوق و شبنم سرشک نیاز میراب و ربان گردانیدند

* رباعی *

از عکس خط سبز توای رشک مگر * رسته است ز باغ خاطر سنجیل تر
 میپرورش بسیار کار خط تو * از شبنم اشک سحر و خون جگر
 و ذائقه از حلاوت الفاظه شهد امیز و عنایت کلمات شور انگیزش کام جان را چاشنی
 شربت عینا شربت بهما المصربون چنانید و شامه از تنبیر و فواج روح پرور و
 استشام فواج روح کسترش مشام جانرا شمیم شراب و یسقون من و حیثه قحطوم
 خنکانه مسک رسانید * مصرع * دل ازین بوست و جان زان چاشنی از
 و سامعه از ذوق سماع و لذت استماع آن کوشش هوش برور زنه کاج صماغ نهاد
 جیب فکر و دامن خیال * مع * همچو آن مغلس که با گله بر سر گنجی رسد *
 از عقود دور و نفود لولو و کهرمال مال حسا و ناطقه محذرات عذرا و مستورات
 حسنا می معانی را مجر و از لباس بلج محروف و مقطع از کسای مخطط محلی تعجیم و
 نقطه در گرفت پاکیزگانی دیدگان هنر الیا قوت و الرجاء نشان ایشان
 و درویشزگانی یافت که یطمئن انفس قبل هم و کجا جان در شان ایشان

* بیت *

چنان آمیخت با ایشان دل ریش * که پنداری دوئی بر خاست از پیش
 از آن محافه و از و واج و مخالطه و امتزاج چندان نتایج لطائف و دقائق معارف

معارف و حقائق استفتح کرده شد که زبانِ خامنه بیان از ادای آن قاصر است

و بیان خامنه زبان از استقصای آن متعاصر * شعر *

وَاسَكَّتْ عَمَّا فِيهِ كَيْفَ وَلَا يَفِي * بِبَعْضِ مَعَانٍ فِيهِ كُلِّ كَلَامِي

* بیت *

بوصف آن چه نویسم که قاصر آمد و عاجز * زورک منی آن فهم و فهم عارف و عامی

اضعاف مضاعف آن کلاطفه و معاطفه شیبانی بری از تکلفات منشیان سخن چهره و جویا

مصنوع از مبالغات شاعران نظم کستر که در عالمی چون سرسینه صوفیان تمجید کشف

و الهام و شنائی چون زاده خاطر عارفان قرینه جمعیت و حضور تام مقرون با انواع

نیاز و شکستگی و مشغول با صنایع تعلق و دران بستگی بموقف عرض مطلع انوار آن

کلاطف و منبع اسرار آن معارف * نظم *

أَعْنِي مَجِيئَةُ الْفَضْلِ وَالْأَفْضَالِ * وَصَبْطُ رَحْلِ قَوَائِلِ الْأَمَالِ

ذَامُ كَرَمَاتِ سَارِصِيَّتِ جَلَالِهِ * فِي سَائِرِ الْأَمْصَارِ كَالْأَمْثَالِ

* قطع *

در یاد ولی که بر دل دریا چو بگذرد * با در نوال او شود از تاب مجلّت آج

هر چند گشت این فلک اکنون نیاست * در جنب بجز بهمت او رتبه حساب

زینسان که فیض او همه آفاق را گرفت * شاید اگر خطاب کند هر چند حسرتش آفتاب
 آید فروز ز در غم تیر ایام کرکنم * فصلی زر روز نامه احسانش انتخاب
 گویم دعای او که ز آیین قدسیان * میدانم این دعا شود البته مستجاب
 لَا زَالَ فِي خَلْقِهِ دَوْلَتُهُ وَسُمُولِ سَمْتِهِ غَوْثًا لِلْإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِينَ
 وَعَوْنًا لِأَصْحَابِ الصِّدْقِ وَأَرْبَابِ الْبَقِيَّةِ رسانیده می شود تسکین نوائیه
 آشواق در کواحج در در اشتیاق که در بحر سینه محبان افروخته اند و برای دفع عین و الله اعلم
 ازان جمال حب جهان اغیار را پسند و ابر بران سوخته ترکیب حروف و کلمات که
 از عوارض و لواحق انعام انسانی است و ترتیب اقلام و اوراق که شاخ و برگ
 اشجار ریاض سخن رانی است بمنزله اطعمای طوفان نیران است بار سال
 نفس و بهشابه اخفای آتش سوزان است بقای خاشاک و حس میات میات

* قطع *

بالا گرفت آتش ماکی توان نشاند * هر خود بفرض ساد و دلی در دند نفس
 در حجر منی که صاعقه بار و ز آسمان * باشد صحال شعله نهفتن بخار و حس
 لاجرم خنامه شکسته زبان با جمبره بسته و آن ازان مقوله رضی در میان نمی آرد و
 حرفی بر لوح بیان نمی نکارد * هیت *

چو بخت حد زبان شرح خال دل دادن * زبان چنانهم از خامه در زبان روایت
 بعد از اشارتی دل پذیر که در باب تو خیر این فقیر بزبان خامه لطافت هر یک گزیده بود
 شهباز جان ازان تقدیر پرواز آمد و طاووس جنان ازان تو در در بهتر از آنانیدم
 بوسیلت کدام فضیلت روی خراعت و ابتهاج هر آن قبله اقبال تو آن آورد و بدست
 کدام منقبت ایام حریم جلال آن کعبه انانی و آمال تو آن بست * قطعه *
 که رسد حکم که چون خامه ز تر ساز قدم * مخفصان در نبود چاره ز فرمان برون
 لیکن این خرده که از فضل و هنرم دارم * تو آن جانب آن معدن حسن برون
 داب دانا بود قطره به بحر آوردن * کار زیرک نبود زیره بکرمان برون
 معذرا باراد خاطر میکند که لا ابالی و از اندیشه قلقت بضاعت و ملاحظه عدم استعانت
 تا کرده قدم صدق در بیداری این آرزویمم و عاشق کردار از اگر انواع محسن و
 تلاطم امواج فتن باک نداشته کشتی شوق در در بر ای این جست و جوا فکنم آماج
 چون رواج تقدیر زورق تدبیر با بصوب مقصود نمی راند و ملاح توفیق سفینه امید
 بساحل مراد غیر رساند * قطعه *
 هر دم بدست چمد کشم بادبان سعی * بر کشتی امید درین بحر کهن
 تاره بساحل کرمت آورم و سیاه * بحر چرخ الیریاح لیس که آتشتم السقر

و حالاً همگی بهت و تمامی نیت متوجه آنست که عنقریب در زمره مخاطبین با امر
 اَتُّوْا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ بِنِيَّتِ ادایِ مَناسکِ عمره و حج که وجه توجیه قاصدان
 وَيَأْتُونَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ می باشد احرام زیارت بیت الله احرام که رکن اسلام
 و حج جمیع خواص و عوام است بسته شود و قیام بوظیفه طواف سده سدره مقام
 آن زبده کرام که عن اکابر اناام و مفاخر آیام است نموده می آید

* بیت *

از حج بودم عمره و صل تو توقع * ناکرده قرآن با تو خود از حج چیت
 امیدواری بجوم کرم و شمول نعم حضرت باری عز شانه آنست که حصول این امر
 قبل قضاء الاجل دست دهد و وصول بیدان و الامینة قبل حلول الائمة

* روی نماید * بیت *

بیش از آن دم که اجل جیب حیاتم برود * دارم امید که دامان وصال کیم
 هر چند ذره حقیر از آن نازل ترست که زبان مخاطبه آفتاب کشاید و موج ضعیف
 از آن خاطر ترک با سلیمان در معرض سوال و جواب در آید اما چون ابتدای این
 معاطه و انتمشای این مقاوله از آن جانب بود رجای واثق است و امید صادق
 که این جرأت مفضی بغرامت نشود و این کستخی مشتبی بسامت نکرد

* ربا ع * *

مرابا تو لطف تو گستاخ سازد * که کلاب من این طرز معنی طرز سازد
 و گرنه چون ذره راجه یارا * که با تشریح خور مهره مهر سازد
 چون مجذرات معانی شوق و غرام را که حجله نشینان خاطر مستهام اند روی و
 موی از روی پوشش مرتجع صور کلامی و کیسوند معنی بر قلم کتابی جلوه نمایش یافت
 مساق سخن بدان انجامید که ساق اختتام شان از خنمال دعای استجابت
 ناکست آرایش پذیرد * قطع * *

تا نهد دست قضا از پرچم رایات ملک * شاید اقبال را بر چه زلف مشکفام
 با و پرور از همای همت بر ترانان * که ز شکنج زلف آن شاه قدور بندد
 بلکه با و آن زلف جاروب ربت تابی بر * بی عباری جانب مقصود کلی و السلام
 بر عنوان آن نوشته شده بود * شعر *

يَا كِتَابِي اِنَّا وَصَلْتُ اِلَيْهِمْ * فَصَحَّ الْوِدَادُ قَبْلَ يَدَيْهِمْ
 وَاِذَا مَا دَرَيْتَ ثُمَّ قَوَّادِي * قُلْ لَهٗ دَمٌ عَلَي الْعُكُوفِ لَدَيْهِمْ
 * جواب مکتوب دیگر *

چون تخلف از مقتضای انا و اقیاء امتی بر اعراض از الکف شیره مقبسان

انوار نبوی و شیوه مقتفیان آثار مصطفوی نیست لاجرم تقیتی بی دعوی سخن گوید

و عبودیتی بی رعونت مدح کستری لابل * **مشکو**

دعائی که نبود بداعی مضاف * ز عجب و ریاض کز اخلاص مضاف

چو فانی بود بنده در دعا * ز اخلاص کنج دران بی ریا

بود خواهشی از شوائب سلیم * در وفاقه از قدیر سلیم

شایر ساحت جاه و جلال و عرصه عز و اقبال دو لقمه یک پر بر چه عقل دور اندیش از

شامیل صوری و معنوی و فضائل دینی و دنیوی که بنای شای رحمت گزاران و اسما

سپاس محبت شعاران بر آن هست اندیشه بکار و بساعی جمیده و عوارف جزئی

آن حضرت اصناف آن در اطراف و اکناف جهان صورت انشا ریافته است

و سمیت اشتها گرفته لاجرم آنرا از قبیل توضیح و اصحاح داشته و از مقوله تبیین

مبنیات انکاشه بسان اعذار و زبان عجز و انکسار میگوید

*** بیت ***

چگونه در او صاف صابردی * که در حش بود نقل بر محفلی

پرو وصف لائق که روی آورم * که راه بر عیش بان بسپرم

بان وصف مشهور باشد چنان * که دانند فرد و بزرگ جهان

هم صرف از اثبات آن وصف کرد * که بی صرفه باشد در آن گفت و گوی
 بی دانشی آید اندر حساب * که گوید کسی روشن است آفتاب
 گوید زبان آور بهوشمند * که کردون رفیع است و کیوان بلند
 ذاکاد یسکد بآب الشنا * فلا بد من فتح باب الدعاء
 وقاه الذی مملکه لایبوز * مدح اعظمه من صرفه الدعاء
 وابقاه بالطول والامتنان * علم مسنده العز طول الزمان
 ورقاه مرقا عزیز المثال * به صاد مغبوط اهل الکمال
 مرانی مشاعرستی جسمانی و محالی مآذکب عقلی روحانی چنان از فروغ طوابع
 انوار جمال و عکوس لواجم اسرار کمال آن حضرت مالا مال است که نزدیک است که
 تو هم دونی و تکلف منی و توی از میان بزخیر لاجرم اظهار شوق و عزام و عطش
 و پیام را که منافی عینیت و مقتضی اثنبیت است از صوب مواب دور میدارد
 و از طریق تحقیق بعید می شمارد * مشنوی *

ز بس صورت آن جمال و کمال : * کنم گاه و بیکاه با خود خیال
 دل و دیده زان پر برآمد چنان * که برخاست و هم دونی از میان
 رسیدم ز نام وصال و شراق * رسیدم ز شرح غم اشتیاق

نگهدارند با خویشتن * کمی سوزم ای من من از شوق کین
 و معینند چون دوری صوری واقع است و آن کمال اتصال و اتحاد را مانع علی الله
 همگی بهت بآن مصروف می باشد و تمامی خاطر بآن مشغوف که حضرت حق سبحانه از کلمه
 غیب لطیفه بظهور رساند که صورت را با معنی مطابق سازد و ظاهر را با باطن موافق گرداند
 تا چنانچه دل محزون جوهر آسرا کمال اوست دیده مطرح لوانع انوار جمال او شود
 و چنانچه زبان مظلم صنوف مناقب و فنون آثار اوست کوشش مستقر موزع غراب
 و نکات نو او را او کرده * مشویک *

خوش آن دم که با معنی جان و دل * شود متحد صورت آب و گل
 بر تک بصیرت بر آید بصر * ز دیدار جانان شود بهره ور
 چو باشد زبان طوطی شکرش * شود کوشش هم حقه کوهش
 و چون در نیو را خواجه فقیر پرورده که در جوانی بی پیری نام بر آورده لوای ولای آن
 حضرت بر روش و مائل شرح شامل آنجناب در آغوش با مکتوبی مرغوب متضمن
 بر مقصود و مطلوب خورشید وار پر تو اقبال بر ویرانه مسکینان انداخت و بنوع
 حضور خود کاشانه تاریک تشینان را منور ساخت آن در غمگانه شد و آن
 داعیه بتاید گشت مناسب بلکه واجب چنان می نمود که هر چه اشارت عالیه غاویا

یافته بود بی جرات و کستاجی تائی و تراخی کمر مطلقاً و صفت بر میان و بارکی مساکر
 زیر ران طریق انقیاد سپردی و طریق حسن اعتماد پیش بروی آما چون بان صفت
 برشته علائق بسته بود و پای عزیمت در سنک لایح عوائق شکسته آن نیت
 در حیرت توقف ماند و آن امنیت در معرض تعلل و تنویر افتاد * مشنوی
 در ریخاکه در دست من نیت کار * که آرم بکف حلقه زلف یار
 مقدر که پرداخت کار جهان * زمین داشت سر قضا را نهان
 چو کیم نی کاخ دولت کند * قضا افکند زان کندم بند
 چو بر شاخ سنک افکنم میوه جو * نه بر میوه بل آیدم بر سپوی
 ملتس آنکه چون خواجہ مشارالیه بشرف پابوس مشرف شود و مهمات آنجائی بحسن
 اهتمام ملازمان کفایت نماید اشارت رود که زودتر مراجعت فرماید باشد که
 بعون عنایت و فضل بی غایت حضرت حق سبحانه و تعالی و موافقت ایشان
 سفر مبارک میسر کرد و حضرت مهین بنان محض فضل و امتنان اولیائی آنحضرت
 حسب الامکان از مکاره مصون و از مکائد مامون در مقرر دولت و مستقر جاه
 و حشمت بداراد بالنسب و آلہ الامجاد
 * جواب مکتوب دیگر بر عنوان نوشته بود * ربایع *

ای بسته لب از شرح غم تنهاست * بر خود سر شده چنان ز دل بود آ
 خوش آنکه رسی بیار و لب بکشائی * سِردلِ خویش کییک بنمائی
 * جوابِ مکتوبِ دیگر * نظم *

این همایون نامه آمد تازه از باغ بهشت * در روی از کانور رسته سبزه عنبر بهشت
 یا خود از نوبر ریاض صفحه نور وجود * چند حرفی کلک صنع از ظلمت امکان
 رشحاتِ محاب بر نوال و فطراتِ غمام فضل و افضال از نایب اثره کلک مشکبار و
 قلم کوهر نثار فیضان کرده مزیع ره جای لب تشنگان وادی فراق و کشت زار امید
 بگر خستگان بوادی اشتیاق را تازه و تر ساخت و تفحات بساتین نطق و بیان
 و قوحات ریاحین علم و عرفان از مهبت سطور عنبر نسیم و خطوطی عبرتیم و زیدین
 رفته دماغ جان نزدیکان دور و نشاتم جان و اصلان مجبور را معطر گردانید

* رباع *

شیخ قلم تو چشمه آب بقاست * و انقاس خوش تو نغمه باغ وفاست
 این رشمه و نغمه راز من بازگیر * زیرا که دلم زنده باین آب و هواست
 بیاور آن رشحات و اعداد آن نفحات فی ابرسان بلکه ابر نیسان خامه مواد
 جواهر تعیت و دعا و لالی محبت و ثنا شار آن بحر کرمت و دریای وجود و موهبت

میکردند امید است که صدقِ سمع قبولِ بآن منفتح گشته هر یک را قدرِ درستی

و قیمتِ گوهرِ کرامی ارزانی دارد * پیست *

مختم قطره بود سمع قبولِ تو صد * قطره را دولتِ در دانه شدن از صد

دل مستهام و خاطر بی آرام میجو است که فیضِ خانهٔ محبّه را در کشوده و از مادهٔ بداد

استمداد نموده حرفی چند در شرحِ شعلایِ حرقتِ فراقِ خامه را بر زبان درید و عطری

چند در بیانِ گریهایِ محنتِ اشتیاقِ بانامه در میان نهاد اما خامه با آن همه تیرزبان

از اقدام بران صورت سر کشید و نامه با این همه تنگ رویی از قبول این معنی

بر خود چپید آری * ع * نی نیست مرد آتش و کاغذ حرفی آب *

علی الدوام خاطر فاتر بود با سطره سابقه تعارفِ روحانی آرزو مند را بطنهٔ آلف جسمانی

می باشد اما چون بر امری درین نشین حکمت منوط بود وجود اسباب است و مربوط

به تحقق شرائط از هر باب و آن هنوز در گمن قوت آریده است و بطور در موطون

فعل نه انجامیده لاجرم جمالِ آن مطلوب بحجابِ غیرت محتجب می نماید و چهرهٔ آن مقصود

به نقاب امتناع منتجب * پیست *

یار رخسارِ نهفت است پس پردهٔ ناز * آه اگر با و صبا پرده کشائی نکند

قافله سالارِ همت شد اندر بوادِ کوشش گذرانیده و خود را بسال

دریای کیشش رسانیده میخواست که در کشتی بی اختیاری نگراندازد و
 بادبان فروتنی و افتادگی برافرازد و در آسرع مدتی و آثر بی فرصتی متاع فقر
 و فنا و کالای محبت و ولارا که رهروان شوارع نیاز و افتقار و سالکان
 قوارع مجز و انکسار از ان سرمایه عزیز تر ندیده اند و از ان معانی نفیس تر
 نشنیده بآن عتبه رفیع مرتبه که مصب نیایع فضیلت و کمال مؤثر سفائن
 امانی و آمال است برساند اما چه سود چون علاج تقدیر مساعدت نمود و شرطه
 توفیق مؤافقت نفرمود * **قطعه** *

فقیر مستغن از بر براه بحر شافت * که بر وصال توبی رنج پای یابد دست
 متاع خور بلبل بحر ناکشیده هنوز * شکست کشتی و علاج مُرد و باد نشست
 سخن دراز گشت و ابرام از حد ایجاز در گذشت لایزال تجاری احوال بر تراج
 استقامت واقع باد و قداری عز و اقبال از مطلع سعادت و کرامت لایع
 * بر عنوان نوشته شده بود *

ای نامه که خامه را ز این دل خسته * گفت هست فرو کبوش تو آهسته
 ز نهار چو پروایر جانان کذری * آزار برسان بسوی او سربسته
 * جواب مکتوب دیگر * شعر *

سَلَامٌ قَوْلًا تَرْتَبُّ رَحِيمٌ * وَتَحِيَّةٌ فَضْلًا مِنْ رَبِّ كَرِيمٍ
 عَلِيمٌ مُفَضَّلٌ قَدْ شَاقَقْتُ بُوَصَالِهِ * وَأَنْزَلَهُ أَفْزَالَ الْأَطِيفِ خِيَالِهِ
 عَشِيقْتُ وَمَا أَبْصَرْتُهُ غَيْرَ أَنْبِي * سَمِعْتُ مِنْ أَعْمَالِكُمْ وَصَفْتُمْ جَمَالِهِ

* مشغولی *

تاکید وصف تراشد صدف * ساهم بر بامبره دار و شرف
 دیده فشانند ز صد خون که چند * از خیرت کوش بود بهره مند
 کی بود آیا که شود بهره ور * دیده زویدار چو کوش از خیر
 شوق و آرزو مندی بشرف دست بوس حضرت خداوندی که نهایت همت
 دولت مند ان و نهایت دولت همت بلند ان باشد پیش ازان هست که بود کای
 دولت و ان بسته و دست یاری قلم زبان شکسته در طغی صحائف نشر ان مشهور
 باشد و در طول طوایر عرض ان میسور اما چون در نیولا جناب
 زبده العلماء و عمدة الفضلاء کاشف حقائق العلوم مؤرخ
 دقایق الفصوم ذو الملکات القدسیه و الکمالات الانسیه الی
 الاکرم الامجد نور الملة و اللطیف محمد ازان وقت باکره ان
 این دیار اند بود و تنقید این فقیر اتمام تمام دارند عزیمت ان جانب

کرده بودند و روی توجه بان جهت آورده این رفته محبوب و رقی چند شرح
 قصیده سیمیه فارسیه علم ناظمها الرضوان و النجیه اظهاراً مخلوص
 الاعتقاد و تاکید الرابطة المحبة والوداد مرقوم رقم افلاص کشته
 تحفه مجلس شریف و هدیه موقف صنیف می کرد * ع *
 زهی سعادت و اقبال کقبول افتد * و چون شواهد فضل و کمال و استحقاق
 و استبهاال جناب مشارالیه ازان اجلی است که توصیف و تعریف احتیاج افت
 و بواعت اکرام و افضال خدام سده سده مثال ازان اقوی که به تخریص و تحریف
 مفتقر باشد در آن باب شروع نمیرود * بیت *
 * شاه شناسد که شاه وار * صنعت دلاله نیاید بکار *
 خدمت خواجه درویش مشرب در جوانی به پیری ملقب مقدم شریف ارزانی داشت
 همواره بندگی مکارم اخلاق و نشر مراسم اشفاق خادمان آن آستانه و ملازمان
 آن دولت خانه زبان تر دارند و مشام جان مشتاقان معطر آری

* نظم *

باد که هم صحبتی کل کند * غالبه در دامن سنبلی کند
 نافه چو بامشک شود رازدار * جیب صبا کرد ازان مشکبار

زیادت ابرام شرط ادب نیست توفیق رفیق باد و سعادت زیادت و ابرام

* رِقْعَةُ خَيْرٍ * نَظْمٌ *

* قَدْ جَاءَ فِي كِتَابِ مَجْمَعِ الْفَضَائِلِ *

مِنْ مَرْجِعِ الْأَهْلِ بَلْ مَجْمَعِ الْأَفَاضِلِ

نظم بدیع و نثرش هر کس شنید گفتا * يَدُّ خَيْرٌ نَظْمٌ لِلَّهِ دُرُّ قَائِلِ

شکر نامه شریف که شرف نامه این ضعیف است چگونه گزارم و شرح لطائفی که در طبع

آن منظومی است چه سان عسرده دارم اگر چه چیده است تعویذ دل برده است

و اگر کشاده نریت گاه چشم بر دیده عنوانش عنفوان جوانی است و مضمونش

مستغنی آمال و امانی سوادش عامل نور و بیاضش مطلع صبح سرور فاتح اش

همیشه بفتوحات ابدی و فاتحه اش میسر ختم بر سعادت سردی عرضش از عرض نیاز

عاشق بر عشوق دل نواز خوشتر و طوولش از طول زندگانی در عشرت و کامرانی

دککش تر * رباع *

القَصْدُ بَطُولُهَا أَوْ عَسْرُ دِرَازِ * دَرْمَلِكٌ مَحْنٌ وَرَى رَوْمِ شَيْبِ وَغَرَّازِ

ناکرده بوصف آن یکی منزل طی * آخر بقرار گاه عجز آیم باز

و اینجا نکه لطائف آن صحیفه و در قافی آن ملطفه شریفه از قانون تقریر و تحریر

بیرون است همچنین شوق و نزاع و تعطش و التیام بدریافت منبع آن بیانت
 و سرچشمه آن و قائل بر همین قانون است * قطعه *
 آن تشنه لب که راهش زده لطف نیم قطره * چون آرزو نباشد سرچشمه زلالش
 هر ذره عکس خورشید آن را که گرم سازد * نبود عجب که سوز و خورشیدی ز روش
 لاجرم همان بیان از اطباب دران معنی مفروض است و ز نام کلام بصوب اختصار
 و اقتصار بر بعضی ازان معطوف * بیت *
 چون بود غایت کاری پدیدار * تقاعد مصلحت باشد ازان کار
 با آنکه این فقیر اسنین عمر از بستین گذشته تا بر حد و دستبند مشرف گشته
 تخمیل را قوت تخمیل مانده و نه متفکره را تخمیل تا مل رشته نظم کسب خجسته و سبزه نثر
 از هم ریخته میدان قافیه تنگ شده است و ساز سجع از آهنگ افتاده طبع نفوس
 و نفس در کشاکش امور با جور و نه با هیچ کس کاری و نه بر هر چه کارم قرار
 و امن هر چه میگیرم گذاشتنی است و پیرامن هر چه میگردم دست بازداشتنی
 از آنچه تاگزیر است میگیرم و در آنچه گزیر است می آویزم مقصود و داخل سینه
 و زرون دیده و من از نایبانی چون دیده هر گوشه گردیده مطلوب در کنار دل
 و میان جان و من در کنار و میان سرگردان * بیت *

پار در جان و درلم در طلبش سرگردان * سیر مجنون سوی هر وادی و بی دریغی
 بجلال ذوالجلال که یک ساعت از وجود مجازی خود رستن و بمصوود حقیقی پیوستن
 از حصول همه مرادات دنیوی شرفیست و از وصول همه سعادات اخروی لطف

* ر ب ا ی ع *

ای مانده درین رنج کده بند هیچ * بکسته زیار و کرده پیوند هیچ
 یار است همه وانچه بجزوی هیچ است * تا کی باشی از همه خرسند هیچ
 ابوعلی ثقفی در اشای مجلس خود بسیار گفتی ای همه را هیچ بفروخته و هیچ را همه خرید
 از شیخ شبلی سوال کردند محققانه جوابی گفت گفتند شیخا با این همه تحقیق چراست
 با پ افادت کرده گفت و آفتد که اگر چند آنکه خروسی چشم خود بگرداند دل من
 بجزرت حق سبحانه حاضر باشد از علوم معلوم و آخرین بهتر مرا و دیگری از آگاه بر
 گفته است **لَا تَرُدُّ هَدَايَاكَ إِلَّا اللَّهُ سَاعَةً خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ**
 مرا و از ما طلعت علیه الشمس هر چه آفتاب وجود بران تافته است خواهد بود و اگر نه
 این خاک توده با انواع آرایش آلوده را پیش رتبه حضور آن حضرت چه قدر توان
 مقصود از سر عن این کلمات اظهار تافت و تلبیغیست بر احوال خود و الا
 * غ * حاجت تنبیه نیست عارف آگاه را *

مجموعه مسمی بِنَفَحَاتِ الْأُنْسِ مِنَ الْخَضِرَاتِ الْقُدُسِ از مقامات و حالات درویشان
 و معارف و مقالات ایشان جمع کرده شده بود تحفه آن مجمع مکارم و مستبح اکرام
 میکرد و امیدواری چنان است که مواظبت بر مطالعه آن سخنان و تامل ایشان
 در آن خاصیت دولت مصاحبت ایشان و بهر جمعیت تمام حاصل آید
 عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ

* بر پشت کتاب نفحات الانس نوشته شده * شعر *

نَفَحَاتُ أُنْسِكَ يَا أَيْسَرَ فُرَادِي * هَبَّتْ وَرَيْتَ رَوْضَ أَرْضِ وِوَادِي
 مَهْمَا أَسْرًا وَأَسْرًا فِي إِثْرِ الْهَوَى * لَا أَدْرِي غَيْرَكَ مَقْصِدِي وَمُرَادِي
 قَدْ كُنْتُ أَرْقُدُ فِي خَيْالِكَ بَرْهَةً * طَالَ النَّوَى فَطَوَّرَ مَهَادِمَ قَادِي

آنگاه بعد این کلمه است از بهارستان احوال و مقامات ارباب ولایت چیده
 و نوباره است از باغستان ازواق و مواجید اصحاب کشف و کرامت رسیده
 تحفه نصف نشینان مجلس مسکین و در که اگر از قبله اقبال مقبلان خوانند رواست
 و اگر کعبه آمان صاحبان کونیند بان سزا است هر جا که کار فرو بسته در بند کشای
 می شود بار سفر انجامی بند و هر جا که سر رشته گسسته پیوند مرادی می خواهد رشته
 اصل بانجامی پیوند و امیدواری چنان است که چون ازین کلمه بسته بودی

بشام جان با زین نوپاوه چاشنی بجام ذوق و وجدان ایشان رسد

* نظم *

از بوی گل بجانب گلشن کند روی * هر سوز طعم میوه شبانند باغجوی

بیند باغ را اثر لطف باغبان * با باغبان کند ز گلزار و باغ خوی

لایزال ساحت آن مجلس عز و جلال نظرات لطف ایزد متعال محفوظ باد

و آفت عین الکمال از جلوه آن جاوید جلال مصروف * رباعی *

آن بزم کرم که جام احسان آنجاست * دشواری روزگار آسان آنجاست

جان را نبود خلاصه غیر سخن * که من دورم خلاصه جان آنجاست

کتابه الفقیر فالان قومه الله وسواءه و کشف بصر بصیرته عما سواه

* مکتوب دیگر * رباعی *

در غیر تم از صبا که چون بیکه و گه * گستاخ رود بکوی آن زیبانه

او میرود و من از قفا میگویم * گر این کرمان که کتبی گنت معه

هر بار که بی غبار رعونت و استکبار مکتوب شریف بر اسلوب لطیف مضمون التیاف

خاطر خنجر بحال بنده حقیر فرج بخش دل غم دیده و راحت رسان سینه جرات

رسیده میگردد هر ذره از ذرات وجود وی زبان حال می کشاید و ای

ترانه از مقام تضرع و ابتهال می سوزد که * رباعی *
 من گویم که نامه نویسی بسوی من * در طری نامه درج کنی آرزوی من
 این دو لقمه است که کوشش رضایی * کلامی که قاصد تو کند گفت کوی من
 و علی بذلتی کسناخی ارسال نامه و خط مبینی از معنی نزاع و التیاع و ادراک سعادت
 اتصال و اجتماع منظمه اخلاص بحسن ادب و تجاوز از آداب ارباب طلب میناید لاجرم
 خرق حجاب عادت کرده و روی در قبل صدق آورده گوید * مشنوبی
 جانان طلب و عمل تو نتوان کردن * زین پس من و خون دل سیاه خورن
 جانرا بخیاں روی تو پروردن * شبهای فراق را بروز آوردن
 چون سخن با بنجار سید خامه خشک ایستاد و نامه بر خود چید آری چه توان کرد
 آنچه مقصود است در عبارت نمی آید و آنچه در عبارت می آید ادای مقصود را نمی شناید

* بیت *

آن بگلب پیر خوشی بهیم * وز درو سسر خامه و کانه بهیم
 دانیم که از در و کون مقصود کنی است * فارغ ز در و کون دل مقصود دریم
 مقصود از نیمه گفت و شنود آگاهی است بمقصود هرگز این دولت ارزانی داشتند
 اگر چه هیچ ندارد همه دارد و هرگز از و محروم گذاشتند اگر چه همه دارد هیچ ندارد و شومند

پیشند آگاه می باید که همه اوقات را به تحصیل نسبت آگاهی معروف دراز و همه آنفا که
 را بر تقویت و تکمیل آن موقوف گرداند * **قطعه** *
 کدای آگه از مقصود را میل * بنیل دولت شاهی نباشد
 چنان خود را در آگاهی کند کم * که آگاهیش از آگاهی نباشد
 حق بجان و تعالی آن مخدوم را بدولت آگاهی بخود برساند و از محنت آگاهی بخورم
 براند و از خود در خود بی خود گرداند و استقام

* مکتوب دیگر * **رباعی** *

پیری دیدم ز نقش هستی ساده * در لجه بجزیستی افتاده
 کفتم که اراده چیست ای آزاده * فرمود که ترک ماعلیه العاده
 اصل همه سعادت ترک رسوم و عادات است پس اگر چنانچه احیاناً یکی از فقیران
 برخلاف عادات منشیان و دبیران در تبلیغ اسلام و تحمیت وادای شوق بدو است
 مواصالت از طریق تکلف مخلف نموده حرفی چند بر لوج بیان تلمی سازد و شکست
 که هیچ راست نهاد پاکیزه نثر او قلم و ارا نگشت اعتراض بر حرف وی نخواهد نهاد
 وقت برین کینه چنان تنگ شده است که اگر خاطر سرفاخر بر نفسم
 قوافی کمارد حسد مضمون این صر عرش در دل نیفتد که * نالیست

عَلَى كُلِّ مَا قَدْ نَطَمْتُ * وَاكْرُوِي فِكْرَتِ بَانَشَايِ نَشْرُو تَرْتِيبِ سَجْعِ اَكْرُوِي
 جَزَايِنِ فِقْرِهِ اَشْ بِشِ خَاطِرِ نِيَايِدِكِه رَجَعْتُ عَنْ كُلِّ مَا سَجَعْتُ

* مَشْوَرَةٌ *

نظم و نثر اندیشم و ولد ازین * کویدم مندیش جز دیدار من
 كَيْفَ يَا تِي السَّجْعُ لِوَالْقَافِيَةِ * بَعْدَ مَا ضَاعَتْ اُصُولُ الْعَافِيَةِ
 سِرِّ سَلَامِ اَنْ سَبْتِ كِه مُسَلِّمِ بَضْرَعِ وَاِبْتِهَالِ تَامِ بِاَسْمِ سَعَادَتِ فَرِحَامِ سَلَامَتِ
 اِنْجَامِ سَلَامِ تَوْجِبِهْ نَمُودِهْ سَلَامَتِي وَاِسْتِخْلَاصِ حَقِيقَتِ مَجْرُودِهْ اَنْسَانِيَهْ مُسَلِّمِ عَلَيْهِ ^{وَعَلَيْهِ خَيْرٌ}
 اَزْ غَوَاشِي غَيْرِيَهْ كِه دَر مَرَاتِبِ وَاِعْوَاظِنِ بَانَ مُغْتَشِي كَشْتِهْ وَاِزْ اَشْهُودِ وَاِحْدَتِ
 حَقِيقَتِ مَانَعِ اَمْدِهْ وَاِحْقِيقَتِ تَحْتِ طَلَبِ اَنَكِهْ بَعْدَ اَزْ اِسْتِخْلَاصِ مَرْكُورِ حَيَاتِ
 طَيْبِهْ اَبْدِيَهْ فَازِهْ كِرْدِهْ وَاِدْوَالَتِ مُوَاصِلَتِ اَنَكِهْ بِرِيَكِ مُسَلِّمِ وَاِسْمِ عَلَيْهِ
 وَاَمِنْ اَزْ خُودِ دَر چِيْدِهْ وَاِسْرَازِ كِرْيَانِ وَاِحْدَتِ حَقِيقَتِي بِرَاوْرْدِهْ فِي مَقْعَدِ
 صِدْقِ عِنْدَ مَلِيكِ مُقْتَدِرِ بَايَكِهْ كَر نَشِيْنِدِهْ وَاِلَايْزَالِ وَاِرَانِيَهْ يَكِدِهْ كِر تَحْلِيَاتِ
 جَمَالِ قُدْوَةِ الْجَمَالِ وَاِلَا فِضَالِ مِينِدِهْ * ع * قَلَمِ اِنْجَارِ سَيْدِ مَرْشِكْتِ *
 خَلَسْنَا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ عَنَّا وَاقْنَانَا مِنَّا وَاقْنَانَا بِقَائِهِ فِي شَهْوَدِ لِقَائِهِ
 وَاِسْلَامِ وَاَلْاَكْرَامِ * بِخَوَاجِهْ عَلِي وَاِلِدِ اَلِكِ التَّجَارِ نُوْشْتِهْ شُدْ *

لَا زَالَ بِاسْمِهِ الشَّرِيفِ عَلِيًّا فِي دَرَجَاتِ الْمَعَالِي وَعَلُو دَرَجَتِهِ
جَلِيًّا بَيْنَ الْأَشْرَافِ وَالْأَعَالِي * مَعَا بِاسْمِ خَوَاجَةِ عَلِي *

* نیت *

بس نامجو که حسب نقشی ز اسم عالی * از جهد چار کرده چشم اندرین جوان
هر چند داعی را از دولت مشاهده و سعادت مجاوره آن زبده انام بهره مندگی
و جز با سماع نام و استمداد به لطائف کلام آن مقبول خواص و عوام خرسندی نه
و خود میداند که این مقدار نسبت خصوصیت در قاعده عرف و عادت مخصوص
گستاخی در مراسلات و مستدعی انبساط در مکاتبات نمی باشد اما چون در منزل
خدمت اخوی متحلی بفضائل صوری و معنوی که از دیر باز در رویشان را بشرف
صحبت شریف مشرف میداشت و همواره بر صفحه ضمیر و صحیفه خاطر ایشان
رقوم صفات کامله و نقوش نعوت فاضله آن حضرت می نگاشت تصمیم عزیمت
معاودت بان آستانه کرده بود در روی توجه بر بساط بوسی آن دولت خانه
آورده این چند کلمه فتح ابواب محبت و ورود و خلوص عقیدت و اتحاد را
بخامه اخلاص بر لوح اختصاص نوشته شد امید است که چشم رضا محفوظ گردد
و از حسن اصفا محفوظ و الدعاء معاد و السلام و الا کرام

* شرح بیت معانی *

حاصل معنی شعری بیت معانی این رقعہ یعنی بس نامجواہ کہ مصراع دومی آن مشتمل
بر مادہ خواجہ علی است این است کہ اسم شریف مدوح باین درجہ علیا است کہ
بسانا مجو باشند کہ نقش اسم عالی اورا جوایان اند و از کمال جہد چشم خود را
مدین حوالی چارکنان و آنا باعتبار معنی معانی این کہ از لفظ چار کہ مخفف چهار است
بطریق اعمال حسابی حرف دال کہ حرف سومی لفظ جہد است خواستہ و از لفظ
چشم بطریق تراویف لفظ عین و از عین بطریق تسمیہ عین معانی یعنی (ع)
ارادہ نموده یعنی حرف دال لفظ جہد را حرف عین فرض کرده و حاصلش
اینکہ لفظ جہد را بعد از حرف عین بجای حرف دالش در میان لفظ حوالی
یعنی بعد الف آورد و ازان مادہ خواجہ علی بجای ہملہ پدید آمد کہ از اشارت لفظ
نقش بطریق اعمال تصحیفی خواجہ علی بجای ہملہ

* رقعہ اخیر *

بعد از عرض برض تضرع و رفع تخضع و تخشع عرضہ داشت خاکدان چہ علیہ
لا زالت ملجأ لعامة الخلیفة و كافة البریة آنکہ ہر گاہ این فقیر را
کہ بکم نامی سزااست و بفراموشی احق و آخری بنامہ نام برتذو نوشتہ یاد آورند

بی وی نقطه وار محیط تحیر را مرکز کرده و دایره تفکر را مدار اگر سبب گستاخی کشاید
بعضی جواب در آید از آن جانب میت جاه و جلال و دهمش حشمت و اقبال

تبع سیاست کشد که * بیت *

چو کرد جلوه بر خورشید انور * که باشد زره کاید و برابر
و اگر شیوه هر کوشی و تیز پوشی سپارد و زبان عجز بکام خاموشی در آرد
از آن جانب دو اعی امتلاص و جویند ب محبت و اختصاص کیان این بخش کرد

* بیت *

اگر چون فیض رساند نه خوش است از سوسن * که نکر و پی آزادی او جمله زبان
لاجرم بلا حظه جانین نموده طریقی بین مین پیورده * مشنویک *
نه خامش نگویا چو کوه از صدا * کند و اتم این خیر خواهی ادا
که توفیق و ناید حق بر دوام * قرین با و با جان شان و آسرام
رقعه آخری در جواب بکتوب مولانا رحمت الله بگیلان نوشته شده

* مشنویک *

چو غنچه تنک دل بودم که ناکاه * آتش نفعه مزرحه الله
و لم زان نفعه کش صد جان فدایا * بیان کل زیار سحر کشتا

چون صحیفه شریفه مشحون بقواعد و درود و مقررین بشواید اتمام و ذکر تبارک
 روحانی و مہیج شوق بآلف جسمانی گشت بر خاطر غائر گذشت که بازای هر حرفی
 از لطافت نظم و انشا بلکه در مقابل بر نقطه نکته از حقائق لائق بدبسط و افشای
 افتد لیکن فرصت تنگ بود و حاصل ضاعت پدید رنگ لاجرم * مشنوی

تکلف بر کفتم از میانہ * دعائی کفتم اما صوفیانہ
 کہ یارب جبرئیل بخشش از ان جام * کہ در وی گم بود آغاز و انجام

وَالسَّلَامُ وَالْاِکْرَامُ

* رَقْعَةٌ مَشْنُوِيَّةٌ *

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ وَطِبْتُمْ * سَوَاءٌ حَضَرْتُمْ أَوْ غَبِطْتُمْ * قَطْعَةٌ *

آمد از در الشفای وصل دست * پیر بخوران حیران کاغذی

کرده دست لطف او در خطی آن * تعبیه دل را در واجان راغذی

در مقابل که هر حرفی از او طرفی از او عید صالحی و در مجاوبه هر سطر از آن شطرنجی

از اغمیه فاتحه بعرض رسانیده می شود و سوق کلام در بیان شوق و غرام آب

در یار ابشت پیروان است و در یک صحرار ابعقد انگشت استیفا نمودن

لاجرم عنان قلم از ان صوب معروف داشته سمت دعا معطوف میگرد و حق سبحان

خیالی بگمان را از هر چه کز پیر است یزاری و ماد و از آنچه تا کز پیر است گرفتاری

وَالسَّلَامُ وَالْاِكْرَامُ * رَقْعَةُ اَمْنٍ * رَبَاعِي * *

زنور ازل و لت منور بادا * اسرار ابد در و مصور بادا

ن آنکه عنان عزم تابانی سویی * ملک همه مملکت مستغیر بادا

ضمیر مشرود و لت خوانان آن حضرت که آینه صواب نامی مصالح دینی و دینوی

بمیرآت صورت کشای مقاصد صوری و معنویست روشن خواهد بود که چون

حضرت ذوالجلال و الاکرام از آغاز تا انجام همه مطالب ایشان بی آنکه تیه است

ظاہری را در آن مدخلی تمام بوده باشد بیشتر ساخته است و بواسطه حسن نیت و صفای

طهریت که نسبت با عموم خلایق دارند بسی از اطراف و اکناف را مستخر کرده اند

امیدواری چنان است که بمقتضای قَضِيهِ لَقَدْ احْسَنَ اللهُ فِيمَا مَضَى كَذَلِكَ

يَحْسِنُ فِيمَا بَقِيَ وقت لاحق در جریان امور بر هیچ سابق باشد و زمان استقبال

در تحویل احوال ماضی موافق صبر در امور مطیبه ظفر است و استعمال در آن ^{مطلق} خطر

حق سبحانه و تعالی عساکر منصور با ظفر هم عنان دارد و از خطا و خطر و آمان

وَالسَّلَامُ وَالْاِكْرَامُ * رَقْعَةُ اَمْنٍ * قَطْعَةٌ * *

ز بارگاه خلافت پناه شاه رسید * نوازشی که شدم عاجز از ادای جواب

چندین که شمارم بلوغ اندیشه * مجر و طیفه رفیع و در عابجای جواب
 لایزال ذوالجلال و الاضلال هم خواهر اولیای آن حضرت را از نوال دهر
 منون و از زلال قهر سامون در مقرر شوکت و جاه و مستقر دولت بتیظ و امتیاز
 بتقویت قواعد رعیت پروری و تشییت قوانین عدالت کسری مصروف دارم
 رقعہ آخری بحضرت سلطان حسین میرزا خلد الله ملکہ

* نظم *

شاه ارگردانه شاد و خندان نگرد * بی چاره کداز دست غم جان نبرد
 در زانکه طریقی لطف و انسان سپرد * و شواری عالم همه آسان کدرد
 نوازش نامه که شکسته خامه عنبر افشان در میان کبیر ایشان شده بود مسکن
 لطف و لطفی پرمی پریشان و مہیج شوق و شغف ایشان کشت نعتی یافتند که
 زبان قلم از شکر کزاری آن قاصر بود و قلم و زبان از سپاسداری آن مجر منیر و لاجرم
 بحمد اللہ عاء ینظیر العیب امرح الالجابیة و اقرب الالستجابیة بلاد
 و کوشش دل و زبان بیواسطه کوشش و زبان و طائف و عاکوئی و مراسم رضا جوئی
 بیاد و بندر جای و اشق است که باجابت مقرون شود و واسطه و رابطہ از زیاد و است
 در افزون کرد و واقعه حضرت فواجبه مصیبتی است عام و منسا و النسبہ لکافی

لکافه اَلانام امید است که با مستد و ظللال جاه و جلال حضرت سلطنت شعاری
 خلافت پناهی تلافی یا بر پریشش اولی الاعظام و اخلاف اکرام ایشان از مکارم
 انطاق و لوازم اشفاق دور نمی نماید اما قضیه و لیدر مولا ناقصه الدین که از پیشگاه
 غیب مقدر گشته بود و اتملاً بعض رسائیده نشد بنا بر آنکه مباد و شکایت نوبه از
 محروم زاده ذاک الله تعالی دولتته و سعادتته در خاطر ملازمان کرد چون
 ثانیاً معلوم شد که مدبری بشدیده تخفیف آن کلمه صدق را به تغییر و تحریف
 لباس کذب پوشانیده و خلاف واقع بمسامع علیه رسانیده بجهت ضرورت از
 داشت کرده شد شاید که مجلس مایون رسانیده باشد * رپاسه
 موری کند ضعف دم بدم می میرد * جانشر آجل از تنگ می پذیرد
 باور نکند عقل که در کان لوان * آید سر راه بر سلیمان گیرد
 دولت در جهانی و سعادت با و دانی مقدر و میتر با و و اکت نام و انا اکرام
 * رقعہ اشکر * رباعی *

چون شاه تفقد بکدای بکند * و ز لطف نظریه بینوایی بکند
 از دست کدای بینوایان بیچ * جز آنکه بصدق دل و عالی بکند
 حق سبحان و تعالی میل خاطر دولت خوانان آن حضرت بر عایت رعایا و شفقت

عامه بربا زیادت گرداناد و اثر آن درین جهان سبب امتداد دولت و دران

جهان از زیاد سعادت دارد و است سلام و الاکرام

* رقعہ نخست * رباعی *

ایزد که بلوغ ناقلم رسانده است * بر ما و تو اسرار قدم خواننده است
با او دل ما بان پری مانده است * کیش باد به پشت و روی گرداننده است

* رباعی *

هر چند با اختیار مشهورم من * وز ندم سبب جبر و جبرمان دورم من

مجبور از اختیار مسرورم من * با دعوی اختیار مجبورم من

نایب بنامه بی اختیاری مرقوم منظوم بر اختیارات لطائف منشور و منظوم بلکه سفینه

از تمویج بر قضا و قدر در تلاطم و نوشته در ظلام ازلی و نویسنده در تکلم حقیقی کم کلب

تشنه از تشنگ شراب خودی سیر و بر تخریب شراب بی خودی دلیر رسید و قصه بار سینه

* رباعی *

زانمیشه کاره با بریرو نم کرد * وز ریفه روزگار بیرونم کرد

بیرون صدقات غیر جباری ریخت * وز عالم اختیار بیرونم کرد

لا احرتم از مقام اضطراب بی رعوت اختیار بی پر چه بزبان خامه کشادند و آنچه

برخامه زبان دادند سمیت تقریر و تحریر پذیرفت لایزال سجاری احوال ملازمان بر
 نچیکه محتار خاطر عاظم و مقبول ضمیر منیر باشد جاری باد و آلت سلام و الاکرام
 * رقعہ احسن * * بیت *

رسول دوست بدستم کی رساله سپرد * رساله که ز دل رشخ ویر رساله سپرد
 الحق رساله نور سیده که سالی در ره کرده تاپنی بسر وقت دور افتادگان
 از رومند آورده بلاء خلعتی از جامه خانه غیب و اصل بیابانی متقدم اهل دل رساله
 * مشهور *

پہ سطر ی ز شورشش چون بری پی * شوی عارف باصلی کئی از وسے
 چون نظمش را باوج دل نکاری * زہر بیستی از ان پاپیر برارے
 حق سبحانہ و تعالی سر چشمہ آن فیاض را از آلاشش مکارہ مصون و از آمیزش
 مکائد مومن در آرزو آلت سلام و الاکرام
 * رقعہ احسن * * رباعی *

ای باد چو آمدی ز سر منزل یار * آمد بلم زامدنت صبر و قسدر
 نامد بقرار زین قدر جان ز غمنا * اورا سپرد بانگہ دانی بسیار
 اگر نہ بچند روزی ز شخه قلبی از مجاوران آن آستانہ رسیدی و نہ نفوس گریزان

انفاس آن آستانه وزیدی بر دور ماندگان بیارغ بجز این گرفتار زندگی صعب بودی
 وزندگانی دشوار امیدواری چنان است که این طریق صدی اللیالی و الا ایام
 استقرار گیرد و این قاعده علی صغر و کبر الشهور و الا ایام استمرار پذیرد

* بیت *

شادم ز غم فلکت در زخمی آنفاست * کز زندگی دارم زین آب مه بودارم
 دولت ابدی و سعادت سرمدی مستدام باد و السلام و اللکرآم
 * ریحۃ الخیر * منشوی *

چون در گفت آن واسطی بعل قبا * شد مردم رومیان ماه قفا
 زکی بچه و مبدم از ستر خفا * در انجمن ظهور شد جلوه نما
 زهی زکی بچکان پسندم دیدم مردم و هم مردم دیده چون در بودج کافوری
 شسته احرام زیارت شهیدان تیغ مجوری بسته بدین دیار رسیدند
 و درین مزار آرمیدند * مع * از اوده دلان بجان شان بند شدند *
 شکر این نعمت را که او تواند کرد و عذر این مویبت را بجا که تواند آورد
 آن به که ازین گستاخی دست برداریم و بدعای دولت دست برداریم
 * ربایع *

دستی که ز ما کرد بدین دوستان یاد * بالا ترا ز همه زیر دوستان یاد
 منشور کرم نگار با و احمد عمر * کلکی که رواج این نگارستان یاد
 * رقعہ احسنہ * مثنوی *

هَبَّتِ الرِّيحُ وَهَيَّجَتْ اَشْوَابِي * اجرت و ما من مقلتي على اصابي
 از رخ فراق و محنت مشتاقی * حرفی گفتم فصر عليك الباقي
 هرگاه قلمی ترا شرم یاد در جواب نامه شریف و رقی بخراشم چیزی نیامد که بار آنکفته
 باشم و نه نوشته از ملالت خاطر شریف از پیشه کنم و اقتضای رغبت اختصار پیشه نام
 * مشهور *

هر که بر من ز عجز شاید در وی * تمسیر رباعی کنم یا فردی
 زان می ترسم که ز دم چون من بروی * بر خاطر باطل نشیند کردی
 نوشته شده بود که در قبل ولایت هرات تفرقه ما واقع است تخمبص اجتهت
 بلکه در جمیع حیات این قصه شایع است * مثنوی *
 در نوبت حسن آن مباحث کمال * از دست رقیبان نکو دیده خصال
 چه شرق و چه غرب و چه جنوب و چه شمال * از جور پرست و از جفا عالم مال
 دعا را نوحی باید که رب لا اله الا انت عزیز علی که در حق من کافر بود با در

کویان در هیچ دیار زین طائفه ارباب آثار نگذارد و استبداد را صاحب فتوحی که
 حقوق مستدعیان گذارده و ما را زنده باد مدعیان برآرد و این بیزد و منقود است
 و از جمله محالات معدود وصیت آنکه دیده تیغ و تحفظ بر حال کماشکان دارند
 معامله درویشان را بالکلیه با ایشان نگذارند * **قطعه** *

بر افکن بنیروی جاه و جلال * رسوم تعدی زهر مرز و بوم
 لَعْلَأَ نَعَابٍ بَعِيبٍ تَقِيبٌ * لَعْلَأَ تَأْكُمُ بِالْعُومِ تَلُومٌ

کارهای دینی و دنیوی برنجاری صدق و صواب جاری باد و امور صوری و معنوی
 در مظلومی خیر و ثواب ساری و اَسْلَامٌ وَالْاِسْرَامُ

* **رقعه اشک** * رباعی *

هستم صفای خاطر بی کسبی * من آینه توای نگار چینی
 روزی که بمن تور و بر و نشینی * در من همه عکس خوبی خود بینی

* **رباعی** *

هر دم زره دیده دردم خون ریزد * تا بو که فلک لطیفه انگیزد
 این نامه در قاصد از میان خبرد * بی واسطه در دامن وصل آورید

اگر نامه نامی و صحیفه کرامی که مصب شحات قلم و مهبت نجات کرم آن قبله اقبال
 شرطها

و کعبه امانی و امان است در هر چندی از ایام دوری و اوقات همجوری کلین نام
 امیدوارانرا بر شمع تازه نکرده و غنچه مقصود همجوران این غنچه است کفاند

* بیت *

یک کلین امید بصد فضل زوید * یک غنچه مقصود بصد سال نغذ
 فی طی این نامه را کجائی شکر این کرم است و نه زبان خامه توانائی کفایت
 سویت لاجرم در ادای آن شروع نموده بر دعا اقتصار میرود لایزال روح
 جاه و جلال دولت خوانان بر شحات فضل الهی تازه با و عودات ترقیات

آن را تا نسکی بی اندازه باد و آتش

* رقعہ احسن * نظم *

پنمودا بری ز جانب دشت و رفت * از تشنه لبان ز دور بگذشت و رفت
 بر کشت امید ما جگر سوختگان * تا ریخته آسب ز راه پر گشت و رفت
 بر چند امید نا امیدان بحصول ز رسید و مراد نامرادان بحصول تا انجامید امید
 که هر چه صلحت دینی و دنیوی خاودان آن آستانه بان منوط باشد سعادت
 صوری و معنوی ملازمان آن دولت خانه بدان هر چه بر چه اجل و طریق
 میسر باد بنده و خوره و آتش سلام و الا کریم

* رقعہ احسنہ * رباعی *

خوانده بصیر کلک تو دوران را * در داده صدای وصل مجوران را
 قانون شفا نوشته رنجوران را * بنشانند بان آتش محسوران را
 چون درود رقعہ شریف از خود در آن بقعہ منیف بر مخلصان صدق و صفا
 اما گوید الماء علی القطآن بطهور انجامید هر یک از دیده رمد رسیده
 و سینه کید کشیده از قلق حدت مرارت فراق واضطرار شدت حرارت اشتیاق
 بوطن الفت و نشیمن زلفت بیار امید * بیت *

براحت قرین باد آن دست و چرخه * که خود را بدین مکرمت ساخت رنج
 نوشته بودند که از بعضی کسان که مدتها در ظل عنایت و سایه مرتبت بودند سخنان
 نامناسب و حکایات ناملائم سرزده شک نیست که هر که چنین کرده باشد از
 دایره انسانی بیرون خواهد بود حیث باشد که زبان بجاکایش کشایند و در آن
 بشکایتش آلایند * رباعی *

انسان مشمخیل بداندیشان را * کان مرتبه نیست این دعا کیشان را
 از خامه صنع بر سر لوج وجود * جز صورت انسان نرسید ایشان را
 والسلام والاکرام * رباعی *

از لطف تو آن واسطی لعن قبا * شد قطره زن از سه رومی ماه قفا
 آورده گهرای کرانای بهما * از بخش بحر بخش جود و عطا

چون قاصد خیر مستغنی الذنوب از تصدیع الجباب در معرض جواب مانع بود
 بدین چند کلمه اقتضای افتاد امان و امانی دو جهانی میسر باد و السلام و الاکرام

* رقعۀ احسن * نظم *

رفتی تو و از دولت دیدار تو دور * هم دیده ز نور مانده هم دل ز سرور

خوش آنکه شود ز دور ایام و شهر * این غیبت مابدل به تشریف حضور

بعده معروض آنکه بسبب توفیق مفضی بفضلت از مقصود حقیقی را غیب

اوقات این فقیر بی بوده گذشته و اکثر آنها سبالا یعنی مشر و گذشته و از آن جمله

آنست که درین چند گاه ورق چند نامریوط و جزوی چند نامنبوط بکمان آنکه

بطریق گلستان ترتیب یافته بود و نیزه و الا خدمت خواجده عاقبت محمود عازم آنجا

بود در محبت وی فرستاده شد باشد که بطریق بنظر رضا ملحوظ کرد و از حسن

اصفا محفوظ توفیق رفیق باد و سعادت زیادت و السلام و الاکرام

* رقعۀ احسن * رباعی *

آنی که پناه اهل رازت کردند * بی چاره نواز و چاره سازت کردند

میدار سری بچاک ساران ز بهار * شکرانده آنکه سرفرازت کردند
 ارتفاع پایه عزت و جاه در سایه پادشاهان دین پناه پیرانیه اکتساب دولت ابدا
 و سرمایه استحصال سعادت مردی است خریدمند آنست که آن سرمایه را
 معطل ندارد و این سرمایه را مهمل نگذارد و بان در دستگیری پای افتادگان
 جنبش نماید و بان در پای مردی سر رشته از دست دادگان کوشش فرماید

* قطعه *

بر آور حاجت امیدواران * که فرجامایه امیدت این است
 نشان در سینه مهر سینه ریشان * که تخم دولت جاوید این است
 ایزد تعالی بکنان را بر مرضی خود صبور دارد و از مساعی حظ خود نفور

وَأَسْلَمْنَا وَالْأَكْرَامَ

* در جواب مکتوب شیخ نجم الدین *

نواز شامه که فروغ انجم سعادت از عنوان آن طالع و شعاع نیر عنایت از مضمون
 آن ساطع نصیب تاریک نشینان زاویه فقر و فنا شد و نامزد در روشن خمیران
 انجم صدق و صفا آمد از بیان حسن تر تیش زبان ناطقه قاصد است و از
 ادراک لطف تر تیش قوت عاقله عاجز طوبی البلیغ صدر عنه ذلك

الكلام وبشرى الفصيح انظم منه ذلك النظام * قطعه *

زکلیش یافتیم جان بخش فیضی * که با جانم پوشید و شکر آمیزت

خوشا نغلی که از وی این رطب خاست * خوشاشاخی که از وی این شمر عینت

خامه را در مقابله آن از مقام عجز مجال خنیدن نیست و نامه را در محاوره آن

جز وظیفه در غار خود پیمیدن نی حق سبحانه و تعالی قرب خدمتش را

در حضرت پادشاه صاحب شوکت سبب انجاح مطالب بر حاجتمند گرداناد

و بوسیله اش بدرجات بلند و مقامات ارجمند رساناد و اکرام و الاحرام

* رِقْعَةُ الْحُسْرِ رِباعی *

ای دیده خونبار و دل سرکشته * محروم رحمتت بخون آغشته

هر دم ز تو نامه کنم فرض و دم * تصدیح جواب نامه نوشته

چنان استماع افتاد و العهدة علی الراوی که در مطاوی صحیفه فنون فضا را

حاوی ذکر بعضی فضیلیان بسنن القلم ام بعد الکرم رفته است لاجرم بر افتخار

آسمان رسانیده و ایوان اعتبار از کیوان گذرانیده باین چند کلمه ما پرداخته

بکلف ساخته متصدع گشت حق سبحانه و تقاضای طریکمان را بخود پیوسته

و از غیر خود کسسته و اراد

* رقعۀ که بشروان شاه نوشته بودند * شعر *

أَحَاوِلُ إِتْحَافًا فَاتِّخِيَّاتٍ دَائِمًا * إِلَى السَّاحَةِ الْعُلَيَاءِ وَأَجْلِسِ الْعُلَمَاءَ
وَلَكِنَّهُ فِخْشَانٌ مِّنْ كَأَمْثَلِكُمْ * يَكُونُ خَلُوصَ الْوُدِّ دِيدَانًا مِّثَالِي

بعد از رفع نیاز بسان اقتصار و ایجاز مرفوع آنکه خدمت مولوی اعظمی مولانا
کمال الدین حبیب الله که دیرگاه درین جانب به تحصیل علوم و کتساب فضائل
اشتغال تمام داشتند و در بسیاری اوقات فقیران را به تشریف حضور مشرف
می ساختند سلسله شوق بتقییل سده سنیه و جاذبه حب وطن و داعیه
صله رحم در جنبش آمده بدان صوب توجه نمودند صبح شبیهت که بعد از
این مقصود بلند و وصول برین مقام ارجنب بدعین عنایت شامله ملحوظ
خواهد شد و از حسن رعایت کامله ملحوظ خواهد گشت دولت دو جهان

و سعادت جاودانی میسر باد و السلام و الاکرام

* رقعۀ شکر *

بعد از رفع تحیت و تسلیم مرفوع محادیم آنکه درویش آگاه مولانا شهاب الدین
عبدالله دیرگاه است که از مؤالفت اوطان و مجابست اخوان بی بهره
در ممالک نراسان و ماوراءالنهر به تحصیل معارف و علوم مشغول بوده بقدر

بقدر استفاق و موفق با استعداد خود کتاب نموده عالیجاهانه حب وطن
 گریانش گرفته و او عینه رحم در و امنش آویخته عنان عنایت بموطن مایوف
 مسکن بانوس مصروف داشته التماس آنکه چون بشرف طاعت برسد
 وظیفه اکرام و احترام بجا آورد و در مهمی که رجوع نماید انتقادات و اتهام در بیخ
 ندارند چون این متمس از مقتضیات مکارم اخلاقی و مراسم استفاق
 ایشان است زیاده مبالغه استنباح نخواهد داشت توفیق رفیق سعادت یار

وَأَسْلَامٌ وَالْأَكْرَامُ
 * رَقْعَةُ الْخَيْرِ * قَطْعَةٌ *

نامه نامور که نامش را * نیت جسد زیر پای پنج هنر
 آمد از حضرتی که خضر و شعی * بر سر صدر او گرفته منقش
 نُورٌ وَالْقَلَمُ وَمَا يَطْرُقُونَ که تا دیران ذوقنون در صنعت کتابت القلم
 بر انگشت گرفته اند و نون دوات در کنار نهاده هیچ صاحب دیده را چون
 صا و مفتوح چشم کشاده بر عنوان صحیفه چنین نیفتاده و هیچ آفریده را چون عمده
 مدوده بر افتخاری نه بر کشیده و جز باطلاع بر جواهر این فریده با وجع آسمان نرسیده
 از بدایت اوصاف آن و صاف بی نصیب و در این بی نیسی حاصل و بی

تشدیدی بس غریب سکون و تخفیفی که در او ائمه داشت زوال گرفته بلکه
 باضداد خود استبدال پذیرفته لاجرم از سر و صفائی گذشته و در آن گذشته
 صافی گشته سلامیکه بزبان شانه سه دندان سه سین سه سین رخنه رخنه نزدیکان
 دور نشین راموی بوی شرح کرده و به پشت خمیده لام بار دل بی آرام مجبوران
 مستهام را بر حد بیان آورده و باستقامت قامت الف راستی و سداد
 آریاب محبت و وداد را باز نموده باستداره حلقه میم از حلقه کبوشی مخلصان

قدیم در دایره رضا و تسلیم پرده کشوده

* رِقْعَةُ الْحَمْدِ *

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لاله زار است از باغ توحید که کلمه وار میل الف احدیت در
 نهاده اند تا بان کلمه و میل کوردلان را مشاهده بینائی إِلَّا اللَّهُ که مشار الیه
 بِلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ است حاصل گشته * رباعی *
 در صورت لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ * در شکل دوامی چار کن چشم یقین
 تا از الف و لام شود دیده علمت * مشهور و برافروخته تا عرش برین
 و محمد رسول الله چشمه ساریست که از دو چشم میم محمد که مجاری دو چشمه
 است شراب شهادت بکشوده و از انجاشی بر تشنه لبان بادیه ضلالت

پیموده * بیست *

بین چشمه سارهای هویت که شرح آن * از چشمه دویم محمد بود روان

حروف این دو کلمه بزرگوار بیست و چهار است و چهار ساعت تا کیل و چهار

پرساعتی را از حرفی بمن و برکت بی شمار * بیست *

کفتم حرفی گرت نشودن هوس است * در خانه اگر کسی است بحرف پس است

نقطه بصورت مکتوب است و حروف این کلمه بزرگوار از نقطه معراست پس این

حروف از آرایش مکتوب طبعان مبراست * بیست *

مکتوب انکشت شهادت سوی این شهید دراز * مکرانی ز نهوسهای مکتوب طبعان باز

وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ أَتْبَعِ الْمُدَى

* رَقْعَةُ خَيْرٍ * قَطْعَةٌ *

ز کلمه عنبرین افشان معنی * رسید از ره یکی مشکین صحیفه

نیارد کس جواب آن که بجز بیست * پر از درای اسرار لطیفه

اگر حرفی نوشته در جوابش * مَعْنِي فِيهِ صَمْتُهُ الشَّرِيفِ

مکتوب مرغوب مصحوب سخنان بدیع الأسلوب و ایمن وقت و اکرم ساعته

بدین ذلیل قلیل البصاغت رسید * نظم *

ز نظمش صد کعبه منظوم دیدم * ز نثرش لؤلؤی منثور چیدم
 چو آتش سلکب دولت مستظلم باد چو این طبعش پریشانی میناد
 والسلام * رقعۀ اخضر *

لَا إِزَالَ قَدْرُهُ بَيْنَ الْأَكَامِمِ عَلَيْهَا وَبَدْرُهُ عَلَى سَمَاءِ الْمَكَارِمِ حَلِيمًا

بعد از عرض نیاز مندی معروض آنکه خدمت خواججه زاده از خواجگی آزاده که سر راه
 آمانی و آمانش محبت درویشان است و محرک نزول و ترخشان اودت صحبت
 ایشان با نقوب عازم است و با دراک شرف دست بوس عازم التماس آنکه
 از زمره محبان و مخلصانش شمارند و ظل عنایت و عاطفت شامل حال و می دل
 خطوط و وجهانی حاصل بآرد فیوض جاودانی متداول والسلام

* رقعۀ اخضر * رباعی *

ای خدیو تو ز آینه دل زنگ زدا * من با تو نیم وز تو نیم نیز جدا
 الْجِسْمُ مِنَ الْجِسْمِ بَعِيدٌ لَكِنْ * الرُّوحُ إِلَى الرُّوحِ قَرِيبٌ أَبَدًا
 صمیمه شریفه و مظهر لطیفه معنی از التفات خاطر شریف بجانب این ضعیف فی
 ایمن وقت و اگر سماعت بدین ذلیل قلیل البصاعت رسید باز ای بحر فی
 از مرادیم رضا جوئی و در مقابله هر لفظی نکته از وظائف دعا گوئی بموقف عرض رسانیده

رسانیده میشود و این از تعالی بگمان از هر چه نباید نگاه دارد و از هر چه نشاید در پناه ^{تسلیم}

* رُقْعَةُ خَيْر *
*

لَا ذَالَ بَحْمًا لِأَبَابِ الْهِدَايَةِ وَمَرْجَمًا لِأَصْحَابِ الضَّوْائِدِ بَعْدَ انْفِصَالِ
مَرْفُوعِ الْكَلِمَةِ فِي نَوْلِهَا حَامِلِ رُقْعَةٍ كَخُودِ رَادِ سَلَكِ خَادِمَانِ مِيدَارِ رُودِ زَمْرَةٍ مَلَا زَمَانِ شَمْسِ
مُتَوَجِّهَتَانِ سَوْبِ بُوَدِ صَوَابِ نَمُودِ كَسَاخِي اِيْنِ مُغَاوِثِ كَرْدَنِ وَخُودِ رَا بُوَا سَطْرِ اِيْنِ
بِحَاظِ شَرِيفِ يَادِ اُورْدَنِ وَالِدَعَاءِ مُعَادِ صِدْقِ الْوِدَادِ وَخَلُوصِ اِلْتِقَادِ

* رُقْعَةُ خَيْر *
*

تَحِيَّةٌ مِنْ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ عَلَى الْجَمَلِ الْمَوْلِيِّ وَالْأَمَلِ الْأَفْضَلِ
وَالْمَوْقِفِ الْأَفْصَحِ الْكَرِيمِ الْأَكْبَلِ * شَمْسِ *
شَمْسُ الدِّانِ تَا حَجْمِ الْهِدَايَةِ وَالثَّقَى * وَالسَّيِّدِ الْعَلَامَةِ السَّنَاءِ السَّيِّ
مَا أَخْضَرَ رُوضِ الْفَضْلِ بَعْدَ ذُبُولِهَا * لِأَيِّ شَيْخٍ أَنَا مَبْلِغُ الْخَيْرِ
مَنْ لَوْ أُضِيفَ إِلَيْهِ كُلُّ فَضِيلَةٍ * مِثْوُونَةٌ فِي النَّاسِ قُوتُهَا حَرِي
أَمَا بَعْدُ فَلَمَّا شَرَفَ السَّيِّدُ الْأَشْرَفُ الْأَجْمَلُ بِالْإِدْنِ مُقَدِّمٌ الشَّرِيفِ
وَعَزَمَ عَلَيَّ مُرَاجَعَتِهِ إِلَى مَا لَا ذِي ذَلِكَ الْجَمَلِ الْعَالِي وَالْمَوْقِفِ السَّنَاءِ
أَصْحَبَتُهُ مِنْ خِدْمَةِ رِجَائِ أَوْ أَخْطَرِ بِالْعَمِّ وَأَذْكَرِ بِالْطَّفِ مَقَالِ عَمِّ

وَالْمَرْجُومُ مَكَارِمِ أَخْلَاقِهِمْ أَنْ يُعْضُوا عَنِّي مِنْهُ أَجْرًا وَلَا يَجْرُونَ
 فِي صَوَابٍ دَعَاؤِهِمْ وَاللُّعَاءُ يُظْهِرُ الْغَيْبَ أَقْرَبُ إِلَى الْجَابَةِ
 * رَقْعَةُ خَس *
 * * *

بعد از تحیت و تسلیم معروض نمادیم آنکه رافع این نیاز نامه مجید و شیخ موید که آبا
 عن جد از مشایخ بزرگوار و اکابر نامدار است چند بار صوفی وار عصاره زمین
 و رگوه در بسیار روی از زاویه مالوف تا فته و بقطع بادیه محوق شتافته
 راحله وی قوت اقدام است و قافله وی هجوم خیالات و اوام نه در شب مقام
 در یک منزل گرفته و نه دور روز آرام در یکجا نموده بسبب کسب معیشت کسان
 در آبله دستی است و از آن وی در آبله پائی رشته املش را از زیاده از حد طولی
 نیست و صورت طلبش خالی از معنی قبولی نه التماس آنکه هر جا حصا و رگوه بر
 زمین نهد تا راحله خود را بقوت لایموت قوت دهد معده طمعش را بطعم شیرین
 یا شور بجد شبع رسانند و کف امیدش را بیدل و نیاری یاد می سرخ یا سفید
 کردانند * قطعه *

زود خلی جو داهل دل کند خرج * نذار و غیر ازین خرجی و دخلی

بد نیاری بود در اضمانه کنجی * بخز مانی بود قانع ز سخلی

لا يزال ظلال شفقت و محبت همت بلندان شامل حال فقیران و حاجتمندان

باد و استسلام و الاکرام

* رقعۀ اخیر * رباعی *

ای در طلب تو یکدل و یکرو ما * مزحبتک لایزوم الامر و ما

از دولت وصل و لذت و بدارت * بسواحد گنبلنا محروما

بعد از عرض شکستگی و نیاز مندی عرضداشت نواب کامیاب حضرت خدای

اعز الله تعالی انصاره و ضاعف اقتداره آنکه خدمت مژگوی اعظمی

چندگاه است که از آن دیار روی ارادت بدین جانب آورده و از استادان

کامل تحصیل علوم کرده حال اسرحت الوطن ظهور یافته و عنان سعادت

بآنصوب تافته امید که چون بدولت خدمت و شرف ملازمت برسد بظرافت

لطف و احسان ملحوظ گردد و از لحظات فضل و امتنان محظوظ در دولت و سعادت

و سعادت جاودانی محصل باد و استسلام

* رقعۀ اخیر *

نامه نامی محبوبه جامه کرامی که تا دامن روزگار فرقه افتقاری بی سرو پایا راه تجرید

و نوعت افتخار بالاشینا پیشگاه تفرید تواند بود * نظم *

آستینش چو جیب عطاران * عطربرق مفسان باران
 وامن از نقد فقر مالامال * علم دوشش ذوق و وقت حال
 بدین مجبور از لباس موصلت عور رسید و آنگاه
 * جواب مکتوب سید نعمت الله ثانی و آمت معالیه *

* نظم *

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى الْمَعَالِي * وَالْقُرَى الْيَسَا كِتَابَا كَرِيْمَا
 بَدَا مِنْ مَطَاوِيهِ سِرِّيْمَا * بِجَدِّ دَانَ اللّٰهُ عَمْدَا قَدِيْمَا
 آمد مرغی برک کلی در منقار * بروی خطی از ظلم کرم کرده شمار
 گفتم کین چیست گفت کز ابر بهار * منشور غنای بی بشت خس و خار
 عرائس معالی ابکار و نفائس معالی افکار که از ازل عجاب غیرت محجب بوده اند
 و لکن نیز آن عجاب امتناع منتقّب ناگاه شقه نقاب کشاده و برقع احتجاب
 یکسو جهاده بنزدیکان دور و واصلان مجبور خورشید و از جانبی روی و پهلوان

* نظم *

کردار از گوشه ابروی نمودند * و از گوشه ابرودل و دین بر بودند
 از جانب دور و روشنی دیده فرزند * بر عشق کز انایه چاکوم که چه بودند
 با عقل فرومایه چه گویم که چه کردند

گاه از وجه علم و مقام جلال این حروف خوانند * شعر *

كُنَّا حُرُوفًا عَالِيَاتٍ كَرَّمْتُنَّ * مُتَعَلِّقَاتٍ فِي دُرِيِّ عَالِي الْقَلْبِ

وگاه از بساط و تون و انبساط جمال این نکته رانند * شعر *

* أَنَا أَنْتَ فِيهِ وَنَحْنُ أَنْتَ وَأَنْتَ هُوَ *
* وَالْكَوْثُ فِي هُوَ مَوْفَسِلٌ عَمَزٌ وَوَسَلٌ *

دل افسرده ازین نکته یکی خورده و سر رشته دهنی کم کرده این سرود ساز کرد

و این ترانه آغاز نهاد * قطع *

که من کیستم تا که گویم ثانی * بیان بی ابروی فرستم

همداست من نیستم جز خیالی * کزومی ستانم باومی فرستم

* شعر *

مَدَامَ اللَّهُمَّ كُنَّا هَدَايَا أَلْتَعَايَا * نَفْسِي لِنَفْسِي وَنَفْسِي لِيَاكُمَا

ظَهَرَتْ عَلَيْنَا فَلَمْ يَقْوَمْنَا * وَجُودُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْنَا

* رباعی *

باشی تو ز خانه بیرون فرستم * خانه چه کز آشیانه بیرون فرستم

با خود بحریم وصل خود فرم و شاد * میری که من از میان بیرون فرستم

هر چند ازین گونه مقالات با مستغرقان بجه کمالات مژده قطره بدریادان است

و تحفه سنگریزه بی طحی فرستادن آماجی توان کرد * رباعی *

حرفی که ازان نادره گویم گویم * ز املای زبان حال او می گویم

بی رخصت او مرا چه جای سخن است * بزنگه که او گفت بگو می گویم

و معجزا چون بحسب صورت مضاف باین فقیر مینماید و ازین اضافت بوی او عا

هستی می آید لاجرم رشته این اضافت بریده و زبان کسناخی در کام آید کشیده

عروض میدارد که مرقوم خامه حقائق نکار و قائق آثار شده بود که از رسائل

مجدده اگر چیزی واقع شده باشد بفرستند از فوائد آکا بر بهجت حل عبارت

فصوص الحکم جزوی چند سواد کرده شده حالا بیاض برده می آید امید است

که بزودی صورت تمامی یافته بمن نظر سعادت اثر بحقیقت تمامی برسد مقالات

و حالات و فضائل و کمالات ابدال آباد در ترقی باد

* در جواب نوشته خواجه میر حسن زین قدس سره *

* رباعی *

ای خامه توفایح ابواب فتوح * و ز نامه ات اسرار حقائق مشروح

کفایت متاع کنجینه دل * انوار دولت جلای آینه روح

چون مجموعه شریفه که مقدمات آن فصوص حکم و فوایج فتوحات آرباب
 با هم بود و مقاصد آن شجره ثمره فتوت بلکه ثمره شجره نبوت و ولایت می نمود رسید

* رباع *

دل یافت جدانگیز از لکن دیده جدا * دین جان سرا سیمه شوریده جدا
 زان به که شنیده بودم آنرا دیدم * آری باشد شنیده از دیده جدا
 نه در وطن فعل تحقق بود که بان برابر توان کرد و نه در نشیمن قوت ذخیره که در محض
 آن توان آورد الا ورقی چند از لقطات اکابر نه از مستنبطات خاطر فائز
 که در حل مشکلات فصوص الحکم سواد کرده شده است و حالا به بیاض آورده
 می شود امید است که بعد الا شام بنگر شریف برسد و آن اگر چه از حیثیت
 استاد باین فقیر حقیر است اما از جهت اقتباس از سخنان اکابر کبریه است

* رباعی *

عزیت که بی برک و نوا می کردم * در پیروی نفس هوا می کردم
 چون سر زوار صفای باطن سختم * کرد سخن اهل صفا می کردم

* رباعی *

چند من آلوده ندارم چیزی * بجز خاطر فرسوده ندارم چیزی

ژاسرار حقیقت که حریفان دانند * جز گفتن بی هووه ندارم چیزی

* رباعی *

با دل گفتیم چرا ز بد پیوندی * در زاویهٔ خوشیم افکندی

گفتند نبود شیوه دولت مندی * از سر حقیقت بسخن خرسندی

همگان را روی ارادت از خود در حق باد و خاطر از تقید بصورت مجازی مطلق و اسلام

* رقعۂ خوشی * رباعی *

من جایم و بار عسراقی باشد * اشعارم از انجمن عراقی باشد

آن بد که بر او وصل او حرف کنیم * آن مایه ام از عمر که باقی باشد

قرب پادشاه مفضل عادل چنانچه برهوشتمند روشن دل ظاهر است بهترین وسیله است

در تحصیل مرادات دینی و دنیوی و تکمیل سعادات صوری و معنوی دست

از پادشاه و کان بان میسر است و پای مروی عمان از دست دادگان بان

چنان استماع می افتد که خدمت ایشان در آن باب تمام تمام دارند امیدوار

چنان است که آن معنی روز بروز در ترزاید باشد و ساعت بساعت در ترقی

و بان سبب بهشتی امید و سعادت های جاوید برسند بی وجوده و اسلام

* رقعۂ خوشی * بیت *

باد بکارخانه تصویرى و معنوى * و نهایى مرده زنده با نفاس عیسوی
 نامه خوش و صحیفه دلکش وارد از اشرف موارد گوهر و در برد الماع علی
 حر العطش ناگاه بدین مجلس غم دیده افتاد بوسید و کشاد خواند و برین
 نهاد اضعاف آن لطائف و اعطاف اصناف مدحت و ثنا و ضاعت و درها
 اتحاف می رود و خوفنا من امل الالاکتاد برین مقدار اقتصار کرده میشود
 عنایت از لیه بگفایت ابدیه مقرون باد و آسلا م

* رقعہ اشکر * رباعی *

خرم دل آنکه از غم آزادم کرد * زانده جهان بنامه شادم کرد
 بی شایه مسالقی کامم داد * بی سابقه معرفتی یادم کرد
 صحیفه نذر تعارف روحانی و مشوق تالیف جهانی عنوانش بقواعد محبت
 مقرون و مضمونش بشواید مودت مشغون در اخیسب زمان و ایمن اوقات و
 آسایان بنزدیکان دور رسید و انواع محبت و سرور رسانید * پیست
 بود نقشی همه آمال و امانی در روی * آفرین بر قلمی باد که آن نقش گشت
 ز خامه را توانائی آنکه در مقابل آن حرفی نگار و نده نامه را کنجائی آنکه در معارضه آن
 نقشی بر دوازده لایحه نام از آن سر کشیده و نامه ازین روی در چپیده بر آوانی

وظیفه و عاقتصار میرود دولت جهانی و سعادت جاودانی محصل باد و السلام

* رقعۀ اخگر * رباعی *

ای سیرت تو بر صفتِ رحمانی * خاص تو کمالِ صورتِ انسانی

در پیمتِ عالی تو علی الشَّانی * من بنده مویلی علی نادانی

رقعۀ همه روح و ریحان که از حسنِ خط و لطفِ عبارت قلم نسخ بر رقاع آریاب نطق

و بیان کشد و سچلی آزادیِ محبوبانِ سخنِ آخزان و گرفتارانِ زندانِ بعد و چرخان

کرد و فی اَطیبِ اوقات و اَیمنِ اَوان به نزدیکانِ دور و واصلانِ مجبور رسید

* شعر *

فَحَمْدًا لَكَ شَوْحَمَدًا لَكَ * عَلَيَّ مَا هَدَانِي إِلَى مَا هَدَيْتَنِي

هَدَانِي إِلَى مَكْرَمٍ مُفْضِلٍ * كَثِيرِ الْآيَادِي عَزِيزِ النَّدَى

اَضْعَافِ الطَّافِ و اعطافی که از مضمون آن مجاذبه شوق و ذائقه ذوق کشیده

و چشمیده شده نیاز و شکستگی و تعلق و در بستگی بمقام عرض رسانیده

میشود حق سبحانه و تعالی ذاتِ عالی صفاتِ ایشان را در کنفِ سلامت

و مقدر استقامت بدار باد و السلام

* رقعۀ عربیه الی بعض فضلاء العرب * شعر *

* أَبُو الْفَتْحِ أَمَدَانِي كِتَابًا مَكْرَمًا *

* يَدُلُّ عَلَى أَقْصَى مَدَارِجِ فَضْلِهِ *

* بِهِ فَتَحَ أَبْوَابَ الْمُنَى فَكَانَ مَا *

أَبُو الْفَتْحِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ كَمِثْلِهِ *

فَشَكَرْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَنِّي مَا ذَكَرَنِي وَفِي حَضْرَتِهِ الْجَمْعُ
أَحْضَرَنِي قَدْ تَكَلَّمَ بِأَطْيَارِ الْحُبَّةِ وَهُوَ خَيْرٌ مَتَكَلَّمَ وَقَدَّمَ بِأَبْدَانِ
صِدْقِ الْمَوَدَّةِ وَالْفَضْلِ الْمُتَقَدِّمِ فَأَقُولُ شَاكِرًا لِلنِّعَمِ وَذَاكِرًا لِلْأَكْرَمِ

* شعر *

هُوَ الشَّمْسُ نُورًا وَالْخَلَائِقُ كُلُّهُمْ * يَرِيدُونَ أَنْ يَخْطُوا بِسَاطِعِ ظِلِّهِ
وَقَالَ إِلَهُ النَّاسِ عَمَّا شِئِنَهُ * وَوَفَّقَهُ لِلْبِرِّ وَأَخْبَرَ كَلِمَهُ

وَالسَّلَامُ وَالْإِكْرَامُ

* رَقْعَةٌ خَيْرٌ *

خَصَّكَ اللَّهُ تَعَالَى بِالْمَوَاهِبِ السَّيِّئَةِ يَمِينِهِ وَالْمَرَاتِبِ الْعَدِيَّةِ

دیرگاه بود که دیده انتظار بر راه بود که از آن جانب نسیم تفقدی وزیدن گیرد

بارقه تو دوی رخسیدن المنة شد تعالی که آن معنی مستطی صورت بست و آن

دولت مترقب بظهور پیوست پایید دولتِ صوری کوتاه است و کنگره مقصود
حقیقی بلند خوشا وقت آن دولت مندی که از ان رشته کوتاه کند و برین کنگره

بلند انداخت * ربایع *

دل از عم دوست درو مندت باوا * هر درو کز تو رسد پندت باوا
بر تافته زین پست نشین رخ خوشتر * رود دره مقصود بلندت باوا

وَأَسْلَمَ عَلَىٰ مَوَاتِجِ الْهَدَىٰ

* جواب مولانا شمس * ربایع *

حَبِيبٌ بِصَحِيفَةِ الْوِلاَحِيَّانِي * اَحْيَاءُ اللّٰهِ مِثْلَ مَا اَحْيَانِي

خوشوقت و سیری که بدین آسانی * از نوک قلم کند عمیر افشانی

اَثَرِ خَامَةِ مَشْكَارِ عَلِيٍّ مَرُورِ اَنْدَهْ هَوْرٍ وَالْاَقْصَارِ زِيُوْرِ صَحِيْفَةِ رُوْزِ كَارِ وَ زِيْنَتِ صَفْحَةِ

بیل و نه بار باد * ربایع *

ز اسرار وجود خویشت آگاهی باد * آگاهی آنچنانکه میخواهی باد

فردا که شود صف مهربان صفا * حایت صف موفیان الهی باد

وَأَسْلَمَ وَاللَّيْلِيَّامِ

* رَقْعَةُ حُسْنِ نَظْمِ *

يَا رَاحَةَ النَّسِيمِ قَوْلِي عَالِي * فِي حَضْرَةِ مَرْثَمَ بِهِ اِقْبَالِي

کوهکای بجهان محرف باغ باسیه * خاسته ز شکسته آن مبادت خا

چون التفات نامه شریف باین رسید چاکم که از فتح آن چه کشوره و از مطالع

آن چه روی نمود موافق ذوق و حضور در ضمن آن اندراج داشت و موافق

ابتهاج و سرور در طی آن اندراج لایزال رشحات قلم اطائف رقم سکن آتش

عطش مسکینان باد و السلام و الاکرام

* رَقْعَةُ بَسْمِئَةَ اَمِيْرِ اَلْمَلِكِ * مَشْنُوک *

ای دولت را بوجه باستی راه * ایمنما کنت ثم وجه الله

باطنت خازن فصوص حکم * خاطرت حاضر فصوص قدم

دل پاکت که راغب غیب است * روز تا شب مراقب غیب است

هر دم از غیب در تلقی باد * وان تلقیش در ترسیه باد

شرح فصوص الحکم تمام سواد شده و حاله بیاض برده می شود امید است

که عنقریب با تمام رسیده بنظر سعادت انجام برسد و السلام

* عرض داشت بیعت حافظ شمس الدین پشاه حسرتی *

* ربابیه *

ای شیفته جمال تو سپرو جوان * دیدار تو مقصود همه کعبه روان
 مشغوف اقامت همه راهوش خرد * مصروف دعایت همه راتاب و توان
 عرضه داشت آنکه خدمت حافظ شمس الدین محمد که مدت مدید در خدمت کاری
 پادشاه مغفور مبرور گذرانیده و سابقه دولت و جاذبه سعادتش بجا کبوس پادشاه
 عالم پایه رسانیده سرمایه جوانی از دست داده و پای در سر حد سپری و ناتوانی نهاده

* رباع *

سوی سپهش رو سفیدی کرده * افکنده شبش ز روز مشکین پرده
 بر لوج شباب کرده بود آنچه سواد * شب آمده آن رایه بیاض آورده
 التماس آن میدارد که از بارگی مسافرت فرود آمده پای در دامن مجاورت کشید
 و در مقبره محفوف رحمت و عفران با قامت صلاوة و تلاوت قرآن و ساز خدای
 لائحه که آن مقام را شاید بر احسن و جوه قیام نماید امید واری باشد که این
 نفس مقبول افتد و این کلمه منبذول گردد دولت محله باد و سعادت موبد و السلام
 * رفوع بعد از واقعه خوابه عبد الله قدس سره بسمه قند نوشته *

* رباع *

یارب چه کنیم با که خورم این غم را * وز دل بچه بیرون برم این ماتم را

غیرت زده ام جز این ندانم که قتاد * جان سوز مصیبتی همه عالم را
 چون خبر این واقعه مائل و مصیبت شامل باین فقیر رسید می بایستی از سر قدم
 ساخته و آنرا سرمایه سعادتها شناخته و اله و ارباب پای در راه نهادی و درین مصیبت
 با اتحادیم داد موافقت دادی اما از کمال ضعف و پیری نه مجال جنبیدن است
 و نه طاقت آرمیدن بر بندگی بد روی پوسته است و هر مفصلی بر بنجی باز بسته با وجود
 این همه موانع گرفتاری به تعهد دیگری و رعایت حال از خود ضعیف تری و اتمام

* رباعی *

امید چنان است که آن نور تمام * کز غیبت او صبح جهان کشته چو شام
 سر بر زندان زنده اخلاف کرام * وز عرصه آفاق کند کشف غلام

* رباعی *

ای لطف تو شادری دل غمزدگان * جمیعت وقت و وقت بر هم زدگان
 ما تم زدگان این دیاریم و نکرد * غیر از تو کسی پیش ما تم زدگان
 هر چند واقعه حضرت خواجه مصیبتی است متساوی النسب لکافه الانام اما شکر
 نیست که نفقه فقیرانی که بد روغ یار است در خلاص دمی میزده اند و دعوی خفه
 میکرده مقوله مکارم اخلاق و مراسم اشفاق خواهد بود و عجب حالی که تا آمد

حامل رفته بیچ آفریده در معنی لب تقدی نخبانیده حق سبحانه و تعالی روز
 ملازمان ایشان را توفیق اقامت قواعد مروت و اشاعت عوالم فتوت
 زیاده گرداناد و آن سلام و الاکرام
 * رقعۃ احسن * ربانی *

رفت آنکه یکنه بود در عالم خوش * گاه از غم او کریم و گاه از غم خویش
 شد یاد و ماتم من ماتم او * هم ماتم او دارم و هم ماتم خویش
 هرگز نیکیه ازین نشمین فشارشت بند و بر غمگان عالم بقای پیوند و طیفه آگاه دلان
 است که از وی عبرت گیرند و پیش از آنکه بمیرند بچهره بمرک از مرک توان
 و از فایده بها توان پیوست * ربانی *

سرایه راه عشق در دست ایدل * خوش آنکه بدروره نرود دست ایدل
 مردی کن و ز هستی خود پاک بمر * تا مرد نرود دست نرود دست ایدل
 معلوم نیست که مدت حیات چند خواهد بود و از آن ترابستند خواهد بود هر روز
 روز آخر شمار و روز آخر را چنان وار که با نچه نیامیزی که چنانچه روحی بخیزی
 * مشهور *

کم شو زامل و بسراخ میدان * هر دم که رسد دم پسین جان

دل پاک کن از وجود مُحدث * زیرا که کما تموت تبعت
روی همه در رویت باو * و زهر چه خدا نزل بسدا باو

وَأَسَلَمُوا وَالْأَكْرَامُ

* بقاضی زاوه روم نوشته شد * قطعه *

الرُّومُ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْ مَلِكِ الرُّومِ * وَهُوَ لَا حِلَّ لِقَلْبِ الْمَهْمُومِ
أَوْ لِجَاءِ الْوَصْلِ مِنْهُ مُحَقَّقًا * لِأَحْتِلَظَهُ وَجُودِي الْمَوْهُومِ

* قطعه *

شده از تو معدن حسن و جمال روم ^{نشان} * که در هوای تو رفت و فبار روم کشید
رسید پیش تو دانم حدیث کریم * بین که دو روز رویت چهار روم رسید
بعد از تعرض بعضی حیات نجیبات عرض غرضه جلال حلال اشکال عامه التناج
خافیه المناج علوم حقیقی و فتاح معارف قواعد عسیره المدارک عوینة المناج
معارف تحصیه الذیخ و فتح بصرف همته نحو میاف العمان بدیع
تنطقه و فصیح کلامه و فاز بیدل جملیه و طاقته تمهید
اصول الدین و ببط فروعه و احکامه ذوالمیل الطیبی بتأید
الالهی الی ریاضة نفسه الرضیة لاکتساب الکمال

تَحْكِيمَةُ الْعِلْمِيَّةِ وَالْعَمَلِيَّةِ * شَعْر *

شَمْسُ الْأَذْكَاءِ طُورِ الْعُلَى زَيْنُ الْهَدْيِ * كَهْفُ الْوَمْرِ عَرِيضُ الْبِكَارِ وَمُرْسُومُ
جَلَّتْ فَرَايِدُ مَدْحِهِ أَنْ تَنْطَوِي * فِي طَيِّ مَنْشُومٍ وَلَا مَنْظُومٍ
لَا زَالَ فِي حَلِّ الْأُمُورِ وَعَقْدِهَا * مُتَّيِّدًا بِالْوَاحِدِ الْقَيُومِ
وَحَيَاةٍ فَيَاضُ الْعُلُومِ بِفَضْلِهِ * عِلْمًا يُؤَدِّيهِ إِلَى الْمَعْلُومِ

میکرد که چون مفاد و ضمه فضیلت آنها آنکه از الماء الزکال علی الطعام
بر لب تشنگان وادی فراق و جگر تشنگان بوادی اشتیاق صورت ورود

یافت دل غمیده را صفای آن مشرب صافی بصفت مسرت وافی رسانید

و جان ستم رسیده را عذوبت آن مورد عذب از مرارت عذاب بر مخائف و منافی رسانید

* شَعْر *

فَقَبْلَتُهَا شَمْسٌ قَابِلَتُهَا * بِصَحْفِ الْأَمَانِي بِالْأَرْبَعِ طَرْفِ
فَكَانَتْ كَمَا شِئْتَ لَفْظًا بِالْفِظِ * وَجَاءَتْ كَمَا دُمْتُ حَرْفًا بِحَرْفِ

از مضمون آن چنان معلوم شد که حکایتی که ابن فقیر گاه گاه بر سبیل تشابه زبان

گذازیده بود و بسامع شریفه بعضی از سخاویم رسانیده در مجلس سامی لازال سامیاً

مذکور شده و بامضای آن مامور گشته لاجرم تا کید الرابطة المحبة و الاعتقاد

بَلْ اِنْتِيَادًا لِامْرَةٍ الْوَالِجِبِ الْاِنْتِيَادِ بِاَوْجُودِ قَلْبِ بَضَاعَتِ وَعَدَمِ اسْتَطَاعَتِ
 وَتَفَرُّقِ بَالِ وَنَشْتِ اَحْوَالِ وَتَقْدَانِ جَمْعِيَةِ اسْبَابِ وَوُجُودِ اسْبَابِ تَفَرُّقِ
 اَزْ مَرَبَابِ عَجَالَةِ الْوَقْتِ رَاوَرَقِي چِنْدُ فَرَامِ اُورْدُو چُونِ زَنْبِيلِ دَرُوشِ اَكْوَرِ يَزْوَرِهْ
 اَزْ مَرَكُوشِ تَوْشِ اَزْ مَرَمَنْ خَوْشِ سَمْتِ اَرْسَالِ يَافْتِ وَچُونِ فَرِصْتِ تَغَايِتِ
 تَنَكِ بُوْدُو قَاعِدِ يَدِ رَنَكِ اَنچِ دَرِ نَيْتِ بُوْدُو بَا تَمَامِ نَرْسِيْدِهْ وَاَنچِ اَنَا زَكْرِهْ شُدِهْ
 بَا نِجَامِ نَا نِجَامِيْدِهْ رَجَائِ وَاثِقِ سَهْتِ وَامِيْدِ صَادِقِ كِهْ عَن قَرِيْبِ حُجُبِ عَزَّ شَانِهْ
 تَوْفِيْقِ تَرْتِيْبِ وَتَلْفِيْفِ اَنْ رَفِيْقِ كِرْدَانِ دُو مَخْرُوفِ خَا طِرِ مَحْرُوفِ رَا بَطْهَوْرِ اُورْدِهْ
 بِجَلْسِ تَا يُونِ بَا نَوَاعِ فِضَالِ مَشْهُونِ بَرَسَانْدِ مَنَهْ وَجُوْدِهْ وَاسْلَامِ

* رَقْعَةُ خُتَمِ *

صَحِيْفَةُ شَرْفِيَّةِ مَنْطَوِي بِرِ عِبَارَاتِ وَاَشَارَاتِ لَطِيْفَةِ دَرِ اَطْيَبِ اَوْقَاتِ سِيْدِ قَحْطَرِ سِيْدِ كَا
 خَشْكِ سَالِ هَجْرَانِ رَا اَطْيَبِ اَقْوَاتِ رَسَانِيْدِهْ جَانِ رَا خِرَسَنْدِي دَاوُوشِ رَا بَرُوْمَنْدِ

* شَعْرُ *

نَقْوَى بِهْ كَا اَعْدَاءِ الَّذِي * تَقْوَى بِهْ صَحْبَةُ الْمُفْتَدَى
 دَرِ اَنْجَا زَكَلِيَّاتِ اُمُورِ اِيْنِ فَقِيْرِ اسْتِحْبَارِ نَمُوْدِهْ بُوْدُوْنْدِ وَازْ جَزِيَّاتِ اَحْوَالِ اسْتِفَادِ
 فَرْمُوْدِهْ وَقْتِ حَاظِرِ دَرِ جَرِيَانِ اُمُورِ بَرَنْجِ سَابِقِ سَهْتِ وَزَمَانِ حَالِ دَرِ تَحْوِيلِ

احوال با ماضی موافق و چون آن سالها مشاهده بود بر ضمیر روشن و خوش خواب بود

و بز خاطر عاطف معین * ربایع *

ای کرده حدیث عاشقان دیر بیدر * بر پریشانی حال بی دلان کشته دلیر

بر عاشقی از جان و جهان آمده سیر * امروز بود چو زدی و دی ای همچو پیر ^{در روز}

حق سبحان و تعالی بکنان از گرفتاری بخود براند و گرفتاری بخود گرفتار گرداند

و جوده * إلى بعض الأصدقاء بمكة زاده الله تعالى شرفاً نوشته شد

* شعر *

مَنْ يَبْغِ جَمَامَاتٍ بِطَحْمَاءٍ * مُتَعَاتٍ بِسَلْسَالٍ وَخَضْرَاءِ

سَلَامٍ فَاحْتِةٍ فِي فَيْحَا كَيْسِثٍ * جَنَاحَهَا الْفَيْثُ فِي جِنْحِ ظَلَمَاءِ

* ربایع *

کی بود یارب که رود شیرب و بطنها کنم * که بکد منزل و گه در دیند جا کنم

بر کنار ز مزم از دل بر کشم صد ز مزم * وزد و چشم خون فشان آن چشمه را در یام ^{کنم}

خدمت برادر حقیقی و دوست حقیقی زائریست السید محمد مجاهد رضی الله عنیه ^{السلام}

مقیم مقام ابراهیم محرم حریم کعبه و حطیم السامی بین المسرورة و الصفا الراعی

حق المسرورة و الوفاء نور الدین حاجی محمد و فقه الله تعالی

تَعَالَى لِلْمَوْقُوفِ بِعِبْرَاتٍ مَعْرِفَتِهِ وَأَدْخَلَهُ فِي زُمْرَةِ وُكُلَانِهِ
الْخَاصَّةِ بِكِمَالِ مَرَافِقِهِ تَحِيَّاتٍ طَيِّبَاتٍ وَدَعْوَاتٍ زَاكِيَّاتٍ مُنْبَعَثٍ از فَرْطِ
شَوْقٍ وَغَرَامٍ وَكِمَالِ جِدْوَاهِ اِهْتِمَامِ مُطَالَمَةِ نُيُودِهِ اِشْتِيَاقِ بِشَرَفِ طَلَقَاتِ وَدَوِّ لَبِّ
مَقَالَتِ مُتَجَاوِزِ الْحُدُودِ وَالْغَايَاتِ تَصَوُّرِ فَرْمَانِ مَحْرُومِ حَيْدِ آن زَمِينِ يَاقِ كِ خَلَا مَعَهُ
أَبِ وَخَاكِ سَهْمِ وَاقَامَتِ وَرَازِ مَقَامِ شَيْوَهُ سَلَاكِ جَا لَآكِ اِلْمَا حَسْبِ اَوْطَانِ
از لَوَازِمِ اِيْمَانِ هَسْتِ وَصَلَةُ رَحْمَتِ رُحْمِ اَزْوَاجِ اِسْلَامِ * ع * جَانَا بَغْرِ سِيْتَانِ حَيْدَانِ
نَبَا نَدِ كَسِ * اَنْجِهْ قَبْلَهُ تَوْجِيهْ اَرَبَابِ دِلِ هَسْتِ هَمِهْ وَرَقْتِ دَرِ هَمِهْ جَا حَا صِلِ هَسْتِ
* ع * هَمِهْ جَا خَانَهُ عَشَقِ هَسْتِ چِهْ مَسْجِدِ هَمِهْ كَنْشْتِ * شَعْرِ *
لَا تَقُلْ دَارًا مَشْرِقِيًّا نَجْدِ * كُلُّ نَجْدٍ لِلْعَامِرِيَّةِ دَارُ
وَلَهَا مَنَزِلٌ عَلَى كَلِمَاءِ * وَعَلَى كُلِّ رِيْمَنَةٍ آثَارُ
می باید که من بعد بعدی صوری را از میان بردارد و از یاران و دوستداران کناره
رفتن مستحسن بشمارد * ع * بیایا و زویل دادگان کناره کنن * دیگران هم
چون در آن موضع مبارک و مجامع متبرک که موطنی اقدام انبیا و موطن اسلام
اولیاست دست نیازی بدعا بردارد و فراموشانرا یاد آرد باشد که بر هدیه
اجابت کار که آید و کار افتاده را کار بر آید * مصراع *

جانابدار عازر فراموش مکن * همه عزیزان علی الخدیص حضرت مخدوم
 مد الله تعالی طلاله العالی در کفِ صحت و سلامت و فراغت اند و منتظر
 قدم شریف می باشند باری تعالی بکنان را از ضلالت وادی طبیعت براند
 و سعادت و وصول بعبه حقیقت برساند بلطفه و کرمی این صحیفه غم و نامه هم
 اوسط شهر اشد الاغم از قاضیه هرات خفت بالزهرات سمت تحریر باد و السلام

* اِلِیْ اِبْعَضِ اَصْدِقَاءِ اللّٰهِ الْمَتْوٰطِنِیْنَ *

بِحَرُوْدِ اَعْنِیْ هَرَمَزٌ * شَعْرٌ *

شعر تنوعت و اضاءت بهار چون * ما سعد الدین الیهما یحرو
 ۲ ۳ ۲

* ربا ع *

زین سان که ز بر ریه دریا بارم * روزی فکند موج دریا بارم
 چون یار گرفته جا بدریا بارست * خواهم بر دین سبیل بدریا بارم
 مرفوع آنکه احوال این جانی بموجب دلخواه است و ریزه انتظار مقتضای وعده قدوس

بر راه دولت و سعادت مستدام باد و السلام

* بقاضی مجد الدین یزوی نوشته شد *

و عروت علی صحیفه مز فاضل * فی الفضل فاء افاضل الافاق

لا زَالَ مَجْدُ الْأَنَامِ مُمِجِدٌ * حَسَنُ الشَّمَائِلِ طَيْبُ الْأَخْلَاقِ

* قطعه *

فی ملک تو طفلِ معنی را * به نباتِ حسنِ پرورده

غرهٔ صبحِ راز طسدهٔ شام * رشکِ رخسارِ نوخندان کرده

فتنهٔ کوه شبِ دراز مرا * پاره پاره بروز آورده

نامه چون غنچهٔ نوشکفته تو بر تو مشک بینو عنبر بوی که در بهارِ خدا عدال از شاخه

لطف و جمال دیده و از پر تو آن نسیم وفا و شمیم مودت و ولا بمشام جان و دماغ

جان رسیده و را طیبِ اوقات و زوایهٔ الفوحات از لبت گوی ایام

دهر که نفعات از ریاضِ فضل و کمال و حدائقِ اکرام و افضال خدمتِ مکرور

اقصوی اعلمی اگر می آگلی افضلی ز نسبت بختش ویرانهٔ زنجورانِ فراق و طرافشان

کاشانهٔ مجورانِ مشتاق گشت * پیت *

غنچهٔ امید بشکفت از نسیم وصال * باغ دل زان غنچه بخندان چو گلشن تازه شد

اضعافِ مُناعفهٔ آن مُعاطفه و ملاحظه که از فحوائِ آن مطالعه افتاد و عجز و شکستگی

و تعلق و دبستگی بموقفِ عرض رسانیده می شود و چون تکلف در شرح

آرزومندی و اشتیاق مومست بمبالغه و اغراق و آن دابِ عشیان و دبیران است

نه شیوه شکستان و فقیران از آن اعراض نموده بر دعا اقتصار می‌ورود لایزال

خلال فضائل بر مفارق با فاضل محدود باد

* در جواب قاضی عیسی واقع شد *

وَعَلَيْكَ يَا أَهْلَ السَّلَامِ سَلَامِي * وَالْيَاكَ شَوْقِي دَائِمًا وَغَرَامِي

مَادَمْتُ شَرَحَ الشَّوْقِ كَيْفَ وَلَا يَفِي * بِقَلِيلِ اشْوَاقِي كَثِيرُ كَلَامِي

اعلی کلام ولای نظام که بساط حروفش از موطن وجودت زرمند * شعر

كُنَّا حُرُوفًا عَالِيَاتٍ لَمْ نُقَلْ * مَتَعَلِّقَاتٍ فِي ذُرَى أَعْلَى الْقَلْبِ

بگوش بوش گوشه نشینان ز ادویه فقر و فماریسانیده و جوامع کلماتش از نشین

جمیعت غافل * شعر *

تَحْرُكُ الْكَلَامِ وَسِرَّ الْحُبِّ مَعْنَانَا * حَزْرُ الْكَلِيمِ وَطُورُ الْعِشْقِ مَعْنَانَا

در کج صفاخ چله داران صومعه صدق و صفا انداخته چون معشوق عربی نژاد

جوامع کلمات تو جمیع حائل یاد دلداری فارسی نهاد شمایم اسرار تفرید شامل * شعر

مَحَبِّ مَزْجِي فِي كَيْلِ طَرِيْقِهِ * أَعْنَتُهُ عَرْنَةُ الْفَرَاغِ عَنِ الشَّرْحِ

وَأَرْضَانِي بِلَيْلٍ مَزْدَوَائِيهِ * أَهْلَكَ شَخْرِي بِذِي عَمَامٍ مِنَ الْبَلَدِ

* بیت *

در ساعتی که صد در دولت کشاوه بود * فضل از آن بر دو تیان رخ بناور بود

سید به یک جدا بشارت * شعر *

خیر ما لکیز اهل بوقعه * قول المشرع عبد الیاسر بالفرج

لک البشامة فاخلع ما علیک فخذ * ذکر ت شمر علی ما فی کفر ذرغوع

رسانیده دیدم هر دم از نور شهید و از آن بجالی بانوار بقائق متکالی جمال شایسته

روی از دل بر معنی رسیده پرسیدم که * شعر *

ای شیر بزمه بالایر قلاحا * ام فی ربی انجد اورح مصباحا

ام تپاک نیلی العامریه اسفرت * لیل افضیرت النساء صباحا

دو دل پرده نشین حجب نموده از حقیقت یگانگی ربوده بمطالعان پرده دوری

کشوره با دیده جز صورت ندید گفت * شعر *

یا ائت سعای من عیب حسنی * بر سائله اذیتها بتلطف

فصیحت ما لک سمع و نظرت ما * که نظر حیرت ما لک تعریف

آثار نسیم فیض حیات از منظر دیده بسر پرده دل و از سر پرده دل بطلعت آباد

تب و کل سرایت کرده همه اجزای وجود از آن نسیم منتنم گشتند و چون سرود

فرخنده ورود مترنم که * شعر *

أَرْحُ النَّبِيَّ سِرْحَانًا مِنَ الزُّورَاءِ * سَحْرًا فَاحْيَا مَيِّتَ الْأَحْيَاءِ
 أَهْدَانَا لَنَا أَرْوَاحَ نَجْدٍ عَرَفَهُ * فَالْحَوْمِ مِنْهُ مَعْتَبِرُ الْأَرْجَاءِ

لا يزال از رشحات عاب مطیر آن خاطر خطیر کشت امیدواران تازه بادوار غایت
 نوای صریر آن خامنه دل پذیر بنم سماع هواداران پرواز نه نمیدانم که در مقابل آیات
 اعجاز غایب عیسوی که مجتهداً بمقتضای واذ تخلق من الطين كهيئة الطير
 انشای نشأت مرغ محبتی کرده به نفس روح بخش فتفتح فيه جانی تازه از افلاک
 بوی در آورده به نیروی پروبال شوق در هوای فسیح فضای فیکوز طیر آ
 یا ذی الله پروازش داده چکویم چه نویسم هر چه گویم از سادگیست و مر چه نویسم

از افتادگی است * قطعه *

هر چه نماید گرم شب تاب از سواد شبکها * نور او در شمع خورشید و چراغ هدایت
 حقه کحل الجواهر کاورد کمال شهر * کی بگرد تو تپای ابرو الا که رسد
 هر حرفی که بر صفحه بیان این ساده لوح صورت تحریر یابد نمونه خواهد بود از آثار
 آن خامنه گوهر بار حقائق که این جانموده و هر بر توی که بر آنه ضمیر این صافی عقیده
 جانوه نایش پذیر و شعله خواهد بود از لمعات آن خاطر فائق الانوار که اینجا تافته
 فَمِنْ الْبَحْرِ يَسْتَفِيضُ الْغَمَامُ وَيَفِيضُ عَلَيْهِ مَا يَسْتَفِيضُ

* قطعه *

من چو گویم کشته راسخ در مقام اتمام * تا کوفی که خطاب تو جواب من جداست
 نیست واقع در میان باغیر از یک سخن * کرد و بینی نام آن آنجا نذا و اینجا صداست
 بازی هر حرفی از آن نامه پشرح حروف اصلیه مرقوم و در برابر هر کلمه از آن صحیفه
 بکشف اصول کلیه موسوم دعواتی چون مخالف توجید رمانی ده محبوبان مضائق
 تقید و تحیاتی چون لوا مع تفرید خلاصی بخش محرومان مرا تع تقلید منبعت از مقام

* شعر *

انت الملقن سري ما افوه به * وانت نطقی والمصغر لجواني

و منشی از نشای * شعر *

مشهور یعنی فیکه چیز ادعوی که * لئربها اتحاد المدعو والداعی

ع * از زبان عشق هم بر عشق اعلای می رود * بعین رضا مستعد و از فروغ

فی بیصر مملو باد و بحسن ادرغام مستد و از صدای بی یسمع مملو باد هر چند

نزاع و التیاع بدولت اتصال و سعادت اجتماع نظر بوجدت حقیقت بود و در خیر

اشناع است اما قیاس بکثرت صورت نمود که کارگاه استیلائی حکم نسبت و

اعتبارات است از قبیل ممکنات * شعر *

لَوُصِّتُ مِنَ الشُّوقِ فَلَا لَوْمَ عَلَيْكَ * الْجَسَدُ لَدَيْ لَكِنَّ الرُّوحَ لَدَيْكَ
 الْأَشَاءُ وَالْمَشُوقَةُ مَا يَفْتَرِقَانِ * شَوْقِي فِي الرِّجْلِ أَوْ مِثْلِكَ إِلَيْكَ

* ربابی *

آنجا که شبنم چو صبح فیروز بست * صبحم خورشید عالم افروز بست
 شوقم بخود از آنکه بخود روزم * کم باشد از آنکه از من امروز بست
 ویز گاه بود که در خاطر فاتر میکند شت که تفسیر سوره اخلاص و تقریر صورت مختصراً
 قلمی کرده سمت عرض یابد اما بواسطه توهم گستاخی در خیز توقف و تراخی میماند
 بحدی اندک سبحانه که تحریک این سلسله و تسلیک این مرحله بعنایت بی غایت
 منعم علی الاطلاق المبدی بالنعیم قبل الاستحقاق از آن جانب بظهور آمد
 آری آری * ع * * اینهاز تو آید و چنین با تو کنی *

حق سبحانه و تعالی بگمان از نظر بصیرت از صورت کثرت در معنی وحدت دارد
 و وجهی است از انجمن تفرقه در نشیمن جمعیت و السلام و الاکرام

* رقعہ حسنہ * ربابی *

نگهت یوسف رسید از کاغذین پیرا * پیر محنت دیده را و او چشم روشنی
 نامه آمد از آن کام و لم آمد بدست * شکر آن ناید بعد و فرزند دست چون

بعد از عرض نیاز مندی و شکستگی و شرح تعلق و وابستگی بسمع شریف خاندان
 آستانه و ملازمان دولت فایده خدمت مخدوم زاده قمره عزیز السعادة قبا
 وجه الارادة مظهر اسرار اولیاء الله مهبط انوار انوار الربان المیقظ و
 الانبیاء بلغه الله تعالی الی منتهی معارج الرجال و واصلهم الی
 اقصى مدارج الکمال * قطع *

وانکه در ساحت بستان ولایت زاده است * پرورش فیض عنایت بنیات حسنتر
 وانکه عطار صابوی ز خلقش بر دست * کین همه عطر فشانی است بهر خوشتر
 رسانیده می شود که چنین استماع می افتد که چنانکه مزاج لطیف ایشان بر الترام
 مکرم اخلاق و مراسم رسوم مقطور آمده همچنین اوقات شریف ایشان بر کتاس
 معارف و اقتناص علوم مقصور افتاده امید واری چنان است که بزودی کار
 آن ساخته و ضمیر منیر از شغل آن پر واضحه طریقه معهوده ابانی کرام وقاعده
 اجداد عظام را قل هو الله امرهم و افاض علی المرشدین
 انوارهم که غالباً یز از ان خالی نخواهند بود مرتبه کمال رسانند و عالمی
 بان روشن گردانند تا ایدات الهی و امورات استماعی موید حال منصح
 ابانی و انان ایشان باور بنسبی و الی الکرام و الشکر و الامرام

* رقعہ بخواجه مجد الدین نوشته شد * رباعی *
 محمود کہ سوده بود عمری چو ایاز * برخاک درت ببدن کی روی نیا
 رفته نورت ز بی رہی راه دراز * زان بی رہی اکنون پی عذر آید بان
 التماس آن دارد کہ عذر از وی قبول نموده و جرم وی معفو فرموده بنظر رعایت ملاحظ
 کرد و از حسن رعایت محظوظ دولت مستدام باد و سعادت علی الدوام و السلام

* رقعہ آنس *
 * * * * *

لا زال قدرکم علیاً و علو قدرکم بین الامالی جلیلاً * بیت *
 دل بادبغم های الهی شاد است * خاطر ز سرور غافلان آزارت
 کردم حرفی بکلب اخلاص رقم * باشد کہ باین بهانه آیم یاد است
 چنان استماع می افتد کہ خدمت ایشان را اجتناب تمام از مخالفت اصحاب عادت
 و رسوم واقع است و اقبال کلی بریندا کرده ارباب معارف و علوم حاصل امیدوار
 چنان است کہ حق سبحانه و تعالی این قاعده را مستمردارد و ایشان را بر این طریق
 مستقر بلکه خاطر شریف ایشان را از مزید آزاران کزیر است مصروف در اراد و با آنچه
 ناکزیر است مشغوف و السلام و الا کریم

* رقعہ آنس * بیت *

* رساند از دست قاصد نامه سوی وفاداران *

* نه نامه کاغذی پیم از بر دل افکاران *

چنان معلوم شد که بمن دم و قدم این قاصد مرغی الشیم بخاوم استدعای مقدم شریف کرده اند امید است که عن قریب این دولت بحصول رسد و این سعادت بحصول نجام مقاصد بر وجه اکمل حاصل باد و مطالب بطریق آجمل

متواصل باد والسلام والا کرام

* رقعہ اشکر * رباعی *

هر چند که شوخ و تند خویت نیم * میل دل عالمی بسویت نیم
برخ سر زلف مشکبویت نیم * بکش سر زلف را که رویت نیم

میدواری چنانست که چیره مقصود که در پیش پرده آسباب متواریست عن قریب

کاشوف کرد و مشهود و اکسلا م

* رقعہ اشکر * شعر *

فَدَلَيْتُ مِنَ الْمُهَيَّبِ الْقِيُومِ * مَا كُنْتُ أَمْرُومَ مِزْأَهَالِي الرُّومِ
خَطًّا رَقْمًا وَقَلْبِي الْمَلْمُومِ * لَمْ يَسَلْ مِنَ الرَّاقِمِ بِالرُّقُومِ

بلاطفه که در کطفه شریفه خدمت سیادت با بی سعادت اکتسابی نسبت بفقیران

وقوع یافته بود سرمایه نازش و پیرایه نوازش کشت لازماً آفت عین الکمال
از ساحت جاه و جلال ملازمان مصروف باد

* رقعۀ اخیر *

حَلَّتْ بِعَبْوِيهِ قَلْبِي الْمَهْمُومُ * اَهْوَاءُ مَمْلَاكٍ عَظِيهِ الرُّومُ
مَنْ يَلْفَحُهُ مَا رَقَمْتُ اَنَا مِلِّي * فِي طَيِّبِ كِتَابِ شَوْقِ الْمُخْتَلَمِ

بعد از رفع شکستگی و نیاز مرفوع نواب کاتب حضرت شهر یاری خداوند
مَدَّ اللهُ ظِلُّ عَوَاطِفِهِ وَعَوَارِفِهِ عَلَى مَفَارِقِ الْمَسْلُومِينَ اَنَّهُ دَرِيحُوا

مجموع لطائف و مقبول طوائف فلان بر راحله نزول و ارتحال نشسته احرام حرم

آن کعبه جاه و جلال بسته بود لاجرم فقیران مخلص خود را بوسیله وی بنحاطه شرف
ایشان گذرانیدند و انواع تضرع و تخشع بموقف عرض رسانیدند مکتوم انگ

مشارک الیه را بنظر التفات و اهتمام ملحوظ دارند و از مواید اکرام و احترام مخلوق
دولت و وجهانی و سعادت جاودانی میسر یابد و السلام

* رقعۀ اخیر * ربایه *

هر کس که بسر عشق و مسازاید * بر تفرقه با جمله سزا فرزند آید
و رآن سر رشته اش عیاناً بافتد * از دست شدن بهر که بان باز آید

چون عزیز می را برکت صفای ارادت و صدق عقیدت بطائفه از اهل الله
 و سلوک طریقه ایشان فی الجمله جمعیتی روی نماید و بواسطه تسلط هوا بر
 نفسانی و وسوسه شیطانی و مخالطه اخوان و شوهران طریقه اعراض کنند
 و آن جمعیت بفرقه مبتدل گردد و هر چند حیله انگیزد و دوست و یار بپزد آن بفرقه
 مضاعف شود ممکن است که سبب آن فرقه با اعراض از آن طریقه باشد
 که تلاقی آن خبر با قبایل بر آن طریقه و التجای تمام بهم عالیه و آردواج طیبه آن طریقه
 گردد و هر چند امثال این سخنان طور این کمینه که همین معنی گرفتار است نیست اما شایسته
 که گفتار گرفتاری را براند و برکت این را فی بصاحب گفتار برسد *
 * بگر که چه میگوید منکر که که میگوید * وَاَسْلَمَ عَلٰی تَابِعِ الْبُهْدٰی
 * رَفَعَهُ اَخْبَرَ * رِبَابِي * *

بر کس که ز دور دیده روزی رویت * که خود برود هزار سال از گویت
 و در کردن جان کند شوق از مویت * مشکل که در گروی نیاز سویت
 بعد از رفع نیاز معروض آنکه خدمت موکونی اعظمی مولانا شیخی که پیش ازین
 به ولایت ملازمت رسیده بود و انواع الطاف ملازمان شامل حال خود دیده
 بازش نسیم عنایت به مشام جان فریده و جاز به همان دولتش همان گرفته

بأنصوب کشیده شک نیست که بیشتر از بیشتر بحسن التفات و اهتمام سر بلند
خواهد شد و از خوانِ اکرام و احترام بهره مند خواهد گشت و دولتِ دو جهان

و سعادتِ جاوردانی میسر باد و السلام

* رَقْعَةُ أَحْسَنُ * رَبَّاعِي * *

ای مرغِ اگر شوی سوی تبریز تیز پر * از حالِ ما بر تبریز زبان خبر

کامت شده است خرقه آری بفقیرا * دلمان و حیب خشک و تر ز تر

معروض آنکه جمیع فقرا و مساکین آدم و آری بین الماء و الطین در قریه نعمت آباد که

از زوالِ نعمتِ ایمن باد دست از خود شسته اند و مشغول بدعا گونی و خیر خواهی

در انتظار نوشته خواججه شاهی نشسته * * پیت * *

چه خوش باشد که از فضلِ الهی * که ایاز رسد منشور شاهی

دولتِ دو جهانی و سعادتِ جاوردانی محصل باد و السلام

* سفارشنامه و یکریاسم سبحانی *

صاحب فضلِ جلی مولانا درویش علی که در صفتِ کتابتِ انکشت نامست و در صفتِ

نظم و غزل و فردوی هنامیان اصحابِ قلم بخوش نویسی مشهور است و بر زبان

آریاب بیان نویسی مذکور * قطعه *

آنکه پاک و لطیف میگوید * که قصیده و کر غزل و سی است
در حساب نیز اگر در کران * بیست باشند فی المثل و بیست

دیرگاه است که گوشه خاطر بی جانب این فقیر میدارد و از زمره مجبان و مخلصان
می شمارد و ملتزم از مکارم اخلاق و مراسم اشفاق محاذیم آنکه هر جا تشریف حضور
ارزانی فرماید مقدم شریف او را مغتنم دانند و شرائط تعظیم و توقیر تقدیم رسانند
هر چند با ظهور فضائل و شمائل او مشغول باین سفارش فضولی مینماید چون بنا بر
الحاح و اقتراح او بوده باشد هر که داند بی شبهه معذور فرماید حق تعالی بکفایت
از خود در مانی و با خود آشنائی کرامت کند **بِالنَّبِيِّ وَآلِهِ الْأَجْمَعِ**

* سفارشنامه دیگر با اسم سبحانی *

خدمت فضائل آب لطافت اکتساب مولانا کمال الدین سیفی که در لطف غزل
حسن مقال عظیم المثل اند و در حدت فہن و در وقت خیال مشرف بر تہ کمال
در صناعات تعمیہ نامدار آنرا نام کم کرده و در حل معیبات بمشکل کشائی نام
بر آورده میدان قافیہ سبحان در مقام مقاولہ ایشان سنک و میزان عروضیان
در معرض معارضہ ایشان بی سنک مدت مدید پر توالتفات بر کلبہ تارکیت نشینان
انداختہ اند و مشام ذوقشان بر روح آنفاس خود معطر

ساخته مأمول از مکارم اخلاق ایشان آنکه در غیبت و حضور رعایت حقوق محبت
 بشرائط آن لازم دارند و در سفر و حضر اقامت و طائف دعائی خیر واجب بشمارند
 حق سبحانه و تعالی بکمانرا از ظلمت گرفتاری بخود برانند و بروشنائی بخود
 برسانند بالنسبه **دَآئِرَةُ الْأَعْجَادِ الْكِرَامِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ**
*** رَقْعَةُ الْحَسَنِ ***

نشور سعادت و جهانی و مشهور کرامت جاودانی اعنی نواز شامه نامی و
 نزارش صحیفه سامی که از تکلیف معانی نگار در زشتا رویه سیریه در سیریکه تقریر محبت
 تصویر پذیرفته بود در آنست از مننه چون دم مسیح روح افزا و چون نفس فیض
 فرج افزا و اردگشت و از شبستان لا تیا سوا من روح الله نسیم مسیح خیر
 بطریق قلبی رسانید چون مضمون صحیفه عز و قبول مخبر لازم الاتباع محبت
 مزاج طمانک صفات صفات درجات ابد الله معالیه و اید موالیه بود
 اسایش روح و سرایه فتوح کشت * ع * فشکراً حمیداً و حملاً جدیداً
 بتقدیم رسانیده شد امید که دائماً آن ذات بایرکات از تقاضای الوارث
 اندورت جسمانی مصقول و مفروق بوده بانوار تجلیات ساطعه رحمانی موصوف
 و مقرون باشند بمنه و وجوده ثانیا چگونگی حال این سرگشته دیار تعب و جزوق

و حریق زاویه نیران لب و دارنده عریضه عزیز اللقا عزوه الله بعض خوابدستان

تو قهقهه بفاطمه مشا عدت فرمایند ظل حیات صدود باو

* بر پشت کتاب هفت اورنگ سلطان روم نوشته بود *

این مجموعه ایست مسمی هفت اورنگ مشرف بشرف قبول دانشوران

صاحب فرینک برهم خزان و اسم کتاب خزان شهریار اعظم خداوند کار عالم

عامر مضر و قوله القیامة کاسر قد رصولة الاحاسر الذي

امتاز من ذور السلطنة كما امتازت من شهر السنة الاشر الحرام

اعمر السلطان ابن السلطان ابا يزيد الروم الله ابقاء فخر السلاطين

والله رباة في الدنيا والدين الله ايد والله ايدك في مسند العز

مخوفاً بالتكيز حرر ذلك في سادس شهر شهر السنة السابعة من

السنوات النبوية على التسعين من المائة التاسعة من الهجرة النبوية

* سلطان روم جهان شاه که حقیقی تخلص میکرد *

* دیوان خود فرستاده بود در جواب باو نوشته شد *

* نظم *

بدنه ساقی آن جام گیتی نای * که هستی ربایستی و مستی فرامی

بستی ز بستی رانیسم * بستان عشق آشنا یسم ده
بزن مطرب آن نغمه دل نواز * که در پرده دل بود پرده ساز
بشکرانه کز پرده کفایت و کوی * عروسان معنی نمودند روی
ز گلزار فردوس آمد کلی * بس منزل بی نوا بیسی
ز باران جود سخا ب کرم * زلال بقایافت خاکِ دردم
ز دریای اسرار فیض جدید * بلب تشنگان سواحل رسید
سخن کوتاه از زاده طبع شاه * که دانش آب است و عرفان پناه
بایون کتابی چو درجی ز در * رسید از کبرهای تحقیق پُر
در هم غزل درج و هم مشنوی * هم اسرارِ صوری و هم معنوی
شده طالع از مطلع هر غزل * فروغ تابشیر صبح ازل
ز مَطع چگویم که هر مقطعی * که فیض ابد را بخور منبهی
بصورت پرستان کوی مجاز * ز شاهِ حقیقی نشان داده باز
چو در مشنوی داده و در سخن * نوی یافته رازهای کهن
در اوراکب آسرا رام الکتاب * ز بهر عیش عقل را خج بلب
ز بهر نامد دلکش و دل کشای * که شد جان عطار از عطر سای

بود مشنوی بیکن آن مشنوی * که شد فائض از خاطر بر موکوی
 ز بس گل که از راز در وی شکفت * همی شایدش گلشن راز گفت
 بود پایت آن سخن بس بلند * کی آنجا آمد در وصف ما کند
 سخنهای شکر زدن پاک سخا * بیپاگان که شاه سخنهای باست
 برین نکته باشد دلیل تام * کلام الملوک ملوک الکلام
 من از وصف گفتار شه قاصم * بدش چو سان رده بر وفاطم
 چو خفاش رانیت نور بر سر * که میند بروی زمین عکس نور
 کجا آورد هرگزش دیره تا * که میند بر آوج فلک آفتاب
 فرو بند جامی زبان مقال * که تنگ است اینجا سخن را مجال
 چو بر می است دیرین که ختم سخن * بود بر د عابره اختتام کن
 الا تا قوا بل ز فیاض جود * پذیرند همواره فیض وجود
 دل پاک شه قابل راز بار * در فیض بر خاطرش باز بار
 سپهرش بفرمان جهانش کام * دعا کوی او انس جان و کام
 * رفته اخری سلطان روم نوشته شد * مشنوی *
 طاب سر یاک ای نسیم شمال * قهر و سیر نفوس قبله الامال

نفس از بوی صدق مشکین کن * راه احسان رفتن آئین کن
 از خراسان به بند بار نیاز * راه بر دار ملک روم انداز
 چون رسید ز راه راه پیرس * بارگاه جلال و جاه پیرس
 چهره بر خاک راه در بان سالی * با جازت زمین بچوس و درای
 پیش شاه مجاهد و غازی * بکتاب نکست پروازی
 گای ترا دروه علامتند * ملک میراث تو آبا عن جد
 اصل تو تا بادم ارشند * همه مسند نشین و تا جورند
 خاست زیشان جیات فخر نخت * لیکن امروز خسر جمله بست
 کم کسی بر سریر جاه و جلال * چون تو کرد کتاب فضل و کمال
 مشکل حکمت از کلام تو حل * منطق تو بیان هر مجهل
 راه مشایان ز تو واضح * نور اشراقیان ز تو لائح
 طبع پاک ترا که وقار است * فهم حکمت طبیعی افتاد است
 بر دست حکمت الهی یافت * که رخ از طلمت ملامی یافت
 فکر تو زو سوی ریاضی برای * شد ریاضی ریاض خلد آرای
 هست پشت شریعت نبوی * به نوبی از مساعی تو قوی

محبت کفر و معبد اصنام * شد ز جهد توجیه الاسلام
 حسن تدبیر تو بجزب و قتال * کرده قلع قلاع کفر و ضلال
 نقیبی بر مرا هم استفاق * معیری از زبانم اخلاق
 جمع در ذات تو بر غم حسود * حکمت و عفت و شجاعت و جود
 بحر و کافی به بخشش پیوست * بلکه بروی ز بحر و کان هم نیست
 کان ز دوستت بسنگ شده پنهان * وز گفت بحر کعبه بروی زمان
 تا بود ذروه فلک ممکن * تا بود نقطه زمین ساکن
 روش آن بوفقی رای تو بار * شرف این خاک پای تو باد
 ای معجز نسیم نافه کشا * چون پروازی از شما و دعا
 ورق چند نظم های غریب * لا اقرضکم بهر شمنه لیسب
 با تو همراه میکنم ز نهار * زارا غریبان با تو چه شده پاوار
 عرض کن در حسرتیم مجلس او * این محشر بهیچ راه و کبر
 امسک المل من خلوص و داد * لسلیمان نصف جبل جبار
 قایل اولک منتهی جمدی * و الهادیا بقدم من یهدی
 ثم او جرمخافه الاجرام * و اختتمه و السلام و الاله

* رُقْعَةُ أُخْرَى *

تَحِيَّةٌ مِنْ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ عَلَى الْمَجْلِسِ الْمُخْفَوْنَ بِالْمَجْدِ وَالْعُلَى
 وَبِالْعِزِّ وَالْإِقْبَالِ وَالْعِلْمِ وَالْتَقَى أَمَا بَعْدُ فَلَمَّا وَصَلَتْ رُقْعَتُهُ الشَّرِيفَةَ
 وَحَيْفَتُهُ الْمُنِيفَةَ مُنْبِئَةً عَلَى سَلَامَةٍ ذَاتِهِ وَمُنْصَحَةً عَزَائِمَتِهِ
 مَا لَأَنَّهُ شَكَرْتُ اللَّهَ عَلَيَّ مَا وَصَلَ إِلَى عِنْدِ وَمُرُوثَهَا مِنَ الذُّوقِ
 وَالْحُضُورِ وَحَمْدُهُ عَلَيَّ مَا حَصَلَ لِي بِعَدَمِ طَالِعَتِي مِنَ الْبَهْجَةِ
 وَالسُّرُورِ ثُمَّ اجْتَمَعَا بِلِسَانِ الْحُبِّ وَالْإِفْلَاحِ وَقَابَلَتْهَا بِلِسَانِ الْعُبُودِ
 وَالْإِخْتِصَارِ لَكِنِّي أَعْرِضْتُ خَوْفًا مِنَ السُّعَةِ وَالرِّيَاءِ عَنْ كَثِيرٍ
 مِمَّا هُوَ سُنَّةُ أَهْلِ الْإِنشَاءِ وَاخْتَصَرْتُ عَلَيَّ مَا هُوَ وَاجِبٌ عَلَى الْإِحْيَاءِ
 مِنْ وَطَائِفِ الدُّعَاءِ * ع * يَدِيْمُ إِلَهُ الْعَالَمِيْنَ عَلُوًّا *
 وَيُقِيْمُهُ فِي مَا شَاءَ مَا أَمَكَرَ الْبَقَاءُ وَالسَّلَامُ وَالْأَكْرَامُ

* رُقْعَةُ أُخْرَى *

هر که کیمبار کشاید بسر کوی تو بار * نیست دیکر بدیاری خورش امکان قرار
 عرض داشت آنکه جناب سیادت مآبی امامت امتسابی فضیلت آکتابی
 او ام الله فضائله بنا بر سابقه محبتی و رابطه موثقی که ویرا در سابق ایام با خدام

سده سدره مقام صورت استحکام یافته بود و چون بد الفت از وطن مالوف مسکن
مانوس بگسسته است و احرام انتظام در سلاک ملازمان بسنه شک نیست که بعد از
مساعدت توفیق چون بدین سعادت استسعاد یابد بی فضولی التماس فقیران
مشمول عواطف کریمانه و عنایات بی علت و بهانه خواهد بود

* بیت *

مشرق و مغرب چه گرفت است نور آفتاب * چون کسی گوید که بر بام و در درویش تپ
ساحت عز و جلال نظیرات لطف همین متعال محفوظ باد و آفت
عین الکمال از جلوه آن جاه و جلال مصروف و اکمال

* بشف همان نوشته بود *

* بیت *

شرف خوان کرمان چه بود آنکه کنند * اهل حاجات از آن ملتس خورشید طلب
ملتس آنکه چون جناب سیادت مآبی امامت انسابی فضیلت اکتسابی او ام الله
فضائله که سابقاً بچشم عنایت ملحوظ شده و از کیف کفایت محظوظ گشته بکمال

* بیت *

بدخوشده لطف توام نیست عجب * کربار و کرمی بسوی تو کنم

عزیمت آن دیار کرده بشرف دست بوس خواهد رسید شک نیست که چنانچه
مقتضای مکارم اخلاق ایشان است التفات خواهند نمود و در مهمی که بر جوهر
نماید حسب تقدور اهتمام خواهند فرمود طریقی مکارم و معالی مدی الایام
واللیالی ممدود باد والسلام

* رِقْعَةٌ خُرَد * *

إِدَامَ اللَّهِ تَعَالَى بِقَاءِ زَيْنِ الدُّنْيَا وَالَّذِينَ وَعَلِيًّا فِي مَدَارِحِ الْعِلْمِ وَالْقِيَمَةِ

* قَطْع * *

شنیدم که بر تافتی روی بهت * زمیل زخارف بنیل معارف
ازین شغل پاکیزه مصروف بادا * و جوه شواغل میون صوارف
چون درینو لا فلان عازم بود لازم نمود رفع دعا کردن و خود را فرا غاطس
عاطس آوردن و الله عامعاد و السلام و الاکرام
* بر خط کتابی بعد از مقابله نوشته شد *

چون این مخدّره حوراء حلّیه حدّ کتابت پوشید و حلی تصحیح و مقابله بست
آن آمد که بر منصفه عرض در خلوت خانه بیست الکتاب پیشتر خاضع راغب
و غیر الفکر التّاقب و الرّای الصّائب لا ذال مجدک لیلانام مجدک

محمد آجلوه داده شود باشد که بعین رضا ملحوظ کرده و از قبله حسن قبول محفوظ است * متنوی

چون پس از تصحیح یابی در کتاب * جایجا سرفی زبر وجه صواب
عذر آن باشد ذکی را متضح * قد آن کتاب از تصحیح

* مرقعه *
*

بعد از رفع مراسم اخلاص بسان افتقار و اختصاص مرفوع آنکه خدمت اخوی و خبانه

مولوی را احسن الله عاقبتہ و آدام عاقبتہ که عزیمت آن کعبه امال کرده

و روی توجه بدان قبله اقبال آورده از بار یافتگان آن آستان که منزل است

التماس تقفدی و استدعای تو ددی می باشد اما * قطعه *

چه حاجت که گویند با آفتاب * که بر فرق نزدیک یادورتاب

چو خورشید تابان در هفتض نور * نه نزدیک محروم ماندند دور

توسیق رفیق باد و آسلاام

* بعضی از مشایخ که بر کناره مکتوب دیگری شکایت کوزه نوشته بود *

* قطعه *

مرا چه زهره که این آرزو بدیل کز رانم * که بهر من شراز غمگین خورشید نشانی

بس این کریم که ز کاغذ چو بر طبق کنی آنرا * طفیلی در گرانم بران کناره نشانی

شکرِ خامه لطائفِ شکر که بر حواشی نامه نامدار این مجبور بر کران مانده از مجلس حضور
 آرزوی دل در کنار نهاده و این رنجور ناتوان افتاده بر بسته عجز و قصور انوشه
 شقای عاجل فرستاده بزبان شکسته او اتوان کرد و بسخنان مرهم بسته
 استقصا نتوان کرد لاجرم طی بساط شکر کرده و روی به بساط عذر آورده میگوید

* قطعه *

کز تیر برک کبای و هم در زبان * شکر یک رشحه ز آب بر گرمت نتوانم
 و ز بر شاخ درختی کندم چرخ قلم * شرح یک نقطه ز نوک قلمت نتوانم
 اتفاقاتِ خاطرِ خطیر که حالیا این فقیر از عتابه دل پذیر بر تقصیر توجه از نواحی مر و ماخا
 بمواقع اشراق آن آفتاب خاوران در می یابد اگر آن زمان دریافتی بر آینه از سر
 قدم ساخته و آنرا سر همه سعادتها شناخته بخذت شتافتی آنرا چه سود چون آفتاب
 این عنایت آن روز پر تو نینداخت و سر مغفرت نیازمندان را با وج عزت
 و ذره کرامت نینداخت * رباعی *

یک چند بجاک مروم افتاده نزول * مروی خبری از تو نیاورد بر رسول
 تا یافتنی از آن خبری بوی قبول * برداشتمی بسوی تو راه و وصول
 و بپند این حکایت را ظاهر خاطرانه کی هست و شکایت بلکه تکلفی است در عذر تقصیر

و تخطی در رفع خجالت و تشویر و الاذرة حقیرا با آفتابِ خاوری چه مجال این

نوع زبان آوری و بارای این گونه حجت و داورى * رباعی *

ای رای تو ز آفتابِ خاور انور * خاری بمشکل گز تو و در سبتر

آن خارم اگر ز کل نیاید فحوشتر * خاک همه دشتِ خاورانم بر سر

سخن دراز گشت و کستافی از جود ایماز در گذشت ظلّ عالی و سایه مکارم و منافع

بر مفارقِ ادانی و اعلای ندی الایام و الثیالی مژده و بار بانشیبی و آلہ انگرام

علیهم و علیهم التحیة والسلام

* در جواب مکتوب بعضی از صدور *

* که استدعای جواب کرده بودند *

و مردت علی صحیفه مؤمنین * حظّ الانام بفضله و نواله

لا زال ممدوداً علی کلّ الوری * فی مسند الاقبال ظلّ جلاله

* قطعه *

بنام ربی نامه نام زد شد * ز عالی جنابی صدارت پناهی

مکونامه منشوری لطفی که باشم * به تشریف آن تا قیامت مسپاهی

شکو نامه مشکین طر از و عذر خامه مسکین نواز ملازمان آستان رفیع

ذَاكَ الْمَلَأْنَا لِكُلِّ شَرِيفٍ وَوَضَّيْحٍ مَيْسُورٍ قَلَمُ كِسُورِ اللِّسَانِ وَمَقْدَرُ زَبَانِ
 صِرِّ البَيَانِ نَبُودَ لِاجْرَمِ تَقَاعُدِ اَزَادَايِ اَنْ وَاجِبُ نُبُودِ * رِبَايِعِ
 رِعْمَدَا عِذْرِ اَنْ لَطْفِ خَوَاہِمِ * بَرُونِ نَايِمِ اَزْ عَهْدِ اَنْ كَمَاہِي
 مَا نَبِكُ اَزْ مَعْدَرْتِ لِبِ بِنْدَمِ * كَهْمِ لَطْعَشِ اَزْ خُودِ كَنْدِ عِذْرِ خَوَاہِي
 چُونِ شَرْحِ نِيَا زَمَنْدِي وَاِخْلَاصِ اَزْ تُو تَمِ تَكَلِّفِ وَرِيَا عَارِي نَيْتِ وَاطْبَارِ صَوْتِ
 تَقَارُ وِخْتِصَاسِ حَبْرِ قَاعِدَه ظَاهِرِ مِيَا نِ خُودِ تَا جَارِي نَه سِدِّ اَنْ بَابِ نِي زَكْرَه شَد

* بَيْت *

زَشُوقِ نَهَانِي عِبَارَتِ چِدْ حَاجَتِ * چَوِي سِرِّ دَوْلِ مِيدِ دَوْلِ كَوَاہِي
 دَاعِي كِينِدِ رُجْرَاتِ اِي نِ كَلَامِ وَكِسْتَاخِي اِي نِ اِبْرَامِ نَبُودِ اَتَا بِحَكْمِ اَلْمَامُورِ مَعْدُورِ
 مُصَدِّعِ كَشْتِ * قَطْعِ

زُورِ وِشِ عَادِقِ دَرِي نِ رَهْ چِدْ لَاقِ * دَعَايِ شَبِ وَتَمْتِ صَبْحِ كَاہِي
 بَانَ سَانِ كِهْ خَوَاہِي نَصِيبِ تُو بَاوَا * بَقَايِ مَصُونِ زَا حَتْمَالِ تَسَاہِي
 اِي زُوقِ تَعَالِي ذَاتِ هَلْ كِي صِفَاتِ رَا دَرِ مَقَرِّ عِزْتِ وَتُسْتَقَرِّ دَوْلَتِ بَدَارِ اِي دَوَا سَلَامِ

* جَوَابِ مَكْتُوبِ شَيْخِ مَعِينِ الدِّينِ مُحَمَّدِ وَالدِّينِ شَيْخِ صَفِيِّ الدِّينِ يَحْيَى * شَعْرِ
 مَرْجِحِ الصَّابِقَاتِ اِلَى نَعِيمًا * مِنْ بَلَدِكَ فِيهَا الْحَبِيبُ مُقِيمًا

اِنْ اَظَنَّا نَسِيمًا مِّنْ طَيْبَةٍ * وَهِيَ بَوَّابَةٌ مِّنْ عِنْدِكَ نَسِيمًا

* بیت *

صبح دم نکتت کیسوی تو آورد نسیم * تازه شد عشق ترا بادل من عهد قدیم
 رشحات خامه مشکین نواز که بر صفحه نامه مشکین طراز مرغان اولی آنچو را دام
 نهاده است چون سوار دیده آریاب پیش همه نور و چون بر سینه اصحاب
 سر امر سرور بی ایمن وقت و اگر م ساعت بدین دلیل قلب البصائر رسید

* شعر *

فَلَا كَرِيحٌ مِّنْ عَصَاكَ لَأَمَّا نَسِيمُهُ * وَهِيَ إِحْرَاقُ الْفُؤَادِ وَشَوْقًا
 أَلَمٌ يُقَلِّبُ مِنْهُ شَوْقًا مَبْرُوحًا * وَأَضْرَمَ فِي الْأَحْشَاءِ نَامِرًا فَاقْلَعَهَا

از هر صحنی فرمی روی داد و در هر لفظی لطفی مشابه افتاد * رباعی
 کام دل از وی بود حاصل کردم * بر چشم ترش ز شوق منزل کردم
 و آنکه بی یاد کار از آن ملک و بنان * در کردن جان و دل حاصل کردم
 هر چند حصول این نژاد از حوصله این بی حاصل بیرون بود و وصول بدین مرام
 از مرتبه این نکلسته دل افزون آما * مع

چون لطف تو عام است ازین با چه عجب * آری اگر آفتاب عالم تاب بر خرقه

تر دامنش تا بد نور پاکش را از ان چه باک و اگر باران نو بیاران بر کشت زار سوخت

خزمنی بار در فیض عامش را از ان چه زیان * مشنوی *

توئی ز احسان و فضل آن ابر نیسان * که بار و بر لب و پست یکسان

چو آید فیض بخش آن بحر زخار * نه کل مانند از و محروم نی خار

انواع انطاف و اصناف اعطاف که از فحای نامه میون و مطاوی

محققه میون بذائقه ذوق و جاذبه شوق چشیده و کشیده شد عجز و شکستگی و

تعلق و وابستگی بموقف عرض رسانیده می شود * بیت *

چو کل بجنده در آید لب امل ز نشا * اگر ز گلشن لطفت وز دهنم قبول

قصه غصه فراق و حکایت اشواق قیاساً علی مفاوضات آریاب العادات منظمه

مبالغه و موهوم اغراق است لاجرم برین دو بیت اقتصار کرده می آید

* شعر *

لَوْ اَنَّ اللَّيَالِيَّ عُدَّتْ بِفِرَاقِنَا * عَمَّادَمَعِ عَيْرِ اللَّيْلِ نُوْرُ الْكَوَاكِبِ

وَلَوْ جَرَّحَ الْاَيَّامُ كَأَسْرَ شَيْئَانَا * لَأَصْبَحَتْ الْاَيَّامُ شُهْبَ الدَّوَابِّ

مُتَمَسِّكِينَ اِنَّكَ اَيْنَ فَقِيرٍ رَا بِالْكَلْبِ اِزْ كَوْشَةٍ ضَمِيرٌ مُنِيرٌ فَرَوْنَكَ اَزْ نَدْوَا كَاهِ

التفات خاطر خطیر شامل حال او دارند * مع *

باشد که بدین سبب بر آید کاری * و اگر چنانچه عند استناره الفرضه بی آنکه وجود این کینه
 در میان باشد از رواج انفس متبرکه حضرت ارشاد بآبی ولایت پیامی آدم الله
 بَلَّ وَلَا يَتَمَّ عَلِمَ مَفَارِقِ الْغَائِبِينَ وَالْحَاضِرِينَ اَبَدًا اَلِدِيرِ وَوَدَّ هَر
 لَدَا هَرِثِينَ اسْتَشَامَ رَايِحَةَ عِنِي دَرِيوزَهُ هَمْتِي وَالتَّماسِينِ فَاتِحَةٌ نَائِنَةُ غَايَتِ بِنْدَه
 پروری و کمال مرحمت کستری خواهد بود * بیست *

* ای بزم وصل حاضر فائبان را دستگیر *

* زانکه دست حاضران از غائبان کوتاه نیست *

این داعی کینه را جزات این مقاوله و کستافی این فراسله نبود اما چون خدمت
 صاحب اعظم مجمع مکارم اخلاق و شمیم خواجه فلان را لا ذال فحکف الایه مکرما
 عزیز مراجعت جزم شد واجب نمود خود را بر خاطر خارمان آن آستانه و ملازمان
 آن دولت خانه کز رانیدن ابرام از حد گذشت سلام الله و تعیاته
 و برکاته علیکم اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً

* مکتوب تعزیت ابن عم *

هو انعم ان الله وانا اليه راجعون * قطعه *

کدام دوخته قبسال سر بیخ کشید * که صحرای جلش عاقبت ز بسبب

که ریخت تخم آمانی بکشت ز ارجان * که برق طوفان آتش بجزمنش نکلند
 چکویم که از اخبار واقعه دشواری پذیرد ز کوار حسره الله الملائک الغفار فی
 زمرة الابرار و الاخیار بین جگر فستکان دل افکار چه رسید
 و چه نویسم که از کشیدن بار مصیبت مشکل و حادثه باطل آن قدره آمان
 نعمه الله بفضلہ الکامل و عفوه الشامل این از دست
 فستکان پانی در کل راجه افتاد

هذا غمهم بما ضل الاجزاء والهم اليه يتابعوا اعضا

* بیت *

جان ریش و جگر پاره و دل پر خون * از دیده غم دیده چکویم چون است
 اما چه توان کرد هیچ پدر بدرد وجود در نیاید که رخت بدر وازه عدم کشید و هیچ
 پسر بسر خوان حیات نشست که شربت ممت ز چشمید * بیت *
 کبی یعقوب بن اسیر غم یوسف می زرد * کبی یوسف بدایع فرقت یعقوب می نوز
 بر ضمیر منیر آن برادر روشن است که چون طائر روح مقبلی از مضیق و طهر حس
 در هوای فضای عالم قدس پروبال کشاید اهل بصیرت را جزع و فرغ نشاید و چون
 طوطی جان صاحب دلی از تنگنای نشیمن تقید روی در فصاحت سرای مویطون

اطلاق آورده از آریاب دانش جز رضا بقضا نیاید * ربایع *
 مرغی زخم در قفس تنگ نشست * آرز قضا بر قفس تنگ شکست
 مانع از آن که قفس تنگ بخت * او جلوه کنان که قفس تنگ بست
 هر چند این برادر درین واقعه جانکده از انبار بود و درین مصیبت ناظمان مسام
 میخواست که بر تسلیه خاطر آن برادر و سایر اعزّه ابغاهم الله تعالی
 بِالشَّهَادَةِ وَالْعُرْفَةِ فِي اسْرَعِ وَقْتٍ وَأَقْرَبِ سَاعَتٍ بَانَ جَانِبِ تَوْجِبِ شَوْ
 اما سبب و فور علان و هجوم عواقب در توقف افتاد * بیت *
 کهن درخت برومند اگر زبای افتاد * نهال نوبر از آسیب هم لرزن باد
 و السلام * رقعہ اشکری بعضی الاصدقار *

بعد رفع سلام و سوق کلام در بیان کمال شوق و غرام معروض آنکابر عظام و
 منافع کرام آنکه خواجه درویش مشرب در جوانی به پیری ملقب که گمان این
 فقیر آنست که مقصود وی از مباحثت او طمان و معارفیت عنوان زیارت
 در پیشان و تقرب به از دست ایشان است نه حصول آمان و امانی و وصول
 به خرفات فانی چه بر هر عاقل پوشیده نماند * بیت *
 که گام این جهان چندان نیرزد * که گامی بهر او بر داری از جای

مشوق از مکارم اخلاق و مراسم اشفاق ایشان آنکه مقدم شریف اورا منقسم نموده
 و شرائط اکرام و احترام بجای آورده در مہمی کہ رجوع کند اہتمام نمایند و در مصلحتی کہ
 بعرض رساند التفات فرمایند کہ بی شک امداد ہر کہ ازین طریقہ دمی زودہ بہت
 و اعانت ہر کہ درین طریقہ قدمی نہادہ و وسیلہ نجات و واسطہ رفع درجا خواهد بود
 حق سبحانہ و تعالی ہمنان را توفیق سفر از خود در خود کہ سرمایہ دولت ابد و سعادت

سردست رفیق گرداناد و انشاء السلام

* رقعہ مشعر بوصول آنچہ پادشاہ روم فرستادہ بود *

عارفند کہ ملازمان حضرت پادشاہ دین پناہ شہر یار معدلت شعار بی و سیدہ سیدی
 و واسطہ طلبی از بلا و روم نامرز و این فقیر از شرف ملاقات محروم بخراسان
 فرستادہ بودند رسید و از ان حضرت بشارت اقبال بر بدرویشان و قبول ^{مقتی} _{طریقہ}

ایشان رسانیداری * مثنوی *

عطاائی کہ شاہ معدلت کیش * فرستد سوی درویشان دل ریش

دلیل رافت و احسان شنند * بر اقبال و قبول او کو اہمند

خصوصاً این کو انانیکہ پیداست * فروغ صدق زیشان کی کم و کاست

دریشان روی شان چو برق لامع * ز قرآن وصفشان صفراء فاقع

سرور انگیزه لپای پریشان * تسو الناظرین دشمن ایشان
 فرنگی اصل لیکن شاه دیندار * رمانیدست شان از قید کفار
 گرفته پیش همراه کریمان * سیار در دیار اهل ایمان
 ز کثرت کرم پیرون از شمارند * چون بخشش عی شہ حدی ندارند
 چو کیری از شمار آغاز و انجام * رسد عالی شمار آن با تمام
 آتانا آفتاب عالم افروز * زرافشان از حیب صبح هر روز
 کف شہ همچو خورشید درخشان * بفرق خاکیان با دازرافشان
 * رقعہ مشعر بوصول آنچه سلطان جهان شاه فرستاده بود *

از جمله عوارف و عوطف حضرت پادشاهی خلافت پناهی اعز الله انصاره و
 ضاعف اقتداره از ابرار صاحب قدر اجلی امیر سید علی خرقه واری مشرف

در وصله مرقع صوفیان نشست * پیمت *

تا دامن روزگار خیا ط قضا : * زان خواهد در وقت خلعت دولت ما
 و یک عدد برگ چون کلیم نیک بختان و نیکو کاران سعید سرمایه سرفرازی درویشان
 کشت و عیانی بعلماهای آل معلم محبان آن خاندان را کسوت منزلت آل عبا پوشانید
 این کلمات در تاریخ فلان صورت کتابت یافت والسلام والاکرام

* بر پشت کتاب شواهد النبوة بکتاب التجار نوشته شد *

اما بعد این کتابی است مسمی بشواهد النبوة لتقوية تقییر در باب الفتوح

که معروض و منہی و متحف میگرد * شعر *

بیا ای جناب معالی مآب * اعالمی ملاذی عوازم

کرم السجایا عظیم الندی * جزیل اعطایا جمیل الشیم

لہ عند بذل الایادی پد * یقوت بها کل بحر خضم

نیار و زول بر زبان در جواب * بجا و سوال نعم جز نعم

بجز در آلف بی بعید صبا * ہم لام آلف را نکر دست صبا

در پیش حکویم که از بس علو * بجای نهاد دست قدر شر قدم

که در جنب آن مدحت مادحان * بود پیش جنا جسدان صبا

خدایا بان شاه نوشته خط * که از خط او سر نیزه چهره تمام

خدایا بان با و نا خوانده لوح * که از انگشت بر لوح موز در تمام

خدایا بآل و با صاحب او * که فخر الانام اند و چشم الماظم

که جاوید محفوظ و محفوظ واد * جهان را باین خواجہ شمس

زیاد خودش بجز و رکن چنان * که بر ناورد جز پیدا و تمام

امید است که بعینِ رضا محفوظ گردد و از حسنِ اصفا محفوظ و است سلام و الا کرام

* معاً با سم چلی عثمان که هم از نظم بیرون آید و هم از نثر *

* رباعی *

آورد بعینِ کعبه دل حج درست * لیکن چو حساب کرد زان بکین سخت

لیک زو از حد بد رو روی نهاد * در کعبه آمال که خاک در نشت

این معای نامدار صفت شامل در شاه و اراعی نام نجسته فرجام دریا کفی که

بک کوه از آثار جو و او از هر چه در عثمان است بر سر آمده و صیب آمال و آما

باسمت بی پایانی از مبادی لطف و بر او بر آمده

* کلام منظوم و منشور *

عشق زور و زرنیت بزاری است * هر که پی زاریست در غور زرنیت

چیره زرد باید نه بره زر طریقه همین است ازین گذر * مشغولی *

ماند سیم سره نه زرداریم * زان لب فشک و روی زرداریم

عاشقان را کجا بد زردوست * وجه ایشان همین رخ زردوست

کرده از اشک آستین پریم * قیمت دُر و مسل می پریم

درین راه نام نیک موجب ننگ است ناموس یکطرف که وقت ننگ است

ورق و ریح و زهر ادریج بریده رو که رای نسبت چ در پیچ * قطعه *

در خرابات عاشقان ز نهار * از سر عفت و ورع نانی

زانکه بایکد کر نیاید راست * دعوی عاشقی نور عنائی

* شرح معای این رقعہ *

باید دانست که مفتوح این رقعہ مذکورہ ہر یک از نظم و نثر یا افادہ معنی شعری و نثری
مشتمل است بر اذہ اسم عثمان چلی اما حاصل انظم بحسب المعنی اینکہ دل من بطرف عین کعبہ
کہ خاک استانہ تست احرام حج تمام نسبت و چون رکن اولینش را پنداشت کہ
چیت بیگ شجاوز الحد زنان متوجہ بسوی آن کعبہ اما کشت اما حاصلش بحسب المعنی
چنین باشد کہ از عین کعبہ بطریق تنصیح و تسمیہ همان حرف (ع) مراد است و ہر گاہ
لفظ حج با دلالت شدہ صورت (ع حج) ازان حاصل کشتہ اما چون از رکن اولین
لفظ حج یعنی حرف (ح) کہ عددش ہشت است بطریق اعمال حسابی لفظ ثمان مراد
حاصل مجموع (عثمان حج) شود و ہر گاہ لفظ بیگ بعد حذف کافش بطریق
عمل اسقاط بقرینہ لفظ از حد بدر با حاصل سابق یعنی (عثمان حج) ہم شدہ
اذہ اسم عثمان چلی ازان صورت کشتہ اما حاصل النثر یعنی یک کوہ از آثار الخ
من حیث المعنی چنین باشد کہ مدوح در صفت جوہ این قدر مرتقی بذروہ کمال است

که یک کوهری از کوهرهای دریای عطایش بر آنچه در بحر عمان باشد بر سر و
 فائق آید و از مبادی و قلائل لطف و احسانش حسب آمال و امانی بی پایان بر
 و مال مال کرد و چه جای اینکه جلگی کوهر دریای عطایش و همگی و احسانش را کسی
 ملاحظه کند اما با عسبار المعانی که از یک کوهر از لفظ آثار بقریه لفظ کوهر حرف
 (ث) مراد گرفته و از هر چه در لفظ عمان است حرف در میانش و از سر
 قبل میم اراده نموده پس چون حرف (ث) بر میم لفظ عمان بر آید ماده
 لفظ عثمان از آن صورت گیرند و همچنین از مبادی لفظ لطف و بر طبق
 عمل استعاری حرف (ل ب) مراد باشد و چون از هر دو حرف مذکور لفظ حبیب
 بعد حذف بایش بطریق عمل استعاری بقریه لفظ بی پایان بر کرد یعنی (ل ب)
 در میان لفظ حی در آید صورت ماده لفظ چلی بدر آید و مجموع مادتهای عثمان چلی کرد

* بلک التجار نرشته شد *

* مشهور *

بعد رفع سلام و سوق کلام * در میان کمال و شوق نمرام
 میگفت عسری با نرینا * بنده جامی درین جریده راز
 نکته چند از حقائق دین * در مواجید اهل کشف و یقین

همه مستنبط از حدیث و کتاب * همه سنجیده اولوالالباب
 معرفت بخش اهل علم و عمل * وحشت انگیز اهل زرق و جیل
 کرچه دور است از ان جناب منور * که به خمش شود منور و فیروز
 کردم اندک نمونه ارسال * سوی کنجور کنج فضل و کمال
 گرفتند ز دانش این نمونه پسند * بر کشایم ز کنج خاطر بند
 و زینت دانشیم آسوده * فارغ از گفت و گوی بی بود
 بلکه شویم ز صغی و تقیر * آنچه شد گفته از خوی تشویر
 تا بود در صحیفه آیام * باقی از اهل دین و دولت نام
 با بر سر قی شان بخشش و جود * سایه خواجده جهان ممدود

* به بعضی از محادیم که کتابت مثنوی *

* بنام این فقیر کرده بودند نوشته شد *

طیب الله وقتک ای زرم * کرده آب بقا ز رشح قلم

داوده نظم مرا به بزم امید * شربت زندگانی جاوید

تا سخن در دل تو جا کرده * هست بر زبانه در پرده

نه از و کوشش بهره ورنه زبان * نه از و نام دین کس نه نشان

ون زول بر لبش کز افتاد * که بسته یا پیش بر باد
 رهی آن چنانکه یا بی پر * پیرا پل خرد ز کوه رود
 یک جز غمضان ازان گوهر * می نه بندند کوش راز یور
 بون کند کاتب رتقم پیوند * به سلسل خط خود آبرابند
 ید آنجا بقدر نه هم نصیب * غائب و حاضر و بعد و قریب
 اندازوی بی خواص و عوام * مدتی بر جرید آیام
 هر که خواند بخیرش آرد یاد * کیش خدا در دو کون خیر یاد
 * ابیات متفرقه که در مکتوب نوشته شده بود * رباعی *
 مِنْ نَاصِيَةِ الْوَصَالِ صَبَتْ نَفْحَاتُ * فَأَرْتَاحُ فُؤَادِنَا بِشَمِّ الْفَرِحَاتِ
 در روای عجب تشنه لب می مریم * آمد ز سحاب لطف جانان رشحات

* قطعه *

كِتَابِ آتَى مِنْ سَمَاءِ الْعَالَمِ * الْوَالْمُسْتَهَامِ حَزِينِ كَعْبِيبِ
 فَأَلْقَاهُ مُتَجَمِعًا لِلْمَنَى * كَوَصْلِ الْجَبِيْبِ وَقَفْدِ الرَّوَابِ

* قطعه *

أَتَشْرِي بَعْدَ مَا طَالَ شَمِيَانِي * صَحِيْفَةً حِكْمَةٍ مِنْ أَرْضِ يُونَانِ

خطابی ناشی از محض تطف * کتابی منبعث از فرط احسان

شعیر الغشس فاسح ز مضمون * فروغ دولتش لاسخ ز عنوان

* شعر *

سَلَامٌ عَلٰی مَنْ شَاقَّ بِيَوْمَالِهِ * وَازَلَمَ اَفْرًا اِلَّا بِطِيفِ خِيَالِهِ
عَشَقْتُ وَمَا ابْصَرْتُهُ غَيْرَ اَنِّي * سَمِعْتُ مِنَ الْحَاكِمِ كَيْزِ وَصْفِ جَمَالِهِ

* قطعه *

وَرَدَتْ عَلَيَّ صَعِيْفَةٌ مِنْ مَكْرَمِ * مَا مَرَّزَتْهُ اِلَّا بِطِيفِ خِيَالِهِ
لَكِنَّهُ شَعَفَ الْفُؤَادَ بِحَبِّهِ * اِنْشَاعَ بَيْنَ النَّاسِ وَصْفِ جَمَالِهِ

* نظم *

زبس وصف حسن تو شنیده ام * چنان مهر روی تو ورزیده ام

چنان در دل و دیده جا کرده * که کوی ترا سالها دیده ام

* نظم *

صبا تفقد احوال در دمن آن کرد * دنان تنگدان را چون غنچه خندان کرد

بیاد و نسل تو صد ذوق داشتیم و ... * یک سلام تو آنرا هزار چندان کرد

* قطعه *

خوش‌حالم از مطالعه اشعار آنکه هست * نجم سعادت از افق فضل طالعش
 آنکه در زمانه بمنطق نشانده * عاجز نشسته اند ز شرح مطالعش

* قطعه *

سَقِيًّا لِأَيَّامٍ مَضَتْ مَعَ رُقِيَّةٍ * كَأَنْتِ مَرَّحِلُنَا بِهِنَّ أَوْطَانَنَا
 وَجَعُوا إِلَى أَوْطَانِهِمْ فَتَبَدَّلَتْ * أَفْرَاحُنَا بِفِرَاقِهِمْ أَشْجَانَنَا

* قطعه *

یاد روزیکه در منازلِ قرب * با تو همراه و هم سفر بودیم
 در مقامات و وصل کام‌زبان * دست در دست یکدیگر بودیم

* قطعه *

این نامه چه نامه است که چون طره خوبا * صد جلوه خوبی است بهر بیچ و خم او
 وین تازه رقم از قلم کیست که با او * صد جان کرانمایه فدای قلم او

* بیت *

آمد نسیم سلسله مشکبوی دوست * زنجیری درود دل دیوانه سوی دوست

* رباعی *

این نامه نه نامه مایه بزرگ است * تحصیل نشاط و عیش را خوش است

زینسان که بود مختص در معنی * کوئی نه جوامع الکلم منتخبی است

* قطع *

چه یارای آن دارد افتاده مور * که پیغام سوی سنیلیان فرستد
همین بس که بهر بقایش دعائی * برین بر شده چرخ کردن فرستد

* قطع *

چو آنم منزلت نبود که آیم * میان مخلصان اند شماره
دعائی مینویسم بر جوشی * سلامی میفرستم از کناره

* قطع *

کردم روانه سوی تو این بگر فکرا * از کسوت جمال و لباس کمال عود
یاد آر حسب حال من افسار که ما * ز اعرابی و خلیفه و آن مشک و آب شاد

* ربایع *

آن قبله جان که نامه اقبالش * آورد من قاصد فرخ فالشر
فسوده تم قوت رفتارنداشت * کردم دل و جان روان باستقبال

* قطع *

شوق چون غالب شود کیم ز مردم کشد * خامه از مرکبان ذوات از دیده چون کشد

حسب حال خود بخارم بر پایش روی زرد * تا به تصویرت عجم بجان زول بیرونم

* ربابه *

مغوش آنکه ره وصال می پیویم * و زرد و لث ویدار تو می آسودم

نامه بوی فرستم و میگویم * این کاشن بجای نام من می نویسم

* ربابه *

توسیق ازل بر ذره راه تو باد * اقبال ابد نامزد جاده تو باد

فتی که ضیبت یک خوانان تو شد * مقلوب شده روزی بر خواه تو باد

* خاتمة الطبع *

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى تَوْفِيقِهِ الرَّفِيقِ بِالْإِتِّدَاعِ وَالْإِنْتِهَا

وَالشُّكْرُ لِلْأَوْفَرِ عَلَى نِعْمَائِهِ الْعَمِيَّةِ غَيْرِ الْمُنْتَهَا

وَالصَّلَاةُ النَّامَةُ عَلَى خِيَارِ الْكُمَّةِ وَالْأَهْفِيَا

وَعَلَى التَّبَعَةِ الْبَرَّةِ بِجُودِ الْمِدَايَةِ وَالْأَهْتِدَا

اما بعد بر شرف نگاران دقاتق من و صفاتق شناسان معانی الین پوشیده

که نشخه مشیر که رفقات مولانا عبد الرحمن جامی مع شرح اکثر معنی آید

که در دست عمده علماء محققین قدوة فضلا مدققین مولوی الهداد شرفی است

که حین تعلق بعبده سه شسته داری فورث ولیم کالج عنان همت بحمل و عقده کشا
 آنها معطوف ساخته بحیر طبع در آورده بودند ثانیاً این احقر لانا میر عبد القدوس نام
 نظر بر مجموع فوائد و شمول عوائد و ترغیب احباب و شوق طلاب بقید اضافت
 و توصیف و ضبط حرکات اکثر کلمات که نوع بامد و معاون بسرعت انقیام مطالب
 و درک آثار می شود تصحیح جامع فضائل صوری و معنی مولوی عبد الغنی
 سلمه الله بمقام رسا چک بقالب طبع در آورده امید از ارباب انصاف مستغنی الاوصاف
 بلکه این معنی را بدعا خیر یاد کنند و زبان طعن بحق او نکشایند و اگر بر سهو
 که مقتضای بشریت است اطلاع یابند چشم پوشی را کار فرمایند * بیت *

پوشش که بخطائی سی طعنه من * که هیچ نفس بشره خالی از خطا نبود

تاریخ وفات مولانا عبد الرحمن جامی علیه الرحمه از محمد الواصلین

افصح و بی نظیر جامی بود * کلمات علم نامه بود

درجه و رتبه ولایت داشت * اهل عالم از و هدایت داشت

همه تصنیف آن معالی شان * عدد و جام شد رقم بر خوان

شب آدینه بود نوزدهم * بی شک و ریب از ربیع دوم ^{ای چهل و چهار}

که زد دنیا گذشت عارف حق * جانب آسمان رفت طبق

سالِ عمرِ شریفِ او نودست * یاکم و بیش از شمارِ محدث است
 * تا تقم گفت سالِ رحلتِ او * جای جاسمی پشتِ عدلِ کج
 یک در نفوس که بابرکات * هست نامِ شریفِ اورشحات
 خوانده ام سالِ رحلتِ او را * هتردهم روزِ ماهِ عاشورا
 تاریخِ طبع از مولوی عبدالغنی ساکن ضلع سار
 به از رقعات و مکتوباتِ جامی * ندیدم نسخه پاکیزه و نامی
 خبر و کفایتِ غنی را سالِ طبعش * چه با مطبوعه شد رقعاتِ جامی
 خطِ خامِ خادمِ کافه نام را تمیز از مطبوعِ عاصی عبدالرزاق اسلام آباد
 ولد مولوی عبدالجبار مرحوم و مغفور ساکن ضلع سار
 * موضع سار *



وَجَدْتَهُ	وَجَدْتُهُ	۴	۴۱	ناید	ماند	۱۴	۴۵
وَأَحْسَان	احسان	۱۴	۴۱	وَهُوَ	هو	۱	۴۶
فَكَرَهُ	نکرم	۱	۴۲	آبِ حَوِي	آبِ حَوِي	۲	۴۶
أَسْتَرَاهُ	استراده	۹	۴۲	بِهَجَائِش	بهجایش	۳	۴۷
قَصَدَتْ	قصدن	۱۱	۴۵	الْمُقَدِّمِينَ	المقدّمین	۱۲	۴۷
شَانَهُ	شانه	۱۳	۴۵	كُشَادَهُ	کشارند	۱	۴۹
نَاطِقَهُ	ناطقه	۹	۴۶	مِيش	پیش	۱۴	۵۱
تَمَيَّاتِي	تمیاتی	۴	۴۹	رَفَقَائِي	رفقای	۱۵	۵۱
مَحَطَّ	مهبط	۱۱	۴۹	حَضْرٍ	حضر	۱۵	۵۱
مَكْرَمَاتٍ	کرمات	۱۲	۴۹	رَفِيعٍ	رفیع	۱	۵۳
السُّفْنِ	السُّفْنِ	۱۵	۷۱	عَدَدٍ	عد	۷	۵۳
مِرْجَلٍ	منکل	۳	۷۲	قِصَّةٍ	قِصَّةٍ	۲	۵۶
بِيش	بیش	۱۱	۷۲	لِلَّهِ	لِلَّهِ	۴	۵۶
شَاوِرٍ	شاپر	۸	۷۳	أُخْرَى	اخری	۸	۵۶
قَطْرَاتٍ	قطرات	۴	۷۸	بِهَوَّجَاتٍ	بهوجات	۱۲	۵۷
بِإِدْرَارٍ	باعداد	۱۴	۷۸	بِالنَّبِيِّ	بالنبي	۱۳	۵۷
شَعْرٍ	شعر	۱۵	۸۰	تَقْدِيرٍ	تقدیر	۱۴	۵۸
لَانَ	لان	۱۱	۸۵	بِجَمْعٍ	بجمع	۱۵	۵۸
وَمَرَبَّتْ	ومریت	۷	۸۶	تَجَدُّدٍ	تجدد	۶	۹۰
بِأَيٍّ	با	۱	۹۷	بِأَيٍّ	بایون	۱۳	۹۰

مهین	مهین	۱۳	۱۱۳	زنگزار	زنگزار	۴	۸۷
لاجره	لاجره	۶	۱۱۴	گریان	کرمان	۱۲	۸۷
دعوی	دعوی	۲	۱۱۷	جلیلا	جلیلا	۲	۹۱
میری	میری	۱۵	۱۱۷	استماع	استماع	۹	۹۱
شده	شده	۹	۱۱۸	نوازل	نوازل	۲	۹۴
بشوايد	بشوايد	۱۱	۱۲۱	ضرورت	ضرورت	۷	۹۷
دردی	دردی	۱۳	۱۲۱	پسندیده	پسندیده	۱۰	۱۰۰
کشک	کشک	۳	۱۲۳	زیادت	زیادت	۱۱	۱۰۰
متکلم	متکلم	۹	۱۲۳	یاد	یاد	۱	۱۰۱
کنند	کنند	۲	۱۲۳	لاکذرتی	لاکذرتی	۱۵	۱۰۱
سکن	سکن	۵	۱۲۵	آمال	آمال	۱	۱۰۳
بکارم	بکارم	۲	۱۳۰	مرحمت	مرحمت	۹	۱۰۳
مزایع	مزایع	۱۱	۱۳۰	بفضلت	بفضلت	۸	۱۰۵
فصلتها	فصلتها	۱۱	۱۳۰	النظام	النظام	۱	۱۰۷
بسماع	بسماع	۱۳	۱۳۰	ناپرداخته	ناپرداخته	۱۳	۱۰۷
استفاد	استفاد	۱۳	۱۳۱	تعالی	تعالی	۱۳	۱۰۷
مبین	مبین	۲	۱۳۲	صله رحم	رحم	۲	۱۰۹
حمامات	حمامات	۸	۱۳۲	بمن	بمن	۴	۱۱۱
روضه	روضه	۱۳	۱۳۶	آنس	آنس	۲	۱۱۶
الرحم	الرحم	۵	۱۳۶	معاد	معاد	۹	۱۱۳

صفحه	سطر	خط	صحیح	ساز	من	نویس	مر
۱۳۳	۵	خفت	خفت	۱۳۷	۱۲	ناظر آثر	ناظر آثر
۱۳۲	۸	تشریح	تشریح	۱۳۹	۷	اکبر رفیع	اکبر رفیع
۱۳۵	۷	اق	اق	۱۳۹	۹	آینه آثر	آینه آثر
۱۳۷	۸	العاصمیه	العاصمیه	۱۵۴	۴	زینب علیا	زینب علیا
۱۳۷	۱۰	نریه	نریه	۱۵۷	۲۰	نریه	نریه
۱۳۹	۱۰	خیزی	خیزی	۱۵۸	۳	مرم	مرم
۱۳۰	۶	عکبک	عکبک	۱۴۰	۱۵	احکیم	احکیم
۱۳۰	۳	ایک	ایک	۱۴۱	۲۰	مشکین	مشکین
۱۳۰	۷	خیز	خیز	۱۴۲	۱۲	کوان	کوان
۱۳۱	۹	مقطور	مقطور	۱۴۲	۱۳	شعب	شعب
۱۳۱	۱۲	الله	الله	۱۴۴	۱۵	صفر	صفر
۱۳۲	۷	علیا	علیا	۱۴۴	۵	کریم	کریم
۱۳۲	۷	جلیا	جلیا	۱۷۱	۳۰	همکی	همکی
۱۳۳	۶	متواصل	متواصل	۱۷۱	۸	انتقادی	انتقادی
۱۳۳	۱۳	فلت	فلت	۱۷۵	۱۵	تجیل	تجیل
۱۳۳	۷	الله	الله	۱۷۸	۳	نوع	نوع
۱۳۴	۶	خشک	خشک	۱۷۸	۷	بدعا	بدعا
۱۳۴	۶	و تبریز	و تبریز	۱۷۹	۸	خط	خط
۱۳۴	۱۳	و فرد	و فرد				
۱۳۷	۱۳	و الشمس	و الشمس				